اشک‌هایم را پاک کن

نسخه‌ای شفابخش برای تسلی از سوگواری

کشیش رافی شاهوردیان

ویراستار: آرش

صفحه آرایی: حسین امیری

طرح روی جلد: هرمینه وارتانیان

تایپ: مریم مغربی نژاد

این کتاب را به یاد خواهران عزیزم،

آستقیک و کناریک

می‌نگارم که هر یک تسلی ماتمیان و مونس بی‌کسان بودند و
زودتر از موعد به دیار ابدی شتافتند تا در آغوش پدر آسمانی آرام گیرند.

رافی شاهوردیان
شهریور ۱۳۹۷

«متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیات است، که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته‌ایم.»

دوم قرنتیان ۱: ۳-۴

در سال ۱۹۹۴ همسرم هایک هوسپیان به خاطر ایمانش در ایران به شهادت رسید. در آن هنگام خانواده ما با داشتن ۴ فرزند که کوچکترین آنها ۱۰ ساله بود، دورانی بسیار پرتلاطم و سخت را پشت سر گذاشتند. از آنجایی که همسرم پدر و شوهری نمونه بود، تحمل جای خالی وی برای ما روز به روز سخت‌تر می‌شد.

در همین دوران بحرانی که قلب من نسبت به دشمنان پر از کینه و نفرت شده بود، خداوند از راه های مختلف چون مطالعه کلام و وعده های تسلی بخش اش همچنین حضورخادمین دلسوز، دعا و ملاقات‌های ایمانداران و در نهایت بخشیدن دشمنان، باعث شفا و تسلی من گردید. در این دوران سخت درس‌های زیادی آموختم، همچون توکل نمودن، اعتماد کردن و سپردن.

امروز به همه کسانی که درحال عبور از بحران های سخت زندگی هستند، خواندن این کتاب را توصیه می‌کنم و ایمان دارم که از این طریق، خدا با قلب‌های شما صحبت خواهد کرد و باعث تسلی و آزادی خواهد شد.

تاکوش هوسپیان

خواندن کتاب «اشک‌هایم را پاک کن» را که توسط دوست عزیز و گرامی‌ام کشیش رافی شاهوردیان به نحو بسیار زیبا، ساده ولی پر از احساس نوشته شده است را به همه و بخصوص به کسانی که به نحوی تسلی خدا را تجربه کرده اند پیشنهاد می‌کنم. کتاب را بخوانید تا نه تنها تائیدی برای پیروزی بر روح مرگ و سوگواری را برای همیشه دریافت کنید بلکه بتوانید با خواندن حقایق الهی، تجربیات حقیقی و کلیدهای کاربردی آزادی که در این کتاب درج شده استفاده کنید تا باعث شفا و آزادی دیگران گردید. حق همه فرزندان خداست که در شادی و آرامش ملکوت خدا بر روی زمین زندگی کنند. شیطان و روح مرگ و افسردگی هیچ حقی بر فرزندان خدا ندارد. این کتاب دریچه‌ایست به دریافت چنین پیروزی‌ای. به برادرم و به آن بخش از خانواده الهی، که او رهبری می کند افتخار می کنم.

کشیش کامیل نوایی

فهرست مطالب

فصل صفر : مقدمه ٦

فصل اول : چرا سوگواران تسلی نمی‌یابند؟.....٨

فصل دوم : نتایج و عوارض سوگواری طولانی.....١٦

فصل سوم : جایگزین‌های اشتباه برای تسلی ٢١

فصل چهارم : خدا تسلی‌دهنده حقیقی ٢٥

فصل پنجم : تسلی ماتمیان صیهون ٣٢

فصل ششم : طریق‌های عجیب تسلی خداوند ٣٧

فصل هفتم : جایگزینی الهی ٤٦

به هنگام سوگواری برای عزیز از دست رفته،
ایماندار و بی ایمان هر دو می‌گریند،
با این تفاوت که بی‌ایمان از میان اشک‌هایش به خاک می‌نگرد،
ولی ایماندار به سوی آسمان ...

فصل صفر

مقدمه

«خوشابحال ماتمیان زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.» متی ۵:۴

در هفتم دسامبر ۱۹۸۸ زلزله شدیدی ارمنستان را تکان داد. هزاران نفر جان خود را از دست دادند و هزاران خانواده داغدیده شدند. یکی از این افراد خانم اِترا بود که دختر ۱۱ ساله اش به همراه ۲۸ نفر از فامیل وی زیر آوارماند و همگی جان باختند. خانم اِترا ، کارمند ارشد آموزش و پرورش شهر «گیومری » و یک روانشناس مسیحی بود که همیشه مردم او را با لبخندی بر لبانش، شناخته و به یاد می آوردند؛ اما در زیر همین لبخند، او سال‌ها داغ دلش را مخفی کرده بود . جولای ۲۰۰۱ بود و ما در یک جلسه ویژه دعایی بودیم که ناگاه حال اِترا بد شد. او شروع به فریاد زدن نمود «ولم کنید میخواهم برم ... با من کاری نداشته باشید ». طوری چهره‌اش سرخ شده و چشمانش اشک آلود بود، که هرگز او را چنین ندیده بودم . در آن میان، یک نفر او را در آغوش گرفت و به او گفت: «مامان اِترا چی شده؟» ولی اوتنها فریاد می‌زد که «ولم کنید می‌خوام برم ». در آن دقایق که او تحت تأثیرحضور خداوند آن چه را که سال‌ها مخفی کرده بود بیرون می‌ریخت، من و همسرم تصمیم گرفتیم که او را را به اطاق کناری ببریم تا کمی آرام شود. اِترا می گریست و همسرم او را درآغوش گرفته بود و به او دلداری می داد، ولی گویا « مامان اترا » نمی‌توانست آرام شود، چرا که او برای دخترش اِنیسه مثل مادری بر سر مزار، مرثیه سرایی می‌کرد. مدتی پس از این ماجرا او به ما گفت که هیچ‌گاه نتوانسته بود بخاطر موقعیت شغلی‌اش و نیز حضور مردم خود را خالی کند و این غم همیشگی یکسره با او همراه بوده است. ما شروع به دعا کردیم ولی اترا همچنان به عزاداری می‌پرداخت و می‌گفت : «انیسه جان دختر شیرینم...»

راستش ما هم بغض کرده بودیم ولی دعا ادامه یافت و بر ضد روح سوگواری پرقدرت مشغول به دعا بودیم. هر چه دقایق سپری می‌شد حال اِترا رو به آرامی می‌رفت. درحدود نیم ساعت زمان سپری شد، اما حالا رنگ چهره او برگشته بود و لبخندی بر لبانش نقش بسته بود. رو به سوی ما کرد و گفت «درونم مثل طلا می‌درخشه». بله اترا آزاد شده بود.

این اولین رویارویی جدی ما با روح سوگواری بود. روز بعد از آن که جلسه یکشنبه بود و مامان اِترا با شادی وصف‌ناپذیری در مورد شفایش صحبت می کرد .او شهادت خود را این‌گونه داد که : «من ۱۳ سال سوگوار بودم ولی آنرا مخفی کرده بودم و وانمود می‌کردم که همه چیز خوب است تا دیروز که خداوند اجازه داد از آنچه طی سال‌ها در من انباشته شده و مرا اسیر کرده بود رها شوم یعنی از سوگ طولانی برای دخترم و برای این موضوع خدا را شکر می‌کنم ».

اِترا به فیض خدا و همکاری با روح خداوند آزاد شد؛ اما هم‌اکنون که این نوشته را می‌خوانید هزاران هزار نفر مانند اِترا هستند که از سوگواری رنج می‌برند، و سالیان سال است که روح مرگ وافسردگی گریبان آنها را رها نکرده است. طی سال‌ها خدمت فرصتی یافتم تا با افرادی این چنین بیشتر آشنا شوم و خدمتی پیرامون آزادی و شفای آنها داشته باشم .

- پسر جوانی بود که هرسال در روز تولدش دچار تشنج می‌شد، چون در همان روز دایی محبوبش را به خاک سپرده بودند.
- زوج جوانی که نوزاد دو روزه خود را که فرزند دومشان بود، از دست داده بودند بیش از یک سال در سوگ او رنج می‌بردند و شادی از آنان رخت بر بسته بود.

- در موردی دیگر با خانم میانسالی برخورد کردم که پیوسته عکس پدرش را به همه جا می‌برد و در واقع پس از سال‌ها فوت وی، پدرش با او زندگی می‌کرد .
- پدری را دیدم که پس از فوت پسرش، سال‌ها در افسردگی زندگی می‌کرد و برای خود آرزوی مرگ می‌نمود تا پسرش را دوباره ببیند.
- خانم بیوه جوانی را ملاقات کردم که با وجود گذشت زمانی زیاد از مرگ شوهرش و گذشت سالیان سال تسلی نیافته بود و در افسردگی عمیقی به سر می‌برد. او رشته‌هایی از موی سر شوهرش را نگاه داشته بود و هر روز به آنها نگاه می‌کرد و نوازش می‌نمود.
- خانم جوانی هر هفته بر سر آرامگاه پسرش می‌رفت و هر روزه از درد ناشی از این جدایی برای خود آرزوی مرگ می‌نمود.

این‌ها فقط چند مورد معدود بود که برشمردم و ممکن است خود شما صدها نفراز این افراد را دیده‌اید و با آنها برخورد داشته‌اید که با چنین مشکلاتی دست به گریبان‌اند و شاید در اندیشه‌تان این سؤال پدید آمده که چرا این اشخاص تسلی نمی‌یابند؟

مرگ نقطه‌ای است که همگی ما خواه نا خواه به آن خواهیم رسید. مرگ مهمان ناخواسته‌ای است که در بسیاری از خانه‌ها را می‌زند. انسان در لحظه ای چشم از جهان فرومی‌بندد و پرواز می‌کند. اما بازماندگان او چه خواهند شد و بر سر آنها چه خواهد آمد؟ گاهی آنها آمادگی پذیرش را یافته‌اند و گاهی خیر. چشمان پر از اشک ،چهره‌های غمگین و قلب‌های شکسته، افسردگی‌های طولانی همه و همه در نتیجه مرگ عزیزان ماست که پدید می آید. متأسفانه بسیاری از اوقات، زمان سوگواری برای مرگ عزیزان، بیش از حد به طول می‌انجامد و در اثر طولانی شدن غیرطبیعی این مدت، صدمات غیر قابل جبرانی به روح و روان و جسم اطرافیان و نزدیکان وارد می‌شود.

در طی خدمت، افرادی را دیده‌ام که یک تا دو سال زمان لازم بوده تا آنها به حالت عادی بازگشت کنند. هرچند مرگ یک امر طبیعی است و گهگاهی آمادگی پذیرش آن را نیز داریم و گاهی بقدری غیرمنتظره و غیرقابل باور است که تحملش برایمان بسیار سخت است؛ اما باید این آگاهی را داشته باشیم که سوگواری، ارثیه‌ای غیر الهی است. مرگ‌هایی که بسیار سخت و غیرقابل‌باور هستند و با خود صدها پرسش به همراه خواهند داشت. بستگان باورشان نمی‌شود؛ بسیاری به خاطر فوت نا بهنگام عزیزان‌شان رنجیده‌خاطر، با خدا و مردم قهر می‌کنند و افسرده می‌شوند. روان‌شناسی روش‌های خاصی برای درمان چنین افرادی توصیه می‌کند. روان‌شناس‌ها ، برای آرامش اولیه افراد مصیبت‌دیده گذشت چند هفته ای را لازم می‌دانند تا با ناباوری و اعتراض‌شان به سازگاری برسند. (کتاب رویارویی با بحران‌های زندگی، نوشته نورمن رایت ص ۱۳۴ بحران مرگ)

باید تأکید کنم که فراموشی، هرگز تسلی و شفا نیست و گاهی گذشت زمان نیز هیچ کمکی به حال سوگواران نمی‌کند. بسیاری از مشکلات روحی- روانی ریشه در سوگواری دارند؛ ولی افراد گاهی عمق صدمات آن را در نمی‌یابند. چه بسا هستند افرادی که پس از سال‌ها متوجه شده‌اند که مشکل فعلی آنان ریشه در مرگ عزیزی دارد که سال‌ها پیش فوت نموده است. حتی شبانان و خادمینی را دیده‌ام که از این قاعده مستثنی نبوده‌اند و مرگ نزدیکان شان توانسته سال‌ها بر خدمت و زندگی آنها تأثیر منفی قابل‌توجهی بگذارد. سوگواری مانند زخمی است که می‌تواند در عمق روح افراد باقی بماند و چون با چشمانی انسانی قابل رویت نیست می‌تواند خود را پنهان کند.

یک روز خواهید شنید یا خواند که بیلی گراهام در گذشت. حتی یک کلمه از آن را باور نکنید، من زنده‌تر از اکنون خواهم بود. من فقط آدرسم را عوض کرده ام و به حضور خدا رفته‌ام. خانه من آسمان است، من فقط مسافری هستم از طریق این دنیا.
بیلی گراهام

فصل ۱

چرا سوگواران تسلی نمی‌یابند؟

سالیانه بیش از ۵۵ میلیون نفر، روزانه بیش از ۱۵۰۰۰۰نفر، در هر ساعت بیش از ۶۰۰۰ نفر، در هر دقیقه ۱۰۰ نفر و در هر ثانیه تقریباً ۲ نفر می میرند. مرگ و میر به دلایل مختلف وابستگان ما را از ما جدا می‌کند و همه آن را جزیی از زندگی می‌دانیم، اما همین زندگی به کاممان تلخ می‌شود چون از سوگ آنان تسلی نمی‌یابند!!.

چرا مردم تسلی نمی یابند ؟ پسری را به یاد دارم که در بیست و دو سالگی با گریه فریاد بی‌پدری سر می‌داد، هر چند پدرش را در دو سالگی از دست داده بود. خانمی را می‌شناسم که پس از سال‌ها از مرگ پسرش تسلی نمی‌یافت. زوج جوانی پس از سال‌ها هنوز در سوگ نوزاد از دست رفته‌شان بودند. حتی بسیاری از مسیحیان ایماندار نیز دچار این بحران می‌شوند. اما به راستی چرا سوگواران تسلی نمی‌یابند؟ اکنون دلایلی چند را بر می‌شمارم تا بیشتر روشن شود که چرا سوگواریِ بسیاری، مدت‌ها به طول می‌انجامد و تسلی آنان به تأخیر می‌افتد؟

در بین مسیحیان، اصلی‌ترین دلیل باقی ماندن روح سوگ در سوگوار این است که برای شخص سوگوار تدبیری اندیشیده نمی‌شود؛

چرا که مرگ امری طبیعی انگاشته شده و در نتیجه پس از مدتی کوتاه ؛ شخص سوگوار به حال خود بدون بهبود وضعیتش رها می‌شود. از این نظر، کلیسا و شبانان باید مسئله سوگواری را جدی گرفته ؛ و ضمن انجام ملاقاتهای متعددِ حضوری با وی ، دعا و خدمت مخصوص برای تقدیس شخص و منزل اورا نیز انجام دهند . برای شفای فرد ماتم زده باید مرتب مشاوره، دعا و شفاعت نمود تا وی کاملا از روح سوگ آزاد ودرونش پاک شود ؛ و البته شایان ذکر است که کار کردن با چنین افرادی ، خود احتیاج به تعلیم و آموزش دارد و مشاوران روحانی باید اشخاصی مجرب و پراز روح خدا باشند تا بتوانند عمیقاً ریشه‌ها را تشخیص داده و با دعایی قوی و پر صلابت بر علیه روح سوگ ؛ اسباب رهایی وی را فراهم آورند .

نحوه مرگ تأثیر بسیاری دررسیدن به تسلی دارد.

در ۱۵ جولای ۲۰۰۹ سانحه دلخراشی همه را تکان داد. هواپیمای مسافربری پرواز تهران به ایروان با ۱۵۳ مسافر و ۱۵ خدمه ساعتی پس از پرواز سقوط کرد! مرگ این هموطنان ایرانی و ارمنی، همه را در بهت و حیرت فرو برد و خانواده‌های بسیاری را داغدار نمود. بسیاری را می‌شناسم که به سختی از این تنگنا عبور کردند و بسیاری نیز تا کنون از این غم تسلی نیافته‌اند. مرگ غیر منتظره به همان اندازه که باورش سخت است، به همان اندازه نیز تسلی یافتن از آن دشوار است.

باور مرگ غیر منتظره افراد جوان، همواره دشوار است. هر چند بسیاری اوقات این مسئله، در رابطه با مرگ افراد مسن نیز این چنین است و مشکل تسلی نیافتن پیر و جوان نمی‌شناسد. یعقوب پس از شنیدن خبر جعلی مرگ پسرش برای او سوگواری طولانی کرد و تسلی نمی‌یافت. (پیدایش ۳۵:۳۷)

یکی از صحنه‌هایی بود که هرگزفراموش نخواهم کرد، دیوار سرد و چوبی منزل محقر مادری زلزله‌زده درشهر اسپیتاک ارمنستان بود که بر آن هفت عکس از درگذشتگانی آویخته شده بود که همگی در سنین جوانی و کودکی در هنگام زلزله از دنیا رفته بودند . در حقیقت که تسلی بخشیدن به چنین

مادری، آن هم با این بارسنگین و داغ عمیق بسیار سخت بود. هر چند فقدان یک عزیز سخت است، اما وقتی بیماری طولانی می‌شود و شخص سال‌ها در بستر می‌ماند و خویشان وی انتظار وفات او را دارند، به نوعی آماده می‌شوند که مرگ او را راحت‌تر بپذیرند. این مورد با مرگ‌های ناگهانی بسیار متفاوت است.

مرگ‌هایی که بر اثر سانحه و تصادف، ناگهانی صورت می‌گیرند، بستگان متوفی را دچار صدمات روحی شدیدی می‌نماید و همیشه یک پرسش بزرگ در پس همه این اتفاقات وجود دارد. هزاران اما و اگر ذهن آنان را مشغول کرده و وجدانشان را آزرده می‌سازد. شوکی که در اثر دریافت خبر ناگوار مرگ ناگهانی عزیز از دست رفته به آنها دست می‌دهد تا مدت‌ها موجب دردی جانکاه در بستگان نزدیک می‌گردد. اگر مورد تصادف هولناکی می‌باشد بجز موارد فوق، تنفر از راننده و بستگانش نیز به سوگ آنان افزوده می‌شود. اما پرسش بزرگ این است که، چرا خدا اجازه داد این فاجعه رخ دهد؟

شخصیت افراد نیز تأثیر زیادی در سرعت التیام از رنج مرگ نزدیکان دارد.

طبیعی است که افراد حساس و زود رنج دچار بحران بیشتری می‌شوند؛ تا جایی که حتی دادن خبر فوت به چنین افرادی بسیار مشکل است. سن و سال نیز تأثیرزیادی در پذیرش مرگ دارد. ۱۲ سال بیشتر نداشتم که عمویم فوت کرد، ۳۰ سالم بود که مادرم و ٤٢ ساله بودم که پدرم دار فانی را وداع گفت. یک سال قبل در حالی که این کتاب را برای تسلی دیگران می‌نوشتم برادر بزرگم ژرژ به طور ناگهانی از این دنیا رفت که غم سنگینی برایم بود اما سخت‌ترین آنها مرگ عمویم در ۱۲ سالگی بود چرا که اولین تجربه برای منِ نوجوان بود.

کودکان قشر آسیب‌پذیرتری هستند که دچار صدمات جبران‌ناپذیری می‌شوند. درصد صدمه‌پذیری درمیان زنان و مردان متفاوت است. بطور معمول مردان مقاوم‌تر از زنان می‌باشند؛ مگر هنگامی که همسر خود را از دست می‌دهند. در نتیجه می‌بینیم که عواقب پس از مرگ بستگان در تمام اشخاص یکسان نیست.

فرهنگ و آداب و رسوم اقوام و کشورها نیز در انجام و تداوم سوگواری تأثیری به سزا دارد.

اقوامی وجود دارند که شیون و زاری آنها برای از دست‌رفتگان بسیار شدید می‌باشد؛ بویژه در شرق که عمق این آسیب‌رسانی بر خود ، بیشتر از نقاط دیگر دنیاست. در برخی کشورها سوگواری و عزاداری جزیی از فرهنگ آن کشور بوده و خواه ناخواه این تفکر در خانواده‌ها نیز تأثیر نامطلوب خود را گذاشته است. ما در فرهنگی رشد یافته‌ایم که عزاداری در تار و پود ملت ما تنیده شده و ریشه دوانیده است. سوگواری در این جوامع جزو آداب و رسوم پسندیده؛ و نوحه سرایی و مرثیه خوانی، متأسفانه کاری مورد احترام می‌باشد. از این روست که افراد به سختی از سوگ آزاد می‌شوند چرا که از اوان کودکی نوحه و سوگواری در وجود مردم کاشته شده است. در کشور ارمنستان رسمی که تا کنون نیز تا حدودی ادامه دارد، نگه داشتن شخص مرده در خانه می‌باشد. بستگان نزدیک در اطراف متوفی نشسته و گریه و زاری می‌کنند. گریه و سوگ طبیعی احتیاج عاطفی هر سوگوار می‌باشد، اما افراط در آن عواقب جبران‌ناپذیری دارد.

میزان وابستگی به متوفی تأثیر زیادی در تسلی یا عدم تسلی دارد.

بسیاری از ما با نثار دسته گل یا فشردن دست‌های عزیزان و یا در آغوش گرفتن آنها با آنان اظهار همدردی کرده، سپس از آنها دور می‌شویم و بستگان متوفی را با غم‌شان تنها می‌گذاریم. ازدست دادن همسر، فرزند، خواهر، برادر یا پدر و مادر بسیار دردناک‌تر است تا از دست دادن اقوام دور. گاهی این افراد پس از مراسم به گونه‌ای با عزیز از دست رفته خود زندگی می‌کنند.

اختلاف و دعواهایی که قبل از فوت وجود داشته نیز یکی از دلایل تسلی نیافتن است.

آشتی و ارتباط صحیح از شدت رنجش و صدمه خواهد کاست. خانم جوانی بود که در اثر یک سانحه به اغما فرو رفت و پس از دو هفته درگذشت. مادرش که زنی ایماندار و دوستدار خداوند بود تسلی یافت. سال‌ها بعد فرصتی پیش آمد تا با او و دختر دیگرش دعا کنم. وقتی در دعا بودیم متوجه شدم که دختر بزرگ‌تر هنوز از سوگ خواهر تسلی و شفا نیافته است. در حالی که اشک می‌ریخت، از اوپرسیدم : «کی می‌خواهی در قلبت را بگشایی و به آنچه تو را آزار می‌دهد اعتراف کنی؟» در همان لحظه او با فریاد و گریه اقرار کرد که دو هفته قبل از مرگ خواهرش با او دعوای شدیدی داشته که به حالت قهر از وی جدا شده بود. پس از دریافت خبر تکان‌دهنده در گذشت خواهرش، دعوای با وی او را در الزامی قرار داده بود که تا سال‌ها پس از فوت وی نیز نمی‌توانست خود را ببخشد.

وقتی او اعتراف کرد شفا و تسلی آغازشد. با هم دعا نمودیم و خداوند درآن روز پس از سال‌ها به این زن جوان تسلی عطا فرمود.

خود محکومی و احساس تقصیر و به نوعی سرزنش خویشتن؛ نیز می‌تواند دلیلی بر عدم تسلی شخص تلقی گردد.

احساس گناهی که در فرد سوگوار پدید می‌آید می‌تواند به خاطر کوتاهی‌ها در حق شخص متوفی؛ مانند نرسانیدن دارو به او در زمان مناسب، یا بستری نکردن وی در بیمارستان و ده‌ها اما و اگر دیگر باشد که طی آن باعث شده تا فرد سوگوار در رابطه با مرگ عزیزانش، خود را مقصر قلمداد کرده و در نتیجه دچار احساس گناه و محکومیت شدید شود. مرد جوانی در طی یک سانحه تصادف رانندگی؛ ناخواسته باعث مرگ دوستش شده بود؛ و از این رو سال‌ها نمی‌توانست خود را ببخشد. مدت‌های مدیدی از آن روز تلخ گذشته بود ولی وی نتوانسته بود آرامش از دست رفته خود را بازیابد. تا روزی که تقاضای دعا نمود و از این بار جانکاه آزاد شد.

سخنان، اعترافات منفی و رنجش نیز دلیلی برای تسلی نیافتن است.

در موردی دیگر، همسر خانمی که او را از نزدیک می‌شناختم فوت کرد. این خانم در حالی که بیماربود شروع به لعنت کردن شوهر خود می‌کرد و می‌گفت : «موقع رفتن هم به من رنج داد». متأسفانه باید بگویم این خانم در بستر ماند و تسلی نیافت و پس از گذشت چهار ماه، او نیز فوت کرد.

گاهی افرادی هم هستند که از شدت سوگ؛ برای خود و خانواده، اعلان‌های بد و برای خویشتن طلب مرگ می‌کنند؛ بدون آن که بدانند و متوجه باشند که این اعلان‌های منفی دعوتی از روح مرگ و سوگواری است که همزیستی با آن، بجای تسلی، تداوم افسردگی و غم و اندوه را در پی خواهد داشت. باید از اعلانات منفی توبه کنیم تا راه برای تسلی ما هموارتر شود.

ازدلایل دیگر عدم تسلی می‌توان به سنت‌ها اشاره کرد.

بسیاری، قربانی سنت‌ها هستند؛ چرا که سنت‌ها ناخودآگاه آنها را به سوی قبر و سوگواری رهنمون می‌سازد. لباس سیاه هرگز از تن آنها به در نمی آید و در اثر سوگواری و ملاقات‌های پیاپی بر سر قبرها، متأسفانه در همان حال ناگوار و افسرده باقی می‌ماند.

حتی در این ارتباط افرادی نیز هستند که خود تسلی نیافته‌اند و دوستی مداوم با آنها می‌تواند اندوه شخص سوگوار را عمیق‌تر کند. افراد تسلی نیافته طرفدار سنت‌های سوگواری و به نوعی علاقه‌مند به مرده پرستی‌اند!

امّا عیسی به او گفت: «مرا پیروی کن و بگذار مردگان، مردگانِ خود را به خاک بسپارند». (متی ۸:۲۲)

آنها نمی‌توانند از سنت‌ها اجتناب کنند و همواره می‌گویند : «مردم چه می‌گویند». خانمی که همسر جوانش را از دست داده بود، پس از آزادی از سوگ موافقت نمود که دیگر به مراسم تدفین نرود تا زمانی که کاملاً تسلی بیابد.

حقیقت این است که برخی با شرکت پیوسته در این مراسم بیشتر افسرده می‌شوند. خانم اترا که پیشتر به او اشاره کردیم پس از آزادی از سوگواری تصمیم گرفت دیگر در سالروز زلزله به شهرش بازنگردد چرا که می‌خواست از سلامتی روحانی خود و شفایی که جاری شده بود نهایت مراقبت را داشته باشد.

سال‌ها پیش در منطقه ارمنی‌نشین گرجستان خانمی که همسرش را از دست داده بود ما را برای دعا به منزلش دعوت نمود. به محض ورود متوجه شدیم که تمام پنجره‌های شیشه‌ای بالکن منزل نقاشی شده است. در واقع او با این کار، خانه را برای خود تاریک نموده بود. وی که کاملاً افسرده به نظر می‌رسید؛ گفت که چگونه اقوام نزدیک‌اش در روز تدفین همسر وی، مشتی از خاک قبر را بر سینه او ریخته‌اند تا طبق عقاید خرافی ترس او از بین برود. و البته وی شهادت می‌داد که پس از آن روز و انجام این کار اشتباه، به چه میزان ترس‌هایش افزون شده و در سوگ عمیق‌تر گشته تا جایی که افسردگی او را وادار نموده بود تا از ورود نور به خانه‌اش جلوگیری نماید. اما فقط منزل او نبود که تاریک شده بود بلکه وجود خود او نیز از تاریکی رنج می‌برد. با هم دعا کردیم؛ او آزاد شد و قول داد که پنجره‌ها را از رنگ سوگ پاک کند و اجازه دهد تا آفتاب عدالت به درون وجود و منزل‌اش بتابد تا بر بال‌های معجزه‌آسای خود شفا را به ارمغان آورد.

جلوگیری از بروز احساسات هم باعث عدم تسلی‌پذیری می‌باشد.

شخصی که فرزندش را از دست داده بود همواره اذعان می‌داشت که هنگام مراسم تدفین دخترش احساساتش را کنترل کرده بود؛ چرا که به اشتباه فکر می‌کرد عدم کنترل احساساتش، کاری زشت برای ایماندار به مسیح است و به همین دلیل حتی از گریه کردن نیز خودداری کرده بود.

پنهان نمودن احساسات همیشه دلیل ایمانی ندارد و برخی دیگر نیز هستند که احساسات خود را به خاطر مقام یا مسئولیت یا بزرگ خانواده بودن مخفی نگه می‌دارند و البته این پنهان‌کاری و عدم بروز عواطف و احساسات، ایشان را دچار غم و اندوه شدیدی خواهد نمود.

خانمی که در آموزش و پرورش شهرش مقام مهمی داشت، اعتراف کرد که مقامش اجازه نداده بود تا گریه کند و احساساتش را رها نماید. در این پنهان‌کاری نوعی مذهب‌گرایی افراطی و اشتباه نیز وجود دارد دال بر این اندیشه نادرست که «ایماندار نباید گریه کند چون متوفی به سوی مقصد ابدی و جایگاهی مناسب رفته است» یا عقیده‌ای خرافی که فکر می‌کنند «گریه، روح فرد متوفی را آزرده می‌سازد.» افرادی که چنین اندیشه‌ای دارند دیگران را با این کار از ابراز طبیعی احساسات و جریان متناسب با آن باز می‌دارند.

در حقیقت، مردمی که مطابق این تفکر ابراز احساسات نمی‌نمایند، تظاهر به تسلی‌پذیری می‌کنند، در صورتی که آنها تنها سوگ خود را می‌پوشانند بدون آن که تسلایی در کار باشد. در اینجا نقل قول کتاب جامعه پررنگ‌تر به چشم می‌آید که «وقتی است برای شادی و وقتی است برای گریه». گریه و اشک با آفرینش الهی درما قرار داده شد تا به مجرد بروز آن، اسباب سبکی انسان فراهم شود.

دلیل دیگری که چرا سوگواران تسلی نمی‌یابند، تنهایی و آرزوی رسیدن به عزیز از دست رفته می‌باشد.

چنین افرادی، به شدت در جستجوی خانه ماتم‌اند و همواره در جستجوی مراسم تدفین‌اند. در تجربه‌ای دیگر از خدمت، با خانم مسنی ملاقات داشتم که سال‌ها قبل همسرش را که شبان کلیسا بود از دست داده بود و هنگامی که برای دعا به منزلش رفته بودیم، متوجه شدم که او آدرس همه خانه هایی که متوفایی داشتند را می‌داند !!

او برای ما تعریف می‌کرد که فلان شخص یا فلان کس در همین روزها خواهد مرد. همچنین او به خاطر مرگ شوهرش که یک کشیش بود و اینکه بیوه شده بود، مدام به سوی مرگ کشیده می‌شد. برای او دعا کردیم و به او گفتم که خداوند نمی‌خواهد تو بمیری. فرزندان و نوه‌هایت به تو احتیاج دارند. او پس از دعا از این حالت ناخوشایند که مدت مدیدی را اسیرش بود آزاد شد و اکنون نیز در حال خدمت به خداوند و عزیزانش می‌باشد. نکته مهم در حال بدی که وی از آن گذر کرد این بود که او با علاقه‌مندی به وضعیت سوگوار دیگران و با همدردی، جایی را برای خود جستجو می‌نمود تا بتواند خود را تخلیه کند.

حفظ ارتباط با متوفی نیز از دلایل مهم عدم تسلی است.

ابتدا با قاطعیت باید بگویم و بدانیم که این ارتباطی موهوم و غیرالهی است. این افراد به نوعی با مردگان خود زندگی می‌کنند، لباس‌ها و وسایل آنها را نگاه می‌دارند. بیوه‌زنی بود که سال‌ها پس ازمرگ همسرش، ازسوگ مرگ وی آزاد نمی‌شد، چرا که قسمتی از موی سر همسرش را نگهداری می‌نمود و هر روز آن را نوازش می‌کرد؛ واین ارتباط ناسالم باعث افسردگی و عدم تسلای او شده بود. متوفی فوت شده و روحش در حیطه و تسلط خداست ولی این افراد با متوفی ایجاد رابطه می‌کنند و با عکسش سخن می‌گویند یا با وی درد دل می‌کنند. خواهر و برادری پدرشان را از دست داده بودند، قبل از آزادی از روح سوگ، عادت داشتند هر روز لباس‌های پدر را که در گنجه بود بو بکشند و آنها را لمس کرده و بدین‌وسیله دلتنگی خود را فرو نشانند.

این طبیعی است که همه ما دلتنگ عزیزان از دست رفته‌مان می‌شویم، اما دلتنگی بیمارگونه‌ای نیز وجود دارد که بسیار خطرناک است. افراد مبتلا به این دلتنگی بیمارگونه، هرگز متوفی را رها نمی‌کنند. خانمی که فرزندش را از دست داده بود با دو فرزند دیگرش برای دعا پیش ما آمد و در حین آشنایی گفت که سه فرزند دارم، این دو با من در زمین‌اند و آن یکی درآسمان است. او بعد از گذشت سال‌ها هنوز، فرزندش را رها نکرده بود و در فکرش به خدا نسپرده بود و برای همین رنج بسیارمی‌کشید.

بسیاری دربعضی از کشورها دست به کار ناپسند و گناه آلود احضار ارواح می‌زنند که فریبی بزرگ از سوی شیطان است. این امر فریبی بیش نیست و در دنیای روحانی عاری از حقیقت می‌باشد. وقتی شخص می‌میرد روح او در اختیار خداوند است. (لوقا ۱۶ : ۲۲)

در واقع روح‌های به ظاهر احضار شده ارواح شریری هستند که از شخص متوفی اطلاعاتی دارند و با فریب مردم آنها را به دنیای مردگان و افسردگی می‌کشانند. این ارتباط وحشتناک آنها را در دنیایی پر توهم نگه می‌دارد و نه فقط تسلی نمی‌یابند بلکه با زیستن در این دنیای رویایی از امور زندگی غافل شده و در دامن ترس و افسردگی می‌افتند. باید تأکید قوی نمود که هیچکس نمی‌تواند به دنیای مردگان نفوذ کند. صاحب و ارباب آن خداوند ما عیسی مسیح است که بر موت و حیات قدرت دارد. (مکاشفه ۱ : ۱۸)

مادری برای دعا نزد من آمد و اظهار داشت که سردرد عجیبی او را آزار می‌دهد. از او پرسیدم که : «چند سال است که دچار این حالتی؟» و او در جواب پاسخ داد: «هجده سال». پرسیدم: «هجده سال پیش چه اتفاقی افتاد» و او گفت که: «در آن سال، پسر پنج ساله‌اش فوت کرده است» ؛ و معلوم شد که او هجده سال است که با پسر مرده‌اش در ارتباط است. او در حقیقت با روح سوگ و مرگ در ارتباط بود و این سر درد عجیب ناشی از ارتباط با این روح بود که موجب رنج و سردرد سخت او شده بود. با هم دعا کردیم و از او خواستم که فرزندش را رها کرده و مرگ او را بپذیرد و او پذیرفت و

من نیز در دعا ؛ تسلای او و دور شدن روح سوگ را اعلان کردم و چند لحظه بیشتر نگذشت که سردرد ۱۸ ساله این خانم از بین رفت و او را رها نمود ...

لمس جسد مرده و به یاد آوردن خاطره آن، از دیگر مواردی است که شخص را در سوگ و ترس نگاه می‌دارد.

در عهد عتیق لمس جسد مرده جزو گناهان نا بخشودنی بود (لاویان ۱۱:۲۱ ؛ اعداد ۱۱:۱۹).

بوسیدن متوفی از عادات ناپسندی است که گاهی بچه‌ها را نیز به آن وامی‌دارند و نمی‌دانند که سال‌ها سردی آن لحظه تلخ بر لبان آنها خواهد ماند. در آن لحظات پر از احساس متوجه تأثیرگذاری منفی این کار نیستیم ولی آثار زیانبار آن، شخص را در آینده دچار مشکلات سختِ روحی و روانی خواهد نمود. دوستی از عبوس بودن چهره اش، احساس ناراحتی می‌کرد و ما در کند و کاو و جستجوی برای دلیل آن، متوجه شدیم که این غم هنگامی بر چهره او نقش بسته که درسن ۱۱ سالگی شاهد بیرون آوردن جسد مادرش از چاه خانه شان بوده است.!!!

تاکنون پس ازمشاوره به نفرات متعددی که به ما مراجعه کرده‌اند تا برای آزادی‌شان از سوگ دعا کنیم؛ دریافته‌ایم که این افراد از لمس جسد، خاطره بدی در ذهنشان مانده و نوعی ترس و سوگ توام با یکدیگر آنها را مورد آزار قرار داده است. شخصی نیز می‌گفت که سال‌ها از بوی تعفن جسد یکی از خویشاوندان‌اش در عذاب بوده است؛ با توجه به این موارد چقدر بجا و پسندیده است تا اجازه ندهیم که جسد متوفی لمس یا بوسیده شود که اثرات بعدی‌اش دیگران را دچار آسیب جدی کند. شخصی را به یاد دارم که از سوگ مادر بزرگ خویش آزاد نمی‌شد. وقتی به صحبت با او پرداختم، با حالتی مغموم اعتراف کرد که: « مادر بزرگش بر دستان او دار فانی را وداع گفت» و این خاطره او را تمام این سال‌ها در سوگی مداوم نگاه داشته بود؛ ضمن اینکه این صحنه دلخراش و چهره مادر بزرگ فوت شده سال‌ها او را در سوگ و ترس اسیر ساخته بود. او همیشه از خانه‌ای که در آن فردی مرده بود، فرار کرده؛ گویی که روحی همیشه او را تعقیب می‌نمود. با هم دعا کردیم و دعا بر علیه روح مرگ؛ موجب آزادی او شد.

بر عکس افراد فوق کسانی هم هستند که هرگز جسد متوفی را نمی‌بینند و در ناباوری مرگ او انتظار او را می‌کشند. در واقع چون خاکسپاری وی را ندیده‌اند بسختی باور دارند که او از دنیا رفته است. برای همین تسلی نمی‌یابند و همیشه چشم به راه هستند.

نگهداری عکس‌های مردگان و مراسم تدفین و بازنگری آنها باعث تجدید سوگواری می‌گردد.

دو نفر را به یاد می‌آورم که یکی جوان و دیگری میانسال بود و هر دو همسران‌شان را از دست داده بودند. آنها روزی نزد من آمده و آلبومی که از عکس‌های مراسم تدفین شوهران‌شان تهیه شده بود را به همراه داشتند، آنها را پاره کرده و در آتش سوزاندند، چون سال‌ها با دیدن این آلبوم‌ها رنج کشیده بودند ولی در آن روز با دعا تصمیم گرفتند که گذشته را رها کنند و رها نیز شدند. البته لازم به یادآوری است که چنین کارهایی شاید توهین به متوفی تلقی شود، یا تلاشی دور از ادب برای فراموش کردن آثارمثبت او؛ ولی نکته اینجاست که ما او را فراموش نکرده، بلکه می‌خواهیم سوگواری را رها کنیم تا اگر خاطره‌ای خوش از او در ذهن‌مان باقیست، نه با رنج و مصیبت و اندوه بلکه آن خاطره با روحیه‌ای مثبت و مسیح‌گونه یادآوری شود. با تأسف باید گفت که بسیاری با این عکس‌ها و یادگارها زندگی می‌کنند و از این‌روست که سوگ آنان را رها نمی‌کند. بهتر است با قاطعیت بگوییم این سوگ نیست که آنها را رها نمی‌سازد بلکه آنها هستند که نمی‌خواهند سوگ را رها کنند !!!

برخی پیوسته در خواب‌هایشان متوفی را می‌جویند که ارتباطی ناسالم است.

جستجوی متوفی در خواب که نوعی ایجاد ارتباط با متوفی می‌باشد نیز، باعث تداوم سوگواری می‌گردد. چه بسا خواب‌هایی هم بوده که به نوعی باعث تسلی شخص شده‌اند. شخصی نزد من آمد و برای آزادی از سوگ همسرش طلب دعا نمود. به او گفتم که او را رها کن و مدام با او در تماس نباش و تأکید کردم که هر گاه حاضر شدی این ارتباط را قطع کنی، بیا تا با هم دعا کنیم. او شب به منزل می‌رود و در خواب همسرش را می‌بیند، سپس موجودات شرور و عجیبی را در آن اتاق مشاهده می‌کند. او فریاد می‌زند ای روح‌های شریر از من و همسرم دور شوید و ناگهان می‌بیند که همسرش نیز از آن اتاق رفت. او از خواب می‌پرد و به یاد حرف من می‌افتد که گفته بودم، آنکه با او ارتباط داری همسرت نیست، بلکه روح شریراست. به اتفاق همسرم برای وی دعا کردیم، صحنه عجیبی بود او تقریباً نیم‌ساعت خمیازه کشید تا آزاد شد. راستش ما از این حالت وی کمی نگران شده بودیم تا به فیض خداوند و در تداوم حضور او، وضعیت این زن عادی شد و شرایط به آزادی کامل اومنتهی شد.

وقتی فرشتگان زنان را بر سر قبر عیسی دیدند، به آنها گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می طلبید» (لوقا ٥:٢٤)

مرده پرستی در برخی قوم‌ها رواج بسیاری دارد ولی ما به عنوان مسیحی نباید به دنبال مردگان ؛ بلکه باید در جستجوی زندگان باشیم.

فکر نجات نیافتن متوفی باعث آزار و عدم تسلی بستگان و نزدیکان است.

یکی از دلایلی که بسیاری از مسیحیان را آزار داده و باعث می‌شود که تسلی نیابند، این است که فکر می‌کنند متوفایشان نجات را نداشته و به جهنم رفته است. این پیش داوری متأسفانه بسیاری را آزار می‌دهد. متأسفانه گاهی ما دوست داریم جای خدا تصمیم بگیریم و مردم را به جهنم یا بهشت بفرستیم. سال‌ها پیش جوانی که اختلال روانی داشت خود را از بالکن ساختمان مرتفعی پایین انداخت و فوت کرد. ما برای تسلی خانواده‌اش به منزلشان رفتیم، پدرمتوفی، شبان کلیسای کوچکی بود و خواهروی نیز همسر یک شبان بود.

در آنجا افرادی متعصب حضور داشتند و به طور مداوم خودکشی او را یادآور می‌شدند و یکی از آنها از من سؤال می‌کرد که: «حالا به نظر شما او به جهنم رفته یا به بهشت؟» من هم پاسخ دادم: «راستش من به اینجا آمده‌ام تا این خانواده را تسلی دهم و نه اینکه تعیین کنم که او کجا رفته است.» اما شخص عزیز متعصب، ول کن ماجرا نبود و ادامه می‌داد که کلیسای سنتی مراسم تدفین این چنین افراد را انجام نمی‌دهد، و شما چی فکر می‌کنید؟

خداوند جواب زیبایی را به خاطرم آورد. به او گفتم : «در دنیای امروزی ما، وقتی حتی یک قاضی دنیوی و بی‌ایمان متوجه می‌شود که متهم یا قاتل دچار اختلالات روانی است، مجازات او را کاهش می‌دهد. و اگر او می‌بایست بیست سال زندان را تحمل کند، قاضی با تخفیف مجازات آن را به ده سال تقلیل می‌دهد؛ حالا اگر یک قاضی دنیوی که انسانی گناهکار است، از چنین درک و فهمی برخوردار است تا نسبت به بنده خدا لطف روا دارد، چقدر بیشتر خداوند به بندگانش لطف دارد و خواهد داشت چون می‌دانیم که او حداقل قاضی عادل‌تری نسبت به انسان‌های گناهکاری است که بر مسند داوری در این جهان تکیه زده اند. پس ما نباید برای عزیزانمان نگران باشیم، چرا که خدایی داریم عادل و پر از لطف و محبت. مخاطب من سکوت کرد و دیگر هیچ نگفت.

همچنین در خاطرم هست که در روند یک جلسه بزرگ بشارتی، خانم محترمی پیش من آمد و گفت : «برادر یک سؤال دارم، اگر جواب دهید بی شک من امروز زندگیم را بطور کامل به مسیح خواهم سپرد. من دختری معلول و عقب مانده داشتم که به هیچ کس آزاری نرسانده بود و همواره در بستر خفته بود. سال پیش او فوت کرد و من نمی‌دانم او به کجا رفته است. هر کسی چیزی می‌گوید. به نظر شما او کجا رفته؟ به من جواب بدهید تا من بتوانم تصمیمم بگیرم. اینجا باز خداوند حکمت داد تا از او بپرسم: «اگر شما جای خدا بودید او را کجا می‌فرستادید؟ لبخندی زد و گفت: «خوب معلوم است، به بهشت». گفتم: «مطمئن باشید که خدا محبت و لطفش از شما بسیار بیشتر است، اگر شما که انسانید بدین اندازه محبت دارید؛ خداوند چقدر بیشتر محبت دارد؟؟» ایشان سپاس‌گزاری کرد و شکر و جلال بر نام خداوند که موجب شد تا وی قلبش را در آن روز به مسیح بسپارد و تسلیم او شود. گاهی ما خدا می شویم و دوست داریم برای مردگان و زندگان تعیین تکلیف کنیم؛ ولی به هوش باشیم که حتی اگر همه شواهد از گناهکار بودن فرد و شرارت او خبر می‌دهد، به خاطر تسلی بازماندگان نیز که شده، باید از بیان آن اجتناب کنیم و این همیشه به یادمان باشد که خدا داور است و اوست که تصمیم نهایی را می‌گیرد.

نبخشیدن یکی دیگر از دلایل تسلی نیافتن است.

بخشش شاه کلید شفاست. پدر یکی از دوستان صمیمی‌ام فوت کرده بود. محیط عجیبی بود. آنها نه به خاطر علاقه شدید بلکه به سبب مشکلاتی که با پدر خود داشتند، در یک شوک بودند. همه خواهرها و برادرها با پدرشان مشکل داشته و باورشان نمی‌شد او به این زودی بمیرد. آن فضای عجیب با سکوت تکمیل شده بود؛ بطوری که حتی نمی‌توانستند اشکی بریزند. به آنها درمورد سه نوع بخششی که احتیاج داشتند سخن گفتم. اول اینکه پدرشان را ببخشند و وی را رها سازند. دوم هر کدام خود را به خاطر کوتاهی‌هایی که کرده‌اند ببخشند و سوم اینکه همدیگر را ببخشند تا از محکوم کردن هم نیز آزاد شوند.

افراد زیادی را می‌شناسم که سال‌هاست با شخص متوفی مشکل داشته، او را محکوم کرده و علیه او سخن می‌گویند و این مورد محدود به اقوام دور نیست، بلکه شامل افراد نزدیک نیز می‌شود. بخشیدن متوفی فایده‌ای به حال او ندارد و سرنوشت او را نیز تغییر نخواهد داد، بلکه ما هستیم که شفا یافته و آزاد می‌شویم تا بار سنگینی از افکارمان را رها سازیم. روح سوگواری به همراه خود تنفر می‌آورد و خود جریانی است برای آوردن همه نوع مکافات و گناه. گاهی مسئله متوفی نیست بلکه افرادی است که باعث مرگ وی گشته‌اند !!!

جوانی به همراه خواهرش به من مراجعه کرد. آنها هر دو از لحاظ روحی بسیار افسرده بودند زیرا پدرشان در روسیه کشته شده بود و چون پدر از آنها سالیان زیادی دور بود، برای همین احتیاج به تسلی و بخشیدن پدر داشتند که با دعا و مشاوره میسر شد؛ اما آن چه به آنها کمک نمود اتفاقی بود که مرا هم به تعجب وا داشت. در یک شب دعا، هر دو با هم پیش آمدند و وقتی پرسیدم: «چه می‌خواهید؟ و آیا با پدر باز مشکلی دارید؟» در جواب گفتند: «ما تصمیمی گرفتیم و فکر می‌کنیم برای تسلی کامل ما لازم می‌باشد. ما امشب می‌خواهیم قاتل بابا را نیز ببخشیم. و من که واقعاً تحت تأثیر قرار

گرفته بودم با آنان هم‌دعا شدم. آنها درحالی که اشک می‌ریختند آن مرد را بخشیدند. این عمل مافوق‌طبیعی چنان در زندگی این دو جوان اثرگذار بود که همه متوجه این تغییر بزرگ و شگرف و تسلی عمیقی که از خدا دریافت کرده بودند شدند.

حضور افراد نامناسب در اطراف بستگان متوفی و عدم مشاوره صحیح دلیلی دیگر برای عدم تسلی است.

شخصی می‌گفت در پنج سالگی مادرم را از دست دادم و قلبم خیلی شکست. مرا به نزد شاعر معروفی بردند و او چند بیت شعر نوشت. در واقع برای تسلی نوشت ولی این ابیات سال‌ها مرا رنج داد. در شعر وی بار غم کلماتی همچون یتیم و غم که شاعر از آنها استفاده کرده بود و با دست خط خود، خطاطی کرده بود، مرا سالیان سال می‌آزرد. او روزی آمد و گفت که اشعار را پاره کردم و رها شدم، چون سال‌ها از آن عذاب کشیدم. جالب توجه است که وی می‌توانست این شعرها را که دست خط شاعر معروف بود به قیمت گزافی نیز به فروش رساند؛ ولی الویت او این تصمیم بود که از عذاب آن آزاد شود و همین تصمیم مانع او شد که حتی به فکر کسب منفعتی مالی نیز از آن دست خط نیفتد. بسیاری از افراد نیز هستند که به جای تسلی دادن فرد سوگوار، نمک بر زخم شخص می‌پاشند و با ادای کلماتی سوزناک؛ غم آنها را افزون می‌سازند. بسیاری تسلی نمی‌یابند، چون راهنمای خوبی ندارند و به جای آن که آنها را هدایت کنند با مشاورانی آشنا می‌شوند که خود اسیر افسردگی هستند. ایوب فرزندانش را از دست داده بود و برای آنها سوگوار بود. او از سنگینی سوگ خود سخن می‌گفت (ایوب ۱:۶)؛ اما از مشاورانش ناراضی بود. شما جملگی تسلی‌دهندگان مزاحم هستید(۲:۱۶). او آنها را تمسخرگران می‌خواند (۲:۱۷). برخی مانند دوستان ایوب بیشتر مزاحم هستند تا مراحم!!! (۳،۲:۱۹). او از آنها می‌خواهد تا تحملش کنند (۳،۲:۲۱). او فریاد می‌زند:

« شخص نومید سزاوار محبت دوست خویش است، حتی اگر ترس قادر مطلق را ترک گفته باشد. » (ایوب ۱۴:۶)

واقعاً ما احتیاج به تسلی‌دهندگان حکیم و پر از روح داریم.

به یاد دارم که درحین برگزاری مراسم تدفین یکی از بزرگان فامیل، شخصی دختر جوان متوفی را این چنین «تسلی» می‌داد : «ای دخترم ، یتیم و بیچاره شدی خدا پدرت را بیآمرزه ». اما دختر با ناراحتی گفت : «می‌بخشید من یتیم و بیچاره نیستم چون خدا را دارم . گاهی «چه تسلی‌دهندگان بی حکمتی» وجود دارند که به جای شراکت صحیح در غم دیگران و ایجاد آرامش در آنان؛ سوگ را افزون‌تر می‌سازند.

با اشخاصی برخورد کردم که اذعان داشته نتوانسته‌اند سال‌ها از غم‌شان آزاد شوند چون شخص مناسب و حکیمی در کنار آنها نبوده تا بتوانند قلب خود را آزادانه برای وی باز کنند و خود را خالی نمایند.

انگیزه جلب توجه و طردشدگی فرد سوگوار هم از دلایل عدم تسلی است.

افرادی هستند که نمی‌خواهند تسلی بیابند. آنها به دلیل طردشدگی این حالت را دوست دارند. من نام این نوع از سوگواری را «درد خوشایند» گذاشته ام . وقتی دندان ما درد می‌کند دو حالت بوجود می‌آید؛ درد یکی بسیار زورآور و کشنده است ولی نوع دیگری از آن نیز وجود دارد که گویی ما از آن خوشمان می‌آید و مدام با دست کاری کردن آن، انگار از این درد لذت می‌بریم. برای برخی سوگواری، دردی از نوع خوشایند است؛ چون که برخی دوست دارند مورد توجه باشند، حالت غم‌انگیز به خود بگیرند تا مردم آنان را در آغوش بکشند و دلداری دهند. در نتیجه این نوع از سوگ را به مدت زیادی چون دردی خوشایند ادامه می‌دهند که خود دلیلی می‌شود تا تسلی نیابند. در واقع نمی‌خواهند که تسلی بیابند.

مانند راحیل که برای فرزندانش سوگواری می‌کند و تسلی نمی‌یابد. (ارمیا ۳۱: ۱۵) با خود نیز می‌اندیشند که اگر متوفی و این حالت را ترک کنند گویی چیزی را از کف خواهند داد.

ایمان ضعیف و وضعیت نه چندان خوب روحانی نیز دلیلی برای عدم تسلی برخی مسیحیان است.

به یاد دارم، یازده سالم بود که در خیابان با بچه‌ها بازی می‌کردیم، ناگهان صدای فریادهای یک زن از طبقه دوم ساختمان روبه‌رو به گوش رسید و بازی کودکانه ما را قطع نمود. مادر بزرگ آن خانواده در حال مرگ بود و گوش‌های کودکانه ما عادت به این صداها نداشت. اوبه زمین و زمان ناسزا می گفت و ناگهان خاموش شد! اما بلافاصله صدای شیون و گریه خویشان او بلند شد ...او مثل بسیاری با درد و فریاد از این دنیا رفت. اما ایمانداران بسیاری را می‌شناسم که به خاطر ایمانشان مرگی آرام داشتند و در لحظات آخر با وداعی شیرین آنان را ترک گفته و با دعا و حمد و سرود به دیدار خداوندشان شتافته‌اند، چون ایمانی قوی و امید به حیات جاودانی داشته‌اند.

برخی تسلی نمی‌یابند چون که در مورد آسمان و زندگی پس از مرگ درک عمیقی ندارند و جسمانی فکرمی‌کنند. در قرن حاضر نیز مردم زندگی در این دنیا را خیلی دوست دارند و درباره حیات آینده نمی‌اندیشند. در گذشته اگر کسی فوت می‌نمود بسیار شنیده می‌شد که می‌گفتند، خوشا به حال او

که نزد مسیح رفت. اما امروزه کمتر چنین چیزهایی می‌شنویم. اگر وضعیت روحانی شخص مطلوب باشد، او از این تجربیات سخت عبور می‌کند و تسلی می‌یابد. تفکر آسمانی باعث می‌شود که وقتی عزیزان راهی آسمان می‌شوند ، آنها را بدرقه نموده و به خدا بسپاریم. به یاد آوریم که:

«موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانبها است» (مزمور ۱۱۶:۱۵)

در اینجا به یاد سرودی زیبا از زنده یاد کشیش ورویر آوانسیان می‌افتم که در وصف آسمان سراییدند که چند خطی از آن را به یادگار او و اشتیاقی که به آسمان داشت برایتان ذکر می‌کنم. یادشان گرامی باد.

همه مردان خدا، مردان و زنان ایمان	اقرار کردند که در این دنیا غریبند
وطن ما آسمان است، اقرار ابراهیم این بود	ایمان اسحق و یعقوب، اقرار پولس همین بود
اقرار کن که مشتاق وطن آسمانی هستی	اقرار کن که مشتاق آن وطن سماوی هستی

تابستان سال ۱۳۶۶ بود که با خبر تکان‌دهنده‌ای شوکه شدیم، دوست و همکارم کشیش وارتان آوانسیان و همسرشان آناهید در یک تصادف جاده ای فرزند یازده ماهه خود تدی را از دست دادند. با اضطراب و اندوه زیادی در انتظار لحظه دیدار بودم آناهید در بیمارستان بستری بود و از سویی نمی دانستم چگونه با همسرش روبرو خواهم شد !؟ دیدار با هق‌هق گریه و همدردی شروع شد. اما آن چه باعث تعجب همه ما شد؛ تسلی و آرامش عمیق وارتان بود، در واقع این او بود که ما را تسلی می‌داد و این نتیجه تسلیم و تفکر روحانی این مرد خدا بود؛ تا حدی که وقتی همسایه‌مان وی را دید با تعجب پرسید: «فرزند کدام یک از دوستانتان فوت شده است؟» و در پاسخ به او وقتی به وارتان اشاره کردم؛ خانم همسایه سری تکان داد و با تعجب گفت: «واقعاً غیرقابل باور است، ایمان او عظیم است.» بی‌ایمانی و کم‌ایمانی از بزرگ‌ترین موانع تسلی هستند.

قهر با خدا نیز از دلایل مهمی است که اشخاص سوگوار تسلی نمی‌یابند.

مرگ برای هیچ‌کس خوشایند نیست و لیکن بسیاری به خاطر مرگ عزیزانشان با خدا قهر می‌کنند. آنها نه با خدا آشتی می‌کنند و نه با مرگ عزیز از دست رفته کنار می‌آیند و خدا را مقصر می‌دانند. شاید عجیب به نظر برسد می‌توان گفت آنها خدا را نمی‌بخشند!!! در واقع با اراده خدا آشتی نمی‌کنند. قطع ارتباط با خدا باعث طولانی شدن سوگواری این افراد می‌گردد. در واقع روح سوگواری با حربه‌های مختلف سعی در دور نگهداشتن شخص از خدا می‌کند. بر ما لازم است تا واقعاً در برابر شریر بایستیم و به خدا نزدیک شویم تا روح سوگواری از ما بگریزد.

«پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید که او نیز به شما نزدیک خواهد شد.» (یعقوب ۴: ۷، ۸)

دعا

خداوندا؛ ای تسلی‌دهنده من؛ تو را شکر می‌کنم. من تسلی تو را می‌پذیرم و از روح سوگ منصرف می‌شوم. هر نوع ارتباط با دنیای مردگان و شخص متوفی را قطع می‌کنم زیرا تو خدای زنده و نیز خدای همه زندگان هستی. مرا ببخش برای ارتباطی که مدت‌ها با متوفی حفظ کردم. دعا می‌کنم افکار و احساسات مرا از هر آلایش سوگوارانه پاک کنی و از هر خاطره‌ای که مرا به گذشته می‌برد. اکنون تسلی آسمانی تو را می‌پذیرم و ماتم را از خود دور می‌کنم. پس مرا از غم و ماتم آزاد کن. شکر که دعای مرا می‌شنوی. در نام تسلی‌بخش عیسی مسیح ، آمین.

ایمان دشمن ترس و مرگ است.
محبت ترسِ مرگ را بیرون می‌راند.
امید به حیات ابدی مرگ را مغلوب می‌سازد.

فصل ۲

نتایج و عوارض سوگواری طولانی

از قدیم گفته‌اند که زمان، شفابخش خوبی است. این شفابخشی تا حدودی در مورد سوگواری هم صادق است؛ ولی نه همیشه. نوعی از سوگواری وجود دارد که بیش از حدِ طبیعی ادامه یافته و زندگی فرد یا افراد را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. این نوع سوگواریِ مخرب که طولانی است؛ عوارضی بس جبران‌ناپذیر در روح و جسم افراد از خود به جا خواهد گذارد. شاید شنیده باشید که می‌گویند: «غصه فلان کس را کشت !» یا «فلانی از غصه مرگ عزیزش دق کرد و مرد!»

اینها همه نشان از این دارد که غم و غصه و سوگ طولانی می‌تواند مردم را از پای درآورد. اینک با هم به عوارض سوگواری طولانی مدت نگاهی گذرا می‌اندازیم :

۱ - دلتنگی شدید

از اولین عوارض سوگواری، دلتنگی شدید است. هر چند این یک امر طبیعی است و ما همواره دلتنگ عزیزان از دست‌رفته خواهیم بود اما نوعی از دلتنگیِ بیمارگونه وجود دارد که شب و روز را بر شخص حرام می‌کند و او را آزار می‌دهد. مانند یعقوب که از خبر مرگ پسرش یوسف تسلی نمی‌یافت. چهره‌های غمناک، نگران، سرد و بی‌روح افرادی که مبتلا به چنین دلتنگیِ بیمارگونه‌ای هستند خود خبر از وخامت حال درونی‌شان می‌دهد. به قول شاعر :

رنگ رخسار خبر می‌دهد از سرّ درون !

خانم میانسالی که پس از دو سال زندگی مشترک شوهرش را از دست داده بود و دچار چنین دلتنگی‌ای شده بود. چهره‌ی رنگ پریده و غمگین وی خبر از داغ درون او می‌داد. او پس از یک ماه مشاوره و دعا آزاد شد و توانست به خدمت خود در کلیسایش ادامه دهد. بسیاری پس از فوت عزیزانشان ادعا می‌کنند که حالشان خوب است و تسلی دارند و به نوعی تظاهر مذهبی مبنی بر عادی بودن حال‌شان می‌کنند؛ ولی پس از مدتی همه چیز عیان می‌شود.

چشمان اشک‌آلود و غمگین آنان و صدای لرزان و حزن آلودشان حکایت از غم پنهان و فراموش‌نشده‌ای دارد و بر ماست که محیطی برای سوگوار ایجاد کنیم تا وی کمتر دچار دلتنگی گردد. بی‌شک دوستی‌ها و ملاقات و توجه به‌جا می‌تواند از شدت دلتنگی بکاهد. در دلتنگی بیمارگونه سخن از اختلال احساساتی و آسیب زننده‌ای است که باید برای رفع آن و شفای شخص دعا شود تا وی ازآن آزاد گردد.

۲ - احساسات نا آرام

بروز احساسات نا آرام از قبیل عصبانیت و رفتارهای نابهنجار، از دیگر عوارض ناشی از سوگواری است. اقوام قدیم عادت داشتند که در هنگام سوگواری، خود را برنجانند و بدنشان را بیازارند. برای همین خداوند از طریق موسی به قوم گفت:

«شما فرزندان یهوه خدای خود هستید. پس برای مردگان، خویشتن را مجروح مسازید و...» (تثنیه ۱۴: ۱)

این افراد ضمن اینکه سوگوارند و شفا نمی‌گیرند، نا آرامی و عصبانیت را نیز به خانه می‌برند. روزی خانمی از من پرسید که نمی‌دانم چرا وقتی از کلیسا به خانه می‌روم، نسبت به بچه‌ها تندی می‌کنم؟ داد و فریاد می‌کنم و حتی گاهی آنها را به باد کتک می‌گیرم؟ واقعاً سؤال عجیبی بود. به‌شوخی به شبانش گفتم : «مگر تو چه موعظه می‌کنی که این خانم به هنگام رفتن به منزل عصبی می‌شود !!!» همه خندیدیم ولی کمی بعد روح‌القدس نشان داد که مشکل این خانم چه بود. او شوهرش را پانزده سال پیش طی یک سانحه تصادف از دست داده بود. آنها در حالیکه در خیابان جر و بحث می کردند، ناگهان اتومبیلی به شوهر این زن برخورد می‌کند و او جلوی چشمان همسرش جان می‌سپارد.

با او وقت دعایی گذاشتم تا بتواند طی آن، هم خود و هم شوهرش را ببخشد. محکومیت و احساس گناهی که در او بود، حالت عصبی ایجاد می کرد و او قهر درونش را روی بچه‌ها می‌ریخت. پس از آن آرامشی عجیب در زندگی این خواهر پدید آمد.

۳-عادات ناپسند

مردی را به یاد دارم که به خاطر فوت مادرش که از آن تسلی نیافته بود به مشروب پناه برده بود و دائم آن را مصرف می کرد و این کارش ، اسباب آزار خانواده را فراهم کرده بود . این گونه افراد پیوسته با مردم درگیر می‌شوند و یادشان می رود که زخمی در درونشان هست که می‌تواند به دیگران لطمه بزند. زخمی که نتوانسته اند از آن آزاد شوند . سوگواری را با تمسخر فاضلاب نامگذاری کرده ام، چون با خود هرآشغالی را می آورد، یعنی هر عادت ترک شده ناپسند نیز ممکن است برگردد!!.

۴-صدمات روحی و روانی

افسردگی و کم‌خوابی هم از دیگر عوارض جانبی زخم‌های شفا نیافته براثر سوگ است. هنگام از دست دادن بستگان، احساسات شخص بسیار تحریک شده و او را تبدیل به شخصی می‌کند که زود تحریک می‌شود و احساساتش تحت تأثیر سوگواری قرارمی‌گیرد و کم‌خوابی و دردهای مزمن به سراغ چنین اشخاصی می‌آیند. برای رفع آن، گاهی به پزشک مراجعه می‌کنند و پزشکان در جواب ایشان می‌گویند که درد شما عصبی است ... در بخش قبلی درمورد سر درد هجده ساله یک شخص یا چهره گرفته و عبوس شخص سوگوار صحبت کردیم و مشابهت‌های دیگری را نیز بیان کردیم. یکی دیگر از عوارض سوگواری شنیدن صداهای عجیب و غریب است. بسیاری برای دعا مراجعه نموده‌اند که صداهای ناهنجاری مثل صدای باد یا سوت در گوششان می‌شنوند که آنها را آزار می‌دهد. پس از صحبت با آنها و ریشه‌یابی مشکل، متوجه شدیم که در اکثر موارد مشکل آنها به ارتباطی ناگسستنی که با متوفی دارند، برمی‌گردد که پس از دعا از آن صداهای آزار دهنده آزاد شدند. در نتیجه باید بیدار باشیم و سوگوار نمانیم، بلکه به سوگواران نیز کمک کنیم تا به این وضعیت ناهنجار ادامه ندهند و بدانند که برایشان شفا وتسلی وجود دارد.

۵ - ناباوری و ایجاد دنیای غیرحقیقی

عدم پذیرش حقیقت هم، یکی دیگر از عوارض سوگواری است. اشخاص مبتلا به این نوع ناباوری مرتب می‌گویند: «هر روز منتظریم که متوفی بیاید، او نمرده است» و... آنها برای خود و در ذهن‌شان دنیایی غیرواقعی می‌سازند، دنیایی که حقیقت ندارد و در آن دنیا همچون کودکی می‌شوند که گویا دوست دارد از دیگران بشنود که بابا به مسافرت رفته است. ناباوری همواره وجود دارد و هیچ‌کس در هیچ وقت، آماده پذیرش مرگ نزدیکانش نیست. این وضعیت گاهی می‌تواند در نتیجه شوک وارده‌ای باشد که از دریافت خبر فوت نزدیکان پدید می‌آید. آنها در واقع متوفی را رها نمی‌کنند و به نوعی با وی زندگی می‌کنند. از خسارات این دنیای غیرواقعی می‌توان به این اشاره داشت که فرد را از ارتباطات و کارها ی روزمره باز می‌دارد بطوری که وی، گویی در این دنیا زندگی نمی‌کند. کاری که هنگام دعا از این اشخاص می‌خواهیم این است که متوفی را رها کنند و بپذیرند که او دیگر نیست ...و هر وسیله‌ای که ایشان را با مرده ارتباط می‌دهد را از خود دورنمایند.

۶ - قهر با خدا

قهر با خدا و محکوم کردن دیگران از دیگر آثار سوگواری است. دهها اگر و اما ذهن شخص را مشغول و مشوش می‌سازد و از خود می‌پرسد چرا...؟ حتی برخی به خاطر قهر با خدا به خود اجازه می‌دهند که هر گناهی را انجام دهند. زن ایوب به او گفت :

«خدا را لعنت کن و بمیر.» (ایوب ۹:۲)

در واقع این جمله تجلی سوگ و رنجش زن ایوب از پیشامدهایی بود که برای ایوب بروز کرده بود. روزی در استراحت‌گاهی مشغول دعا بودم. دو نفر کارگر برای صرف ناهار به زیر آلاچیقی که در آن بودم، آمدند. یکی از آنها تا کتاب‌مقدس مرا دید شروع به توهین به مقدسات و خدا کرد ولی دوستش که سعی به ساکت کردن او داشت از من عذر خواهی نمود. آن دیگری طوری توهین می‌کرد که گویی با خدا دشمن شده بود و من صبورانه تحمل می‌کردم. در این هنگام؛ روح القدس در قلبم گذاشت تا از اوبپرسم که چه کسی را از دست داده‌ای که این قدر ناراحتی؟ او ناگهان بغض کرد و ساکت شد.

دوستش در جواب سؤال من گفت که وی دختر سیزده ساله‌اش را از دست داده و برای همین که تا این حد ناراحت است. دقایقی که گذشت دستم را روی شانه‌های این مرد گذاشتم و برایش دعا کردم؛ اشک در چشمانش جمع شد. او احتیاج به تسلی داشت. روح سوگواری او را تبدیل به شخصی منتقد و عصیانگر برعلیه خدا نموده بود. و من امیدوارانه این دعا را آغازی برای شفای او می‌دانستم. اینگونه اشخاص، علت خسران و ضرر خود را در دیگران می‌بینند و روح محکومیت و انتقاد آنها را رها نمی‌کند. آنها هیچگاه نمی‌گویند که از مرگ عزیزانشان ناراحتند، بلکه به نوعی این رنجش خود را بروز می‌دهند. شاید زن ایوب نیز به نوعی از خدا رنجیده بود ومرگ فرزندان خود را از چشم او می‌دید. نکته مهم اینجاست که سوگواری؛ دشمن ارتباط با خداست ؛ اما تسلی ما را به خدا نزدیک‌تر می‌سازد.

۷ - تقاضای مرگ

فکر خودکشی و اعلان مرگ از افراطی‌ترین عواقب سوگواری است. این افراد دچار افسردگی شدید می‌شوند. داوود این اشتباه را کرد و هنگام مرگ پسرش گفت: «ای کاش من جای تو بودم.» (اول سموییل ۳۳:۱۸)

مدتی بعد، مرگ از طریق وبا بر قومش حمله‌ور شد و هزاران نفر مردند. این دسته افراد می‌گویند زنده ماندن من به چه دردی می‌خورد؟ کاش من هم می‌مردم. آنها به دنبال مرگ می‌گردند و چه بسا که آن را نیز می‌یابند !!! من آنها را «سوگواران ماجراجو» می‌نامم زیرا همواره به دنبال مرگ‌اند. آنها مجالس سوگواری را دوست داشته و بطور مداوم اعلان مرگ می‌نمایند. این اعلانات نتیجه سوگواری تسلی‌نیافته است. نعومی که به همراه روت به بیت لحم بازگشته بود و در سوگ شوهر و پسرانش غمگین بود گفت: «دیگر مرا نعومی نگویید بلکه مره» (روت ۲۱:۱). نعومی یعنی خوشی اما مره یعنی تلخی. او برخود به اشتباه اعلام تلخی نمود و این تلخی تا وقتی که فرزند روت را در آغوش کشید و از آن تسلی یافت، ادامه داشت.

بسیاری هستند که تحت فشار سوگواری برای خویشتن تقاضای مرگ می‌کنند. مرگ نیز که با کسی تعارف و شوخی ندارد، به فوریت دعوت آنها را پذیرفته و به زندگی و سلامتی آنان حمله‌ور می‌شود.!!!

این اعلان‌های اشتباه گاهی آشکار و گاهی نیز به طور مخفی انجام می‌شود. هستند افرادی که برای خود تدارک مرگ می‌بینند، حتی شادمان می گردند اگر بفهمند که دچار بیماری خطرناکی شده‌اند. آنها در ذهنشان مرتب در اندیشه پیوستن به متوفای خود می‌باشند. اوج این چنین اندیشه خطرناکی؛ اقدام به خودکشی خواهد بود که گهگاه در بحران‌های سخت بروز می‌کند.

۸ - دردهای جسمانی

در فصل گذشته درباره مادری گفتیم که بخاطر از دست دادن فرزند پنج ساله‌اش هجده سال از سر درد عذاب می‌کشید. نمونه‌های زیادی مانند او هستند. پناه بردن به داروهای آرام‌بخش هم نتیجه سوگواری شفا نیافته است. دردهای استخوان و مفصلی و عصبی، زیان و ضرر به اعضای مختلف بدن، همه و همه در نتیجه ماتم می‌باشد. در قبل هم اشاره کردیم که بسیاری به پزشک مراجعه می‌کنند و جواب پزشکان که همواره یک چیز است جالب توجه است: «شما مشکلی ندارید، مورد شما عصبی است !!!» کلام خدا می‌فرماید: «دل آرام حیات بدن است اما حسد، پوسیدگی استخوان‌ها» (امثال ۳۰:۱٤) . نآرامیِ درونی، شخص سوگوار را مریض می‌سازد. چه بسیاری که پس از آزادی از سوگ و ماتم اذعان کرده‌اند که دردهای جسمانی شان نیز محو شده است.

۹ - دیوزدگی

دیوزدگی اصلی‌ترین معضل ناشی از نتایج سوگواری است. وقتی شخصی مرتب در دنیای مردگان سیر می‌کند و به اصطلاح وارد قلمرو ارواح می‌شود، ناخودآگاه دچار دیوزدگی شده و درحقیقت، تحت تأثیر روح شریر قرار می‌گیرد. البته لازم به ذکر است که هر سوگواری را نمی‌توان دیوزدگی خواند، این موارد باید با دعا تشخیص داده شود. سال‌ها پیش جوانی به اردوی جوانان ما آمده بود، درست در روز تولدش، دایی‌اش را به خاک سپرده بودند. دایی او مردی مهربان بود و این جوان به وی وابستگی زیادی داشت. همان روز به من گفتند که او هر سال در روز تولدش دچار رعشه و

تشنج می‌شود و این تشنج به‌قدری شدید است که چند نفر با هم نیز به سختی می‌توانند او را کنترل نمایند. روز دوم اردوی ما مصادف شده بود با روز تولد او. تشنج رأس ساعت ده صبح شروع شده بود که مرا صدا کردند و به همراه برادری دیگر به اتاق او رفتیم. بدن او که بر تخت خوابش افتاده بود، کاملاً بی‌حس شده بود و نگاه ترسناکی بر روی صورتش نقش بسته بود. دوستش که حالات قبلی او را دیده بود از رعشه و حمله فیزیکی او در ترس به سر می‌برد. دعا را شروع کردیم، به واقع مبارزه‌ای عجیب بود که طی آن این جوان آزاد شد و دیگر تشنجی نکرد. این‌گونه اشخاص گاهی به خاطر ایجاد ارتباط با دنیای مردگان و عهد بستن با آنان است که به چنین حال بدی می‌افتند. او بعداً اعترافات تکان دهنده‌ای کرد که این اعترافات کلیدی شد برای آزادی کامل‌تر...

همراه یکی از شبانان و همسرش به ملاقات مادربزرگ آنها که در یک دهکده کوهستانی زندگی می‌کرد، رفتیم. مشکل عنوان شده، امراض مختلف موروثی بود که آنها فکر می‌کردند از این زن به آنها رسیده است. صداهای عجیب و غریبی نیز در خانه شنیده می‌شد و افسردگی این زن سالخورده که سالیان طولانی بود با او بود، مزید بر علت شده بود. این زن، دو پسرش را درمدتی کوتاه از دست داده بود. آنها از من خواستند دعا کنم ولی انگار هر بار به یک دیوار محکم برخورد می‌کردیم. از مادربزرگ سؤال کردم که آیا با مردگان ارتباط برقرارمی‌کند؛ و او با لبخندی جواب داد که: «من باهاشون کاری ندارم، اونها خودشون هر شب به دیدارمن می‌آیند!!!.» عجیب بود ولی حقیقت داشت و معلوم شد که برای چه می‌بایست دعا کنیم.

پسر جوانی در یکی از جلسات برای دعا جلو آمد. افسردگی کاملاً از چهره مغموم و ماتم زده‌اش پیدا بود. وقتی برایش دعا کردیم فریادی زده و بر زمین غلطید. در این هنگام مادرش به من نزدیک شده آهسته اشاره کرد که: «مادر بزرگ این پسر او را بسیار دوست داشته و هنگام مرگ گفته "من بروم، تو را با خودم خواهم برد"». این اعلان اشتباه مادربزرگ که به قول خودشان او را «عزیز» می‌نامیدند، سال‌ها این جوان را اسیر کرده بود؛ ضمن اینکه خود پسر نیز به عزیز (مادربزرگ) بسیار وابسته بود. روح سوگ «عزیز» سال‌ها این جوان را به اسارت خود درآورده بود . وقتی دعا را برای او ادامه دادم او در حالی که روی زمین افتاده بود فریاد می‌زد «عزیز ولم کن، عزیز ولم کن» .... تا کاملاً آزاد شد.

خانم جوانی چنین تعریف کرد که در سال آخر دبیرستان عاشق پسری شد که متأسفانه در سانحه تصادف جانش را از دست داد. او بر سر قبر این پسر با او عهد می‌بندد که همواره با او باشد و هرگز وی را ترک نکند و ارتباطی غیرعادی و غیرحقیقی را با او شروع می‌کند. آن زن جوان در ادامه صحبت هایش گفت که پس از سال‌ها او همواره در کنار من است و نمی‌توانم از او رها شوم. درآشپزخانه با من است، زمانی که در کنار شوهرم هستم و حتی در اتاق خواب او با ماست. همه جا او در کنار من است. موضوع عجیبی بود، و ما هنگامی که دعا را آغاز کردیم؛ این زن نیز شروع به تکان دادن سرش کرد به حدی که بیم آن می‌رفت که اتفاقی ناخوشایند برایش بیفتد ولی پس از دقایقی آزاد شد. روز بعد با من تماس گرفت و گفت : «او دیگر نیست من آزاد شدم .خدا را شکر.»

۱۰ - سقط جنین

خودکشی، تقاضای مرگ و سقط جنین، ناپاکی‌هایی مرتبط با یکدیگر است که در نتیجه استیلای ارواح شریر بروز می‌کند؛ و نکته با اهمیت در اینجاست تا متوجه باشیم که سوگواری تنها یک احساس نیست بلکه محملی خطرناک می‌تواند باشد تا در پس آن، روح شریری که تمایل به ویرانی دارد امکان بروز و ظهور بیابد در حالی که به ظاهر این خرابی‌ها را نمی‌بینیم یا حداقل متوجه آثار زیانبارش در کوتاه مدت نمی‌شویم. سقط جنین نیز با روح مرگ در ارتباط است. بسیار بوده‌اند کسانی که احضار ارواح کرده‌اند و یا دست به خودکشی زده‌اند؛ و در میان خانم‌ها نیز مبادرت به سقط جنین نموده اند. چون هر سه این موارد با روح مرگ در ارتباط‌اند. زنی که اجازه می‌دهد سقط جنین عمدی در بدنش واقع گردد، در حقیقت به مرگ اجازه می‌دهد تا در قسمتی از بدنش امکان حضور پیدا کند. مرگی که عواقب جسمانی‌اش به نظر پزشکان به اندازه کافی وحشتناک است چه رسد به عواقب روحانی آن. افرادی که به این کار مبادرت ورزیده‌اند بدلیل وقوع مرگ در قسمتی از وجود آنها؛ سال‌ها از عوارض جسمانی و روحی – روانی ناشی از این مسئله رنج می‌برند. بارها به همراه همسرم برای چنین افرادی دعا کرده‌ایم تا از روح مرگ آزاد شوند. این اشخاص در درون برای فرزندی که هرگز ندیده‌اند سوگوارند و نوعی ارتباط عاطفی با آنان دارند و تا هنگامی که آزاد نشده باشند متأسفانه این ارتباط ادامه دارد. چنین کسان؛ گویی دری باز را نگاه داشته‌اند برای سوگواری و در نتیجه آمدن مرگ و خودکشی. خانمی از مشکلات متعدد عصبی در رنج بسیار بود و با همسرش نیز ارتباطی توأم با خشم و عصبانیت داشت. او متوجه نبود که اشکال کار از کجاست، پس دعا کردیم. در حین دعا روح‌القدس آشکار نمود که او بارها مبادرت به سقط جنین نموده است. وی با گریه به حقیقت نشان داده شده توسط روح پاک خدا اعتراف کرد و با هق‌هق از روح مرگ آزاد شد و فرزندانی را که هرگز ندیده بود به خداوند سپرد. او هرگز نمی‌توانست تصور کند که مشکل زندگی‌اش به سقط جنین وغم نهانی که از این مسئله در وجودش پنهان بود، مرتبط باشد. بدن‌های تک تک ما جایگاه سکونت روح‌القدس است. پس نباید آن را با روح مرگ و سوگواری آلوده سازیم. (اول قرنتیان ۱۵:٦ و ۱۹)

«زیرا خداوند آدمی را تا ابد ترک نمی‌کند، بلکه هر چند کسی را محزون سازد، بر حسب کثرت محبتش رحم خواهد کرد، زیرا از دل نمی‌خواهد آدمی را به مصیبت و اندوه دچار سازد.» مراثی ارمیا ۳: ۳۱- ۳۳

دعا

پدر آسمانی تو شفا دهنده من از ماتم و سوگواری هستی.
دعا می‌کنم که افکار و احساسات ناآرام مرا شفا دهی.
مرا از هر نوع اسارت فکری با دنیای مرگ آزاد ساز.
سوگواری را از خود می‌رانم و تسلی ماندگار ترا می‌پذیرم.
روح مرگ را از خود و افسردگی را از زندگی‌ام دور می‌کنم
و آرامش تو را می‌پذیرم. روح، جسم و روانم را از ماتم آزاد ساز.
روح شریر سوگواری را در نام عیسی مسیح دور می‌کنم
و روح‌القدسِ تسلی دهنده را به زندگی‌ام دعوت می‌کنم.
فکر مسیح را در من استوار ساز
و زنجیر ماتم را در من قطع کن.
در نام رهایی‌بخش عیسی مسیح ، آمین.

ای گور، پیروزی تو کجاست؟
و ای مرگ نیش تو کجا؟
مردان خدا همانند پولس این‌گونه مرگ را تحقیر کردند ...

فصل ۳

جایگزین‌های اشتباه برای تسلی

زمستان سال ۲۰۰۳ بود که به من خبر دادند، حال پدرم خوب نیست. از راه زمینی با عجله به ایران برگشتم. وقتی بر سر بالین بابا آمدم او دیگر خیلی چیزها و ما را به یاد نداشت، بله پدر دوست داشتنی من داشت از این دنیا می‌رفت، واقعاً غیرقابل‌باور بود. تا جایی که توانستم به همراه خواهران و برادرانم نزد او ماندم تا سرانجام او به دیار ابدی شتافت. من کوچک‌ترین از هفت فرزند بودم و خواه‌ناخواه وابستگی من بیشتر بود. او در زمان فوت ۸۶ سال داشت، ازخدا تسلی داشتم و سعی می‌کردم که به عزیزانم تسلی بدهم. چنانچه پس از مراسم تدفین در آرامگاه، دیگران مرا در آغوش گرفته خود می‌گریستند و برخی نیز فرصت را غنیمت شمرده و از من وقت و قرار قبلی برای دعا می‌خواستند.!! بابا رفت و ما نیز به ارمنستان برگشتیم. چند روزی گذشت و من در باغچه خانه‌مان قدم می زدم جایی که وقتی بابا می‌آمد بیشتر وقتش را در آنجا می‌گذراند. حالت عجیبی به من دست داد، حس دلتنگی عجیبی داشتم و باورم نمی‌شد. من به همه کمک می‌کردم تا از غم تنهایی آزاد شوند و حال خودم دچار چنین حالتی شده بودم. به همسرم ژانت گفتم: «حس می کنم یکی از تخته هام نیست، یه چیزی از من رفته...» آری جای خالی پدر بود که مرا دچار آشفتگی کرده بود. با هم دعا کردیم و روز بعد از شیخ کلیسا پدر هُوانِس خواستم که برای این مورد دعا کند و با پدری خودش این جای خالی را بپوشاند. دعا و آغوش پدرانه او مرا از آن حس تنهایی و آشفتگی آزاد کرد. آری تخته‌هام را جا انداخت. این برای همه ما اتفاق می‌افتد وقتی عزیزی را از دست می‌دهیم، یک جای خالی در زندگی ما ایجاد می‌شود.

انسان همواره سعی می‌کند به جای چیزهایی که از دست می‌دهد، نوعی جایگزین بیابد. برخی به جای عزیزانشان کسی را قرار می‌دهند و به نوعی به سوی رابطه‌هایی اشتباه کشیده می‌شوند.

ازدواج‌های ناموفق نیز نتیجه این نوع برخورد با تنهایی پس از فوت همسر می‌باشد. حتی برخی دوستی با حیوانات را به منزله پر کردن این خلا می‌دانند و آن را جایگزین تنهایی خویش می‌سازند. آنها در ظاهر حیوان‌دوست هستند ولی این گرایش، خبر از تنهایی ایشان می‌دهد. این، از خصوصیات سوگواری است که به شخص تلقین می‌کند تا به هیچ‌کس نگوید که دردش چیست. این سوگواری است که القاء می‌کند تا شخص غم خود را باید با چیزی بپوشاند. انسان به هر نوع پوشش و جایگزینی دست می‌زند تا ازغم و تنهایی شفا بیابد.

بعضی در این پنهان‌کاری و پرده‌پوشانی بر حقیقت، به مشروبات الکلی یا مخدرها پناه می‌برند و به دام آن می‌افتند. و این تنها ویژه افرادی نیست که گرفتار این چیزها نبوده‌اند بلکه افرادی که زمانی از اسارت چنین چیزهایی آزاد شده‌اند هم با شروع سوگواری احتمال بازگشت دوباره به سوی این اسارت‌ها را دارند. حتی برخی به خاطر قهر با خدا به خود اجازه می‌دهند که هر گناهی را انجام دهند. افراد بسیاری را دیده‌ام که هنگامی موفق به رها کردن سوگواری شده‌اند که به جای پوشاندن درد و غم زبان به اعتراف گشوده اند، نیاز به مشاوره را در میان گذاشتند و درخواست دعا کردند تا از شر عادات زشت رها شوند.

استفاده از داروهای آرام‌بخش نیز کم‌کم تبدیل به یک معضل می‌شود. البته در روزهای اول سوگواری، گاهی خود پزشکان داروی خواب‌آور تجویز می‌کنند تا شخص دچاراسترس، بتواند کمی استراحت کند (مزمور ۱۲۷:۲). اما متأسفانه استفاده موقت از داروهای آرام‌بخش تبدیل به نوعی اعتیاد می‌گردد و شخص اسیر این داروها می‌گردد.

مشغولیت بیش از حد نیز جایگزینی است اشتباه برای فراموش کردن درد مرگ نزدیکان. آنان آنقدر خود را مشغول کار می‌کنند تا موضوع را فراموش نمایند غافل از اینکه برعکس آنچه می‌اندیشند، آنها تنها انرژی خود را تحلیل می‌برند. به جز کار مشغولیت‌های دیگر چه اخلاقی و چه غیر اخلاقی به سراغ این افراد خواهد آمد. مادران تنهایی را دیده‌ام که به شدت مشغول کار می‌شوند. آنان هرگز شفا را در این زمینه تجربه نمی‌نمایند بلکه فقط در حال سرپوشی برغم خویش‌اند.

تنهایی نیز جایگزینی است برای برخی از افراد. قطع رابطه با مردم در این افراد زیاد دیده می‌شود. سوگواری آنها را منزوی می‌کند و آنها خیلی علاقه به دیدار دیگران ندارند. گاهی اتفاق می‌افتد که آنها، برخی را برای فوت عزیزانشان مقصر قلمداد می‌کنند و با آنها قطع رابطه می‌کنند و این حقیقتی غیرقابل کتمان است که سوگواری این قدرت را دارد تا انسان را به موجودی افسرده و غیر اجتماعی تبدیل نماید. این اشخاص؛ خاطرات را جایگزین شخص متوفی کرده و تنهایی را بر می‌گزینند.

برخی نیز یکی از بستگان را که در شباهت به متوفی است جایگزین وی می سازند. اگر او بچه کوچکی است، مرتباً او را در آغوش می‌گیرند. البته این گونه هست که برخی فرزندان واقعاً باعث تسلی والدین می‌شوند؛ اما مشکل این جاست که این افراد تمامی وجود متوفی را در شخص جایگزین می‌بینند. حتی ممکن است دامنه این جایگزینی به کسی که شروع به کمک به آنها نموده برسد.

برخی نیز شی یا عروسکی را جایگزین شخص می‌سازند و در واقع با آن زندگی می‌کنند. با جانشین ساختن آن به جای عزیز از دست رفته، شروع به سخن گفتن با او نموده و جایگزینی اشتباه به جای وی انتخاب می‌کنند.

در این شبیه‌سازی برخی چنان به افراط می‌روند که شروع به تقلید از متوفی می‌کنند، لباس‌های او یا شبیه آن را می‌پوشند، وسایلی را که او دوست داشت با خود حمل می‌کنند. سعی می‌کنند کارهایی را که او دوست داشت انجام دهند و کارهای ناتمام او را دنبال کنند. شاید خنده‌دار باشد اما آنها دوست دارند که درد و یا امراضی را بگیرند که متوفی داشت !! حتی ظاهر خود را مثل وی درست می‌کنند. با همه اینها تسلی حاصل نمی‌شود چون جایگزینی اشتباه را انتخاب کرده‌اند.

بعضی ها اسم متوفی را روی نوزاد می‌گذارند و بدین طریق می‌خواهند جای او را پرکنند. دو برادر بودند که فرزند یکی فوت کرده بود و برادر دیگر منتظر ورود نوزاد به خانواده بود. برادر بزرگ به اصرار می‌خواست که نام فرزندش را که ماه‌ها پیش در تصادف از بین رفته بود بر نوزاد جدید بگذارد. برادر دیگر مخالفت می‌کرد. من برای او توضیح دادم که جدا از مسایل روحانی و ارثی که اتفاق می‌افتد، ناخودآگاه شما با این نام او را جایگزین متوفی خواهید کرد و بی‌شک فرزندان دیگر شما از توجه بیش از حد به او خواهند رنجید. بالاخره او رضایت داد که این نام‌گذاری انجام نشود و از آن منصرف شد. انسان همواره در تکاپو است تا چیزی را جایگزین کند؛ اما این نکته مهم حقیقت دارد که انسان‌هایی هستند که آنها را با هیچ چیز نمی توان جایگزین کرد. راهکار این است که باید با دعا و صبر و ایجاد محیطی مناسب این فقدان را پذیرفت و با روش‌های خداپسندانه مراتب شفا و آزادی افراد سوگوار را فراهم نمود.

درمورد همسران گاهی اتفاق می‌افتد که در صورت فوت یکی از طرفین، دیگری پس از مدتی کوتاه به انتخابی مجدد دست می‌زند. این انتخاب نیز حقیقی نیست و در واقع همسر متوفی دارد دست به جایگزینی نامطلوبی می‌زند. شخصی را می‌شناختم که در صدد چنین ازدواجی برآمده بود. وقتی نظرم را جویا شد به او گفتم که وقتی تو از فوت همسرت رنجیدی و هنوز از نبود او با خدا مشکل داری، نمی‌توانی در این وضعیت، دست به انتخاب صحیحی بزنی. چه بسا افرادی بودند که با انتخابی عجولانه باعث ضربه‌ای دیگر بر خود و خانواده شده‌اند. بهترین جایگزین، تسلای عمیق و پرجلال روح‌القدس است که می‌تواند هر جای خالی را پر نماید. پس از آن است که ازدواج مجدد می‌تواند موفقیت‌آمیز بوده و باعث خوشبختی طرفین باشد.

مرده‌پرستی جایگزینی ناپسند است که در برخی جاها دیده می‌شود. ضرب المثلی قدیمی می‌گوید: «برو بمیر، بیا دوستت داشته باشم!» تعریف و تمجید از متوفی رسمی فراگیر و شایع است. آغازگر این تعریف و تمجید، اقوام و نزدیکان متوفی هستند؛ غافل از اینکه از همین جاست که نوعی مرده‌پرستی شروع می‌شود. این ویژگی بطور خاص در مورد نزدیکانی که در زمان حیات متوفی، خود در حقش کوتاهی نموده‌اند؛ پررنگ‌تر است. برخی عکس‌های متوفی را به در و دیوار می‌چسبانند، برخی نیز از لوازم و لباس‌های او استفاده می‌کنند. آنها به نام او سنگ نوشته و سنگ یادبودی گران‌قیمت سفارش می‌دهند. در هر جا به گونه‌ای از وی یاد کرده، ظاهر خود را سوگوار نشان داده و با پوشیدن دائم لباس سیاه؛ سوگ خود را اعلام

می‌کنند. اگر مرد باشند ریششان را بلند می‌گذارند و اگر متوفی انگشتر و یا لوازمی داشته باشد آن را بر خود آویخته و با خویش حمل می‌کنند. او دیگر نیست ولی برای او و به یاد او کارهایی افراطی انجام می‌شود. همه دوست داریم که یاد عزیزی که فوت کرده را گرامی بداریم؛ ولی این افراد به نوعی به مرده‌پرستی یا بهتر بگوییم بت‌پرستی ناآگاهانه مشغولند. روز تولد و مرگ متوفی را گرامی می‌دارند و از هر روز و مناسبتی استفاده می‌کنند تا از او یاد کنند. آنها به طرزی غیر عادی و مدام برای متوفایی که وجود ندارد زندگی می‌کنند و زندگان را نادیده می‌گیرند.

سال‌ها پیش دختر جوانی را دیدم که قربانی چنین وضعیتی بود. او می‌بایست من و دخترم را برای فیلمبرداری گریم می‌کرد. نام او کریستین بود. وقتی او کارش را شروع کرد همین که دستش به صورتم برخورد، احساس کردم که او یک دختر بچه پنج ساله‌ای است که احتیاج به نوازش دستان مادر دارد. با عذر خواهی پرسیدم: «می‌بخشید در پنج سالگی شما چه اتفاقی برای شما افتاده است؟ احساس کردم شما احتیاج به محبت مادر دارید.» او با تعجب پرسید: «شما چطور فهمیدید؟» به او توضیح دادم. کمی بغض کرد و کارش را قطع نمود و گفت: «من پنج ساله بودم که خواهر چهارده ساله ام فوت شد. مادرم به او بسیار علاقه‌مند بود و او را بیشتر از من دوست داشت. با فقدان او فکر می‌کردم مرا محبت خواهد کرد ولی برعکس؛ خواهرم برای او تبدیل به یک بت شد. تمام عکس‌های او را به در و دیوار آویخته بود و هر روز خانه را پر از شمع‌های روشن به یاد وی می‌کرد. او به جای زندگی با من؛ با خواهر متوفای من می‌زیست. با عکس‌ها و وسایل او به سر می‌برد؛ گویی من برای او وجود نداشتم.»

به اینجا که رسید شروع به گریه کرد و گفت: «این موضوع سال‌هاست که ادامه دارد و مادرم خواهرم را می‌پرستد و من هنوز هم در احساس و فکر او وجود ندارم. پس از چندی؛ برای این دختر دعا کردیم تا بتواند خواهر و مادرش را ببخشد. دیگر او را ندیدم تا از وضعیتش آگاه شوم ولی او قربانی مرده پرستی مادرش شده بود. بر ماست که به این عزیزان کمک کنیم تا با جایگزینی مناسب؛ تسلی عمیقی در زندگی آنها ایجاد شود.

جادوگری و احضار ارواح نیز در زمره پلیدترین جایگزینی‌هاست. متأسفانه گاهی مردم برای ایجاد ارتباط با عزیزان از دست رفته‌شان، متوسل به نیروهای تاریکی از جمله جادو و احضار ارواح می‌شوند. آنان نیز متوجه نیستند که با این اشتباه، دری را به سوی روح مرگ می‌گشایند. توسل به رمل و جادو برای ایجاد ارتباط مانند اثر مواد مخدر برای یافتن آرامش است که موقتی می‌باشد. این عمل در شخص باعث اعتیاد شده و ناخودآگاه وی را به سوی مرده‌پرستی و در نهایت به افسردگی می‌کشاند. از این راه همچنین، پول‌های هنگفتی نصیب فریب‌کاران می‌شود، ولی فرد سوگوار هرگز تسلی نمی‌یابد. و اینجا؛ بر ما و بر کلیسای خداوند است تا با نشان دادن تسلای حقیقی روح القدس؛ جلوی این‌گونه از شیادی‌های فریب‌کارانه و شرارت‌بار را بگیریم و در برابر آن بایستیم؛ چه این نه احضار روح متوفی بلکه احضار ارواح شیطانی و شریر است. پس باید ایستاد تا سوگواران به شفا و تسلای حقیقی رهنمون گردند.

پناه بردن به مکاتب مختلف شرقی و مذهبی نیز جایگزینی انحرافی می‌باشد. بسیاری به هر دری می‌زنند تا از روح ماتم خلاصی یابند. برخی مکاتب شرقی از قبیل یوگا، مدیتیشن، برخی مذاهب هندی و امثالهم، با دادن خلصه‌ای کاذب اشخاص سوگوار را دچار توهمات روانی می‌کنند و به جای شفای ریشه غم و اندوه افراد را به آرامشی موقتی سوق می‌دهند، اما از سوگ درونشان هرگز رها نمی‌شوند. کتاب‌های رمل و جادو فالبین‌ها، اماکن مذهبی و زیارتگاه‌ها نیز ممکن است از پیشنهادات افراد برای تسلی باشد، لیکن هیچ‌کدام نمی‌توانند شخص را از روح سوگ و ماتم خلاصی بخشند، چه فقط و فقط خداوند ما که بر مرگ غالب شد قادر است هر کس را از روح مرگ و سوگ آزاد سازد.

«پس چون شما را گویند: «از احضارکنندگان ارواح و جادوگرانی که جیک‌جیک می‌کنند و وِرد می‌خوانند ، سؤال کنید» آیا قوم نباید از خدای خود سؤال کنند؟ آیا برای زندگان باید از مردگان سؤال کرد؟ به شریعت و به شهادت روی نمایید! اگر مطابق این کلام سخن نگویند، ایشان را طلیعه‌ای نیست.» اشعیا ۸ : ۱۹ و ۲۰

دعا

خداوندا ؛ تو را شکر می کنم که تو تنها پر کننده جاهای خالی
در زندگی من هستی. مرا ببخش که جای عزیز از دست رفته را
با جایگزینی اشتباه پر کردم.
تو طبیب و شفادهنده من هستی و تنها مرهم شفابخش از سوگ و ماتم.
خداوندا؛ می خواهم حضور شیرین تو جای خالی عزیزم را پر کند.
وجودم را لبریز از عشقت بساز
تا زندگی خالی من از محبت و لطف تو سرشار گردد.
تو پدر یتیمان هستی و پر کننده جاهای خالی در زندگی من.
هیچ چیز نمی تواند جایگزین عشق تو شود.
تو را می خوانم تا وجودم را مملو از تسلی آسمانی ات سازی.
در نام شفابخش عیسی مسیح، آمین.

عیسی مرگ ترسناک را خواب نامید،
مردگان را زنده کرد وترس مرگ را دور ساخت،
خود از مردگان برخاست تا مرگ تا به ابد مقهور وی شود.

انسان با گریه به دنیا می‌آید. نوزاد با فریادی شدید ورود خود را به دنیا اعلام می‌کند. هر گاه انسان از این دنیا رخت بر می‌بندد باز صدای فغان و گریه به گوش می‌رسد، اما این بار دیگران برای او می‌گریند. ما با گریه به دنیا می‌آییم و روزگار نیز اشک ما را در می‌آورد و در آخر با اشک و گریه از این دنیا می‌رویم. اما تنها خداوند است که اشک‌های ما را پاک می‌سازد.

فصل۴

خدا تسلی‌دهنده حقیقی

«و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود.»

مکاشفه ۲۱ : ۴

خانم جوانی پسر ۱۴ ساله خود را درسانحه دلخراش رانندگی از دست داده بود. این خانم که برادرش نیز از دوستان دوره جوانی و اوایل ایمان ما بودند؛ نزدیک یک سال بود که نمی‌توانست از غم جانکاه مرگ فرزندش آزاد شود. تسلای دوستان و فامیل، مداخله پزشکان، دارو و گذر زمان؛ هیچ یک نتوانسته بود کمکی به بهبود حال او کند.

برای او قرار ملاقاتی به همراه یکی از افراد فامیل وی ترتیب دادیم. چهره سرد او حکایت از بار غم سنگینی می‌کرد که این زن آن را به دوش می‌کشید، به واقع دیدن رنج این زن دردناک بود به ویژه که او در ابتدا تغییرناپذیر به نظر می‌آمد و انگار چیزی نمی‌توانست او را تسلی بخشد. پس از صحبت و ارائه توضیح پیرامون سوگ و روح مرگ و عواقب ادامه یافتن این حالت، برآن شدیم تا برای آزادی او دعا کنیم. دقایقی که از دعا بدون هیچ تغییری در وی سپری شد، احساس نمودم او به یک لمس تازه احتیاج دارد. از همراهش خواستم وی را در آغوش بگیرد؛ اما باز هم اثری نکرد. به او نزدیک شدم وبا پوزش دست بر شانه او گذاشتم و به آرامی بر علیه روح سوگ به دعا ادامه دادم. ناگاه او سرش را بر شانه‌ام گذاشت و به تلخی و با صدای بلند هق هق زد و گریست و از روح ماتم آزاد شد.

انگار او داشت از چیزی آزاد می‌شد و من در کنار او نظاره‌گر آزادی‌اش از روح سوگ برای فرزندش بودم. گریه او که پایان یافت؛ نوبت ظاهر شدن لبخند زیبایی بر لبانش فرا رسید و به جای ماتم؛ اکنون این خنده آزادی بود که بر صورتش نقش می‌بست. او با شادی، همراه خود را در آغوش گرفت و با خنده گفت: «سبک شدم .. آزاد شدم.» اینک چهره او می‌درخشید، روح ماتم از او بیرون رفته بود. پس از چندی، شنیدم که شهادت آزادی او در کلیسا باعث بنا و تسلی و برکت بسیاری شده است.

تسلی حقیقی را کجا می‌توان یافت؟

گویا به نظر می‌رسد که تسلی برای انسان غمگین و سوگوار در دنیای پر آشوبی که در آن به سر می‌بریم وجود ندارد. بسیاری اوقات شخص سوگوار عمداً خود را آن‌قدر گرفتار امور زندگی روزمره می‌سازد که فرصت تفکر به عزیز از دست رفته‌اش را پیدا نمی‌کند و گاهی حتی برای تسلی یافتن، جایی را نمی‌یابد یا نمی‌داند باید به چه کسی مراجعه کند. بنابراین چاره‌ای جز سوختن و ساختن نمی‌یابد و با درد جانکاهش سر می‌کند.

واقعاً مردم چگونه تسلی می‌یابند؟ آنها نقاب تسلای جعلی را بر صورت‌ها می‌کشند و می‌گویند: «خب این هم جزئی از زندگی ماست. ولی در درونشان روح سوگواری زوزه می‌کشد و آنها را می‌آزارد. وبا تأسف باید گفت که آثار مخرب آن پس از مدتی کوتاه در جسم و روح شخص سوگوار هویدا می‌شود. دنیا و مردم دنیوی نیز به جز همدردی ساده چیزی برای تسلی دادن ندارند. تنها می‌توانند کمی کنار فرد سوگوار بمانند ولی در نهایت او را رها خواهند نمود. آن گاه است که او می‌ماند و غم‌هایش. و اینجاست که خداوند و کلامش می‌تواند تسلی‌بخش حقیقی باشد. این وظیفه بر عهده ما و هر کلیسایی است تا در این مورد خدماتی را انجام دهد؛ چرا که اگر دنیا برای سوگ و مرثیه و رهایی از عواقب آن جوابی ندارد به فیض مسیح ما آن را از خداوند یافته‌ایم. سال‌هاست که در کلیسای ما به مدت یک یا دو بار در سال جلسات مخصوص تسلی گذاشته می‌شود و کسانی را که ماتم‌زده اند دعوت می‌کنیم و یک روز کامل را با آنها می‌گذرانیم و با پیام‌ها و دعاها به این عزیزان کمک می‌کنیم تا از بند سوگواری آزاد شوند. ناگفته نماند که با دعوت از برخی؛ برایشان جداگانه وقت مشاوره و دعای شخصی داریم و اینجا باید تأکید کنم که نتایج مثبت این خدمات شایان توجه می‌باشد.

می‌گویند وقتی شخصی می‌میرد، همه می‌گریند؛ چه ایماندار، چه بی‌ایمان. بی‌ایمان اشک می‌ریزد و از میان اشک‌ها به زمین و خاک نگاه می‌کند؛ ولی ایماندار از میان اشک‌ها به آسمان می‌نگرد، به سوی خدا و ابدیت‌اش و اتفاقاً این نگرش است که باعث شفا می‌شود. به قول سراینده مزامیر:

«...شامگاه گریه نزیل می‌شود و صبحگاهان شادی رخ می‌نماید.» (مزمور ۳۰: ۵)

گریه و غم طبیعی است ولی نمی‌تواند نصیب دائمی یک فرزند خداباشد. اشعیا نبی از زبان خداوند می‌نویسد:

«تسلی دهید ! قوم مرا تسلی دهید ! خدای شما می گوید» (اشعیا ۴۰: ۱)

خدا پدر جمیع تسلیات

پولس رسول، خدا را متبارک می‌خواند و او را به عنوان پدر جمیع تسلیات معرفی می‌کند.

«متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و جمیع تسلیات است. که ما را در هر تنگی تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی تسلی نماییم. به آن تسلی که ما از خدا یافتیم.» (دوم قرنتیان ۱: ۳،۴)

خداوند منبع تسلی ماست و او همواره به فکر تسلی فرزندانش می‌باشد. در میان قوم اسراییل سوگواری امری شایع بود، و حتی ارمیای نبی برای یوشیای پادشاه مرثیه سرایید (۲ تواریخ ۳۵: ۲۵). اما خداوند قوم را ازسوگواری به سبک امت‌ها بر حذر می‌دارد.

«برای مردگان خویشتن را مجروح منمایید» (تثنیه۱۴: ۱)

او از زبان اشعیای نبی تسلی قومش را اعلام می‌کند:

«تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید، خدای شما می گوید» (اشعیا ۴۰ :۱)

کلام خدا او را شفادهنده معرفی می‌کند:

«دلشکستگان را التیام می‌بخشد، و زخمهای ایشان را می‌بندد.» (مزمور ۳:۱۴۷)

پدر بودن خدا منشا تسلی همه ماست. داوود در مزمور خدا را پدر یتیمان معرفی می‌کند.

«پدر یتیمان و مدافع بیوه زنان خداست در مسکن مقدس خود.» (مزمور ۶۸: ۵)

در بسیاری از آئین‌های تدفین و سوگواری؛ مردم ازحضور مردی که او را پدر می‌بینند، بسیار شاد و آرام می‌شوند یا تسلی می‌گیرند و اگر از ابراز احساسات و گریه تا آن لحظه خودداری کرده‌اند، همین که پدر فامیل از راه می رسد در آغوش او گریه سر می‌دهند.

داوود در مزمور می‌گوید:

«چون پدر و مادرم مرا ترک کنند خداوند مرا بر می‌دارد.» (مزمور ۲۷:۱۰)

در واقع خدای پدر است که با حضورش تسلای ما را فراهم می‌سازد. حضور خدا بهترین تسلی‌دهنده است. یوسف وقتی پدرش را دید به گردن وی افتاد و گریست و دیدار و حضور پدر بود که بزرگ‌ترین تسلی او گردید. در تاریکی «جتسیمانی» نیز خدای پدر بود که تسلای عیسا را ممکن می ساخت، آن هم وقتی که عیسا به حضور او به روی در افتاده بود. همچنین عیسی در «جلجتا» دو بار نام پدر را ذکر می کند یک بار در ابتدای سخنانش که برای همه بخشش می‌طلبد و دیگر بار در آخرین گفتارش که روح خود را به پدر می‌سپارد؛ همان پدری که پولس او را منشأ جمیع تسلیات می‌داند. همیشه این سوگواری است که در حضور پدر مغلوب است.

ایوب که تمام فرزندانش را از دست داده بود، در حضور خدا بود که شفا یافت و تسلی گرفت.

«به شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم، لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می کنم.» (ایوب ۴۲: ۵، ۶)

در ابتدای داستان ایوب، همسر وی از او می‌خواهد تا خدا را انکار کند و بمیرد. اما ایوب او را توبیخ نموده و به خداوند وفادارمی‌ماند. (ایوب ۹:۲-۱۰). البته چراها و اعتراض‌ها همچنان فکر و ذهنش را آزار می‌دهد و این تا به حضور خدا رفتن ادامه دارد؛ اما زمانی که با عدالت خدا روبه‌رو می‌شود و آن را درمی‌یابد، تسلی می‌پذیرد و خداوند نیز او را دوباره برکت می‌بخشد.

ایوب به خدا اعتماد داشت و از همان ابتدا اعلام کرد که خدا داد و خدا گرفت. متبارک باد نام خدا (ایوب ۲۱:۱) .

می‌گویند شخصی کتابی درباره افرادی که عزیزان خود را به طرزی دل‌خراش و نابهنگام از دست داده بودند می‌نگاشت. او با همه مصاحبه می‌کرد و در کتابش می‌گنجاند. در این مصاحبه‌ها از زنی جوان که همسرش را از دست داده بود، می‌پرسد: «چگونه شد که پس ازمرگ همسر جوانت خدا را انکار ننمودی؟» آن زن پاسخ زیبایی داد بدین مضمون که: **خدا نیکوست اما روزگار ظالم. من کارهای روزگار ظالم را به حساب خدای نیکو و عادل نمی‌گذارم.**

افرادی با چنین دیدگاه، با وجود اعتراض به مرگ همواره به حضور خدا می‌روند و از او تسلی می‌یابند. داوود نبی پس از دعا و روزه بسیار برای فرزند بیمارش تا صبح روی زمین خوابید؛ ولی سرانجام طفل مرد. نزدیکانش فکر می‌کردند اگر خبر فوت کودک را به وی بدهند، حال او بدتر خواهد شد؛ ولی بر خلاف انتظارشان، داوود پس از دریافت خبر مرگ کودک، برخواست لباس پوشید و اصلاح کرد و درجواب خادمانش که چطور شد پس از مرگ طفل چنین کردی، گفت :

«آنگاه که طفل هنوز زنده بود، روزه گرفتم و گریستم، زیرا با خود گفتم: کسی چه داند؟ شاید خداوند مرا فیض عنایت فرماید و طفل زنده ماند. اما حال که مرده است، چرا روزه بگیرم ؟ آیا دیگر می‌توانم او را باز آورم؟ من نزد او خواهم رفت، اما او نزد من باز نخواهد آمد.» (دوم سموئیل ۲۲:۱۲-۲۳)

بگذارید از تجربه شخصی خود سخن بگویم؛ وقتی مادرم فوت کرد حالت عجیبی داشتم. نمی‌توانستم در حضور مردم خود را تخلیه کنم. روزی در منزل و زمانی که کسی نبود به همان اتاقی که مادرم در آن بستری بود رفتم و خود را در حضور خدا به روی در انداختم. و البته پس از گریه و ناله بسیار حضور شیرینی را از خدای پدر حس کردم و از آن به بعد تسلای عجیبی را در وجودم حس کردم و نکته مهم این بود که فقط در حضور پدر این امکان وجود داشت که سوگواری من تبدیل به تسلی بشود و اینگونه نیز شد. بسیاری اذعان کرده‌اند که وقتی برای آنها دعا شده پس از دعا به‌طور ناگهانی آرامش و تسلای عجیبی را در قلب خود حس کرده‌اند .دعای مخصوص با دستگذاری خدمتی است مهم که سوگواران به آن احتیاج دارند.

یعبیص مردی است که درباره دعای کوتاه و پرمحتوای وی کتاب‌های زیادی نوشته شده است (اول تواریخ ۴: ۹-۱۰). مفهوم نام وی درد یا حزن است، چرا که مادرش در وضع حملی دردآور او را به این دنیا آورد !! حزن و غم در طول زندگی همراه او بود و او را می‌آزرد. روزی او تصمیم گرفت تا به تمامی دردهایش خاتمه دهد و برای آن دعایی پرقوت انجام داد. همه چیز از آنجا شروع شد که او به حضور خدا رفت و استدعا نمود تا از درد و رنجی که از بدو کودکی با او بوده دور شود، به قولی نزد خدا فریاد کرد و خواست و شد. خداوند فریاد او را شنید حضور خدا، به همراه دعا و پرستش؛ تنها منشأ آرامش و ایجاد تسلی برای هر سوگواری است. سوگواران را به دعا دعوت کنید، در راز و نیاز با پدر آسمانی است که هر گره‌ای باز می‌شود.

«یَعبیص از برادران خود شریف‌تر بود. مادرش او را یَعبیص نام نهاده، گفت: «زیرا او را با درد زاییدم.» یَعبیص نزد خدای اسرائیل استدعا کرده، گفت: «کاش که مرا برکت دهی و حدود مرا وسیع گردانی؛ کاش که دست تو همراه من باشد و مرا از بلا نگاه داری تا از درد به دور باشم.» و خدا آنچه را یَعبیص خواست، بدو بخشید.» (اول تواریخ ۴: ۹-۱۰)

عیسی تسلی دهنده سوگواران

در آغاز موعظه سر کوه، عیسی از تسلی ماتمیان می‌گوید:

«خوشا به حال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.» (متی ٤:٥)

پیام او پیام تسلی برای همه بود؛ به‌ویژه برای ماتمیان. «خوشا به حال» در واقع برای تداوم غم ماتم‌زدگان نبود بلکه این «خوشا به حال» برای تسلی آنان گفته شد.

عیسای خداوند هر جا که پا می‌گذاشت پیام‌آور تسلی و آرامش بود. او اشک‌های ماتمیان را پاک می‌نمود و لباس عزای آنان در آورده و با ردای تسلی آنان را می‌پوشانید و اکنون نیز تا ابد این کار را می‌کند. در اناجیل می‌خوانیم که عیسی در سه رویداد مهم، مردگانی را زنده می‌کند و باعث تسلای نزدیکان آنها می‌شود.

الف - تسلی در خانه

اولین تسلی مربوط به خانه مردی به نام یایروس است (لوقا ۸: ۴۱- ۵۵). او رییس کنیسه یهود بود و دخترش بیمار بود. وقتی عیسی با تأخیر به خانه او می‌رسد، خبر می‌رسد که دختر وی از دنیا رفته است. به او گفتند:

«دخترت مرد، دیگر استاد را زحمت مده.» (لوقا ۸: ۴۹)

مردم برای او تسلایی نداشتند؛ گویی مرگ، پایان راه بود. در دنیای ما نیز وقتی مردم به ایستگاه پایانی زندگی یعنی مرگ می‌رسند، پایانی غیرقابل بازگشت برای خود متصورند. دنیا برای یایروس تسلایی نمی‌توانست داشته باشد؛ چنانکه برای ما نیز نمی‌تواند. ولی مسیح پادشاه تسلی در مقابل آن جمله می‌گوید:

«ترسان مباش، ایمان آور و بس که دخترت شفا خواهد یافت.» (لوقا ۸: ۵۰)

اینجا شاهد تسلای پر قدرت عیسی هستیم. این تسلای مشهود، دور کردن ترس و تشویق به تداوم ایمان و دادن امید برای حیات است. امروز نیز ما با سرمشق‌گیری از خداوند، باید برای سوگواران همین گونه عمل نماییم. ترس را از آنها دور و آنها را به ایمان قوی هدایت کنیم و از امید آینده صحبت کنیم. ایمان و محبت دشمن ترس‌اند. سوگواران باید اجازه دهند عیسی وارد خانه دلشان بشود. درحقیقت باید بوی خوش دعای تسلی در خانه آنها منتشر شود تا بوی ناخوشآیند غم و سوگواری از بین رود؛ چرا که تنها حضور عیسای خداوند است که رایحه خوشبوی تسلی را با خود به ارمغان می آورد. او با ورود پر جلالش همه چیز را تحت‌الشعاع حضور خویش قرارخواهد داد و غم و سوگ و مرثیه نیز مستثنی از نتایج عالی این حضور نخواهد بود. بیایید با دقتی بیشتر به کار عیسی در این خانه بنگریم:

۱) او همه سوگواران را بیرون کرد و به همراه سه شاگردش داخل شد (آیه ۵۱). حضور افراد روحانی و صحیح، ضامن تسلی خانواده است. ملاقات خانواده داغدیده توسط رهبران کلیسا تسلای بزرگی برای آنان خواهد بود.

۲) او سپس اعلان دوم خود را نمود، اکنون گریان مباشید (لوقا ۸:۵۲). عیسی با ورودش گریه آنها را قطع نمود و اشک‌ها را خشکانید؛ چرا که تسلای عیسی، تسلایی حقیقی است. مردم احتیاج به کسانی دارند که اشک‌های آنها را پاک نمایند و باعث آرامش و تسلای آنها شوند.

۳) سپس عیسای خداوند، درباره امید آینده و واقعیت مرگ سخن گفت که او نمرده بلکه در خواب است. مرگ برای عیسی خواب بود. او مرگ را به تمسخر می‌گرفت. برای خداوند، مرگ در حقیقت چیزی بیش از یک خواب نیست و این حقیقتی است که بسیاری از ایمانداران این را باید مورد توجه قرار دهند. چون نگرش عیسی و کلام خدا نسبت به مرگ با نگاه انسانی ما متفاوت است؛ ما نیز به عنوان فرزندان خدا باید با نگرش الاهی به مرگ بنگریم. حضور مسیح و حقیر شمردن مرگ تسلای بزرگی برای یایروس بود؛ حالا نیز این حضور برای هر سوگواری چنین می‌باشد. سخنان امیدبخش از کلام خدا درباره زندگی آینده، نگاه سوگوار را به سوی آسمان و حیات ابدی متوجه خواهد ساخت.

٤) سپس عیسی همه استهزاکنندگان و نوحه‌گران را بیرون کرد (لوقا ۸: ۵۲). برای جاری شدن تسلای حقیقی باید سوگوار را از کسانی که نمک به زخم او می‌پاشند و با تداوم سوگواری وضعیت وی را بدتر می‌کنند، جدا نمود. به عبارتی باید سوگوار را از شرارت همه کسانی که با مطرح کردن سؤالاتی مثل پس خدای شما کجاست و چرا اینطور شد و سعی می‌کنند که با کلمات سوزناک، غم آنها را بزرگ جلوه دهند؛ دور نمود.

۵) مسیح خانه را از روح سوگواری پاکسازی کرد. خادمین خدا وقتی برای تسلی می‌روند ابتدا باید محیط را با دعا پاکسازی کنند و خانه را برکت دهند. باید بدانیم که سوگواری تنها یک احساس نیست، بلکه روح پلیدی است که باید بر ضد او مبارزه کرده و آن را به نام عیسی دور سازیم و این مهم بر عهده ماست. بارها اتفاق افتاده که دعا و پرستش در خانه‌ای که مرگی رخ داده باعث تغییر بزرگی در محیط روحانی آن خانه و روحیه ساکنان آن شده است.

روزی در منزل یک خواننده معروف ارمنی بودم. این خانم استاد آواز دخترم بود. در حین گفتگو با همسرش، وقتی ایشان از خدمت من آگاه شد خواهش کرد تا برای او دعا کنم. در او ترس و نگرانی عجیبی بود. او گفت که مادرش در این خانه فوت نموده است. پیش از این یادآور شده‌ام که در ارمنستان رسم بر نگهداری متوفی به مدت یک روز در خانه پس از تشریح در پزشک قانونی است؛ هر چند که این عادت بتدریج کم رنگ شده است.

این امر باعث ترس و افسردگی این خانم شده بود و روح مرگ او را می‌آزرد. سپس برای آزادی او و پاکسازی خانه او دعا کردیم. پس از دقایقی، این هنرمند ارزشمند، شادی و آرامش خود را باز یافت و چهره‌اش درخشیدن آغاز کرد.

٦) آنگاه عیسی در این خانه اعلام حیات و زندگی نمود و به متوفی فرمان داد که «ای دختر برخیز». این اعلان حیات و زندگی است که باید در خانه سوگ انجام پذیرد. ما نیز به جای اعلان‌های یأس‌آور و ماتم‌زده احتیاج به کلمات تشویق‌آمیز و امیدوارانه داریم تا ماتم به شادی تبدیل شود. اعلانی که درحقیقت اعلان امید به آینده است. عیسی، حیات و زندگی را با خود به خانه یایروس برد. جالب است که به معنای نام یایروس هم توجه کنیم: یایروس یعنی «خداوند او را منور کرده است». آن روز یایروس در تاریکی بود و عیسی دوباره نور خود را به او و خانه اش باز گردانید. اکنون نیز یایروس‌های زیادی در انتظارند که مردان خدا نور را به زندگی تاریک آنان ببرند.

در خاطرم هست که سال‌ها پیش به خانه‌ای در شهر زلزله‌زده گیومری در ارمنستان رفته بودم. ماما لوسیا که معلم مدرسه‌ای نیز بود؛ پسر و نوه‌اش را در اثر زلزله از دست داده بود و سوگوار آنان بود. او از خدا دل چرکین شده بود؛ چرا که با خود فکر می‌کرد که خدا مسبب گرفتن پسرش از او شده و خداست که فرزندان پسرش را یتیم کرده است. طی چند روزی که مهمان آنها بودم با او و خانواده‌اش درباره محبت خدا صحبت کردم و سعی در تسلی آنها داشتم. سوگواری از در و دیوار خانه سرازیر بود. عکس‌های مردگان، لباس‌های سیاه، چهره‌های غمگین و افسرده، همه و همه نشان از خانه‌ای پر سوگ داشت. در شبی که با هم دعا می‌کردیم، ناگهان اتفاق عجیبی افتاد، و خداوند همه چیز را دگرگون کرد. ماما لوسیا با صدای بلند و گریه شروع به دعا کرد و می‌گفت: «خداوندا مرا ببخش که تو را مقصر می‌دانستم و فکر می‌کردم توپسرم را کشتی! امروز تو را شکر می‌کنم و می‌دانم که تو نیکویی. مرا ببخش که چنین تصور غلطی از تو داشتم. ماما لوسیا با خدا آشتی کرد و لبخند زیبایی برچهره‌اش نقش بست.

ب - تسلی در شهر

عیسی در شهر نایین نیز، پسر یک بیوه زن را زنده می‌کند (لوقا ۷: ۱-۱۷). نایین یعنی زیبا، اما در آن روز چهره شهر بدلیل سوگی که نایین را فرا گرفته بود؛ زشت شده بود. **سوگواری متأسفانه نه تنها می‌تواند چهره محل سکونت ما را زشت سازد بلکه می‌تواند زیبایی چهره ما را نیز برباید و آن را زشت نشان دهد.** در نایین بیوه‌زنی می‌زیست که یگانه فرزندش را از دست داده بود. عیسی با حضور خود تسلی را به خیابان‌های شهر نایین برد و با هدیه کردن امید پیرزن سوگوار را تسلی بخشید. سوگواری زنان به خاطر احساساتشان همواره عمیق‌تر از مردان است. بیوه‌زن با ناامیدی از عقب تابوت پسرش روان بود. عیسی غم او را دید و به او گفت گریان مباش. از آن جا که خداوند ما پاک کننده اشک‌هاست؛ اکنون نیز وظیفه ما و کلیسای خداوند است که اشک‌های سوگواران را پاک کنیم. سپس عیسی تابوت را لمس کرد و همه ایستادند. در واقع عیسی همه چیز را متوقف کرد و به تابوت نزدیک شد. بر ماست که همانند او سوگواری را در زندگی مردم متوقف کنیم، زیرا مانند سیلابی است که می‌تواند همه چیز را با خود برده و در خود غرق نماید. تابوت تنها جعبه چوبینی است، اما بسیاری اوقات این تابوت در درون مردم نادیده باقی می‌ماند و با دعاست که می‌توان تابوت درون را لمس کرد و سوگواری را با فرمان الهی متوقف نمود. گاهی ما دوست نداریم به عمق مشکل مردم در امور سوگ و ماتم وارد شویم اما عیسا چنین نبود.

«رفتن به خانه ماتم به از رفتن به خانه جشن؛ زیرا مرگ است فرجام همه انسان‌ها، و بر زندگان است که این را به یاد بسپارند. "دل حکیمان در خانه ماتم است اما دل احمقان در خانه شادمانی"» (جامعه ۷: ۲، ۴)

مسیح به او نزدیک شد و فرمان حیات داد و زندگی را بر جوان رحمت‌یافته از خدا اعلام کرد. به‌مجرد فرمان خداوند، جوان برخاست و پیرزن تسلی یافت.

بیوه زنان و مادران بسیاری را دیده‌ام که سال‌هاست به سوگ عزیزی نشسته‌اند و در سوگ خویش زندگی می‌کنند. خانمی را به یاد می‌آورم که در سوگ خود، تقریباً هر روز به سر قبر پسرش می‌رفت. می‌دانیم که تحمل بعضی از فقدان‌ها سخت است؛ اما خبر خوش این است که حضور عیسی می‌تواند باعث تسلای فقدان‌ها حتی از نوع دردناک‌اش گردد. این خانم پس از اعتراف به سوگ خود آماده شد تا از آن رهایی یابد. شکر خدا که پس از سال‌ها، ملاقات‌های او از آرامگاه قطع شد و تسلی در چهره او یافت گردید. عیسی نایین را دوباره زیبا می‌سازد. فرزندان خدا نیز باید با آزاد شدن از سوگواری، زیبایی روحانی بیابند و چهره آنها بدرخشد.

ج - تسلی در قبرستان

عیسی تسلی را به خانه یایروس و به کوچه‌های نایین برد، اما اوج این تسلی‌بخشی را در کنار قبر ایلعازر شاهد هستیم. ایلعازری که دوست او بود. عیسی به شاگردانش گفت که دوست ما در خواب است، می‌روم او را بیدار کنم. مرگ برای عیسی آن وحشتی نبود که امروز ما نیز بدان دچاریم. در این

مورد نیز برای او مرگ همچون خواب است. ایلعازر خوابیده است. این آن چیزی است که بسیاری از سوگواران باید بدانند. اما برجسته‌ترین نکته در این جریان گریه و اشک عیسی است که خود کوتاه‌ترین آیه عهد جدید است.

«عیسی بگریست» (یوحنا ۱۱:۳۵)

اشک‌های عیسی نشانه همدردی او با مریم و مارتا بود و همچنین محبتی که به ایلعازر داشت. محبت عیسی بزرگ‌ترین تسلی است و همین محبت است که ترس مرگ را از ما دور می‌کند.

«در محبت خوف نیست و محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد.» (اول یوحنا ۴ : ۱۸)

در واقع عیسی خود محبت کامل است که ترس را از ما دور می‌کند.

عیسی فرمان داد تا سنگ را بردارند، سوگواری همانند سنگی وزین بر زندگی مردم می‌افتد و آنان را خرد می‌کند؛ بر ماست که این سنگ مرگ‌آور را از وجود آنها دور کنیم تا آفتاب تسلی بر آنها بتابد. عیسی با یک مرگ چهار روزه روبه‌رو بود. بسیاری اوقات سوگواری در افراد بقدری طولانی می‌شود که سوگواری جزئی از زندگی آنان می‌شود. شخصی را می‌شناسم که چهارده سال برای پدرش سوگواری کرد. اما عیسی برای این مورد اعلان پرقدرتی نمود : «ایلعازر بیرون بیا». او تسلی را در خانه، در کوچه و اکنون به آرامگاه آورده بود. ما و فرد سوگوار باید با عیسی همراه گردیم تا در حضور او با مرگ روبرو شویم. بی شک؛ مرگ و سوگ از حضور عیسی خواهند گریخت و تسلای روح القدس جایگزین آن در فرد خواهد شد. سوگواران به یک تسلای کامل این چنینی نیاز دارند.

مرگ؛ مقهور قدرت عیسی شد. اشک‌های مریم و مارتا پاک شد. مریم پس از این اتفاق بود که بهترین عطر خود را به پای عیسی ریخت و او را مسح نمود تا پرستش خوشبوی او به مشام همه برسد (یوحنا ۱۲:۳). پرستش سوگواران تسلی‌یافته، عطر خوش‌بویی دارد. انسان تسلی‌یافته چهره‌ای شاداب را که در سوگ از دست داده بود، باز می‌یابد. چشمانش می‌درخشد، چنین فردی اکنون پرستش و دعای زیبنده‌ای را می‌تواند تقدیم خدای خود کند. خانمی که پسر ۲۲ ساله‌اش خودکشی کرده بود برای مشاوره و دعا نزد من آمد. او را نمی‌شناختم ولی طی دو روز با او وقت دعا و مشاوره داشتم. خداوند واقعاً این زن را شفا داد و او توانست تسلی مرگ فرزند را بیابد. در عصر روز دوم که جلسه دعا و شفا برای وی مهیا شده بود؛ یکی از همکارانم از من خواست تا به سوی این زن نگاه کنم. او درحالی که دست‌هایش را بلند کرده بود، اشک می‌ریخت و از میان اشک‌ها با دست زدن خداوند را می خواند و وی را می‌پرستید. بله ...تسلی پرستش را احیا می‌کند.

تسلای عیسی بی‌نظیر است. بر روی صلیب به دزد کنار خود می‌گوید:

«امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳: ۴۳)

عیسی برای شخصی که مشرف به موت است، وعده فردوس و در کنار خداوند بودن را می‌دهد . ترس و مرگ این شخص را فراگرفته بود ولی تسلای عیسی روی صلیب کارسازتر از این ترس و مرگ بود.

«شادمانمان گردان در عوض روزهایی که مبتلایمان ساختی و سال‌هایی که بلا دیدیم.» (مزمور ۹۰: ۱۵)

نام عیسی با شفا و تسلی همراه است. عیسی یعنی منجی و او منجی ما از مرگ و سوگواری است. یوسف رامه‌ای قبر خود را تقدیم عیسا کرد و در واقع عیسا با مرگش در قبر یوسف دفن شد تا آرامگاه یوسف را تسخیر کند. شیطان انسان‌ها را در قبرها و سوگ نگاه می‌دارد. باید سوگواران قبرها و سوگ خود را به خداوند بدهند و در مقابل تسلی و تازگی او را بیابند و سرزنده شوند.

وعده خداوند همواره زندگی و حیات بوده است و او از زبان حزقیال نبی اعلام می‌کند:

«و ای قوم من، چون قبرهایتان را بگشایم و شما را از آنها به در آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. من روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید و شما را در سرزمین خودتان قرار خواهم داد. آنگاه خواهید دانست که من یهوه سخن گفته‌ام و آن را به عمل آورده‌ام؛ این است فرمودهٔ خداوند.» (حزقیال ۳۷: ۱۴)

روح‌القدس منبع تسلی ما

وقتی خداوند ما به روزهای مصلوب شدن خود نزدیک می‌شد به شاگردانش از آمدن روح‌القدس خبر داد. در ترجمه قدیمی فارسی برای روح‌القدس کلمه «پاراکلیطس» به معنای تسلی دهنده ترجمه شده است، اما در ترجمه هزاره نو از کلمه «مدافع» استفاده شده است.

«و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روحِ راستی که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می‌بیند و نه می‌شناسد؛ امّا شما او را می‌شناسید، چرا که نزد شما مسکن می‌گزیند و در شما خواهد بود.» (یوحنا ۱۴: ۱۶-۱۷)

اگر حتی از کلمه «مدافع» به جای تسلی‌دهنده استفاده کنیم می‌توان گفت روح‌القدس همچون مدافع در برابر روح سوگ از ما دفاع کرده، آن را به عقب می‌راند و ما را از روح سوگ می‌رهاند.

عیسای خداوند به شاگردان وعده آمدن روح‌القدس را می‌دهد تا در کنار آنها همیشه بماند. حضور او ابدی است. روح‌القدس تسلی دهنده‌ای است که همیشه با ما می‌ماند یا مونس و مدافعی که همیشه همراه ماست. اشخاص سوگوار احتیاج دارند که کسی در کنار آنها بماند، یک حضورمداوم و دائمی. در واقع خداوند از طریق روح‌القدس در زندگی آنها وارد می‌شود و با آنها و در کنار آنها می‌ماند. هیچ انسانی نمی‌تواند حضوری دائمی در کنار فرد سوگوار داشته باشد؛ اما روح خدا منتهای این قدرت را داراست. وقتی ایمانداران می‌خواهند کسی را تسلی دهند می‌گویند : «تسلی روح القدس با شما باشد». زیرا او مانند یک دوست جای خالی بسیاری را برای ما پر می‌کند.

یکی از اسامی‌ای که عیسی ذکر می‌کند «تسلی دهنده ای دیگر» است که مافوق تمام تسلاهایی است که از جوانب مختلف می‌یابیم؛ روح‌القدس یک حضور «دیگری» است که می‌آید و تسلی «دیگری» برای ما به ارمغان می‌آورد.

پری روح‌القدس و حضور وی بزرگ‌ترین تسلی را به زندگی شخص سوگوار خواهد بخشید.

«با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ امّا اگر بروم او را نزد شما می فرستم.» (یوحنا۱۶: ۷)

این آیات وعده آمدن روح‌القدس پس از صعود مسیح به آسمان است. اگر ایمان داریم که روح‌القدس توانست جای خالی مسیح را در زندگی شاگردان پر سازد، پس اکنون نیز قادر است جای خالی هر کسی را در زندگی ما پر سازد و فقدان آن شخص را در ما التیام بخشد. در واقع افراد سوگوار باید تشویق شوند تا در ارتباطی صمیمی با روح القدس قرار گیرند و در او بمانند. حضور او و پری روح‌القدس باعث رهایی شخص از سوگواری می‌شود و روح آسیب‌دیده فرد سرشار از عشق و حضور خداوند خواهد شد. با حضور روح‌القدس، احساسات ناخوشایند و تلخ فرد سوگوار پاک شده و افکارش از قدرت و استیلای روح مرگ و سوگ آزاد می‌شود.

مادر و دختری را به یاد دارم که سال‌ها بود برای فردی که همسر و پدر آن خانواده بود، در سوگ نشسته بودند. موقعیتی پیش آمد تا در کنفرانسی آنها برای دعا جلو بیایند و آنچه اتفاق افتاد عجیب بود. افسردگی ناشی از سوگ که هر دو را اسیرخود کرده بود و سوگ مرگ عزیزشان، شادی آنها را ربوده بود؛ به ناگاه در دعا و با ریخته شدن روح خدا برآنها، جایش را به تکلم به زبان‌های روح داد. تکلم به زبان‌های شیرین روح‌القدس که بخاطر سوگ این عزیزان سال‌ها بود که در آنها خاموش شده بود. این مادر و دختر؛ پس از پری مجدد از روح خدا، شادی و آزادی و همراه با آن اشک شوق به زندگی را بازیافتند. روح بد و مخرب سوگواری، تنها مغلوب روح شیرین خداوند یعنی روح‌القدس می‌شود.

«آفتاب تو دیگر هرگز غروب نخواهد کرد، و ماهِ تو زوال نخواهد پذیرفت؛ زیرا خداوند نور جاودان تو خواهد بود و روزهای ماتم تو به پایان خواهد رسید.» (اشعیا ٦٠: ٢٠)

دعا

ای پدر آسمانی؛ پدر جمیع تسلیات؛
ترا سپاس می‌گویم که تو تسلی‌دهنده حقیقی هستی.
ای پدر؛ قلبم را به حضورت پهن می‌کنم تا آن را با تسلی آسمانیت پُر سازی.
ای مسیح عزیز؛ که اش کها را از چشمانِ سوگواران پاک می‌ساختی،
با صدای تسلی‌بخشت مرا از سوگ رها ساز.
روح‌القدس عزیز؛ ای تسلی‌دهنده ابدی؛
وجودم را از تسلی ابدیت لبریز کن. خدایا مرا از سوگ و ماتم آزاد و رها ساز.
مسیح عزیز؛ چنانکه ماتم را از خانه‌ها و کوچه‌ها بیرون راندی و خود بر مرگ غلبه یافتی،
روح ماتم را از خانه و کاشانه من بران، تا من خانه تسلی تو گردم.
در نام پر قدرت عیسی مسیح؛ آمین.

تو شیون مرا به رقص بدل کردی؛
پلاس را از تنم در آوردی و مرا به شادی پوشانیدی،
تا همه وجودم تو را بسراید و خاموش نماند.
ای یهوه خدای من تو را جاودانه شکر خواهم کرد.
مزمور ۳۰ : ۱۱

فصل ۵

تسلی ماتمیان صیهون

یکی از زیباترین متن هایی که در کلام خدا یافت می‌شود و باعث تسلای بسیاری گشته ، اشعیا ۶۱: ۳ می‌باشد:

«و به آنان که در صهیون سوگوارند، تاجی به عوض خاکستر ببخشم، و روغن شادمانی به عوض سوگواری و ردای ستایش به جای روح یاس. آنان بلوط‌های پارسایی، و نهال‌های مغروس خداوند خوانده خواهند شد تا جلال او نمایان شود.»

خداوند وعده بسیار زیبایی برای تسلای ماتمیان می‌دهد و این نبوت در لوقا ۱۸:٤ به انجام می‌رسد و مسح خداوند به جز مواردی که در آیات ۱و ۲ گفته می‌شود، در مورد تسلی ماتمیان نیز عمل می‌کند. در واقع او سال پسندیده خدا و روز انتقام را برای خداوند اعلام کرده و قسمت سوم وعده‌ای برای «تسلی همه ماتمیان» است.

تسلایی همگانی، برای همه ماتمیان صهیون یعنی همه کسانی که در خانه خداوند هستند و ماتم دارند و برای آنها سه اعلان مهم انجام می‌شود:

۱) تاجی به عوض خاکستر

تاج وخاکستر هر دو بر سر قرار می‌گیرند. یکی هنگام تجلیل و مسح بر سر گذاشته می‌شود که نماد تسلی و شفا برای فکر ماتم‌زده است و دیگری هنگام ماتم بر سر ریخته می‌شود که نماد سوگواری است. (اول پادشاهان ۱۳: ۱۹؛ مراثی ارمیا ۲: ۱۰). حتی ایوب نیز چنین کرد، (ایوب ۲ : ۸) اما خداوند با اعلان مسح آسمانی می‌گوید که به عوض خاکستر نوحه‌گران، تاجی داده می‌شود.

خاکستر باقیمانده هیزم سوخته‌ای است که باید به دور ریخته می‌شد؛ اما سوگوار آن را بر سر خود می‌ریخت. در واقع او با این کار می‌خواست بگوید که همه چیز سوخت و از بین رفت و امیدی دیگر نیست. امروزه شاید در عمل خاکستر بر سر نپاشند؛ ولی بسیاری از ایمانداران در چنین وضعیتی؛ افکار خاکستری خود را در درون انباشته می‌کنند و در نتیجه زندگی‌شان رنگ غمگین خاکستری به خود می‌گیرد. سوگواری مثل خاکستر فکر شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ابر تیره سوگواری تمامی فکر او را در بر می‌گیرد و اسیر خود می‌سازد، اما خداوند که همواره همه چیز را تبدیل می‌کند به فرد سوگوار وعده عطای تاج را می‌دهد. در برخی ترجمه‌ها این کلمه به «جلال» ترجمه شده است. به هنگام حضور و مسح روح‌القدس فکر شخص منور می‌گردد؛ گویی خداوند تاجی را بر سر وی قرار می‌دهد. خاکستر نشانی از زوال و بدبختی، ولی تاج نشانه‌ای روشن از جلال و پادشاهی است. آزادی فکر شخص ماتم‌زده بسیار اهمیت دارد. به یاد دارم که در یک مراسم با تمامی خادمین دست‌هایمان را بر سر خانواده‌ای گذاشتیم و در واقع به طور نمادین تاجی را بر سر وی قرار دادیم و برای شفای فکر آنها دعا کردیم. کمی بعد از آن، شاهد شنیدن شهادات زیبایی بودیم از چگونگی آزاد شدن فکر آنها و اینکه چطور تسلی خداوند بر آنها آمده بود. کلاه خود نجات تاجی است که از طریق مسیح بر سر ما گذاشته می‌شود و افکار ما را تحت پوشش خدا قرار می‌دهد. (افسسیان ۶: ۱۷) بسیاری اوقات در دعا برای ماتم‌زدگان تاجی ساخته و بطور نمادین بر سر آنها گذاشته و دعا می‌کنیم.

بر سر مسیح تاج خار گذاشتند و او را مصلوب کردند. شاید بعداً آن تاج خار سوزانده شد و به خاکستر بدل شد. اما کار او بر صلیب تاج خارهای ما را به تاج شفا و آزادی تبدیل کرد تا فکر ما را آراسته کند و خاکستر نوحه‌گری توسط باد روح‌القدس از سر و روی ما رانده شود. در اشعیا ۶۱ : ۳ برای اقشار مختلف اعلان آزادی شده است. آزادی برای فقیران، دل شکستگان، اسیران، افراد در بند و گروه آخر که ماتمیان‌اند.

این ویژگی خاکستر است که ما را افسرده می‌سازد، همانگونه که تاج، به ما جلال و زیبایی می‌بخشد.

خانم جوانی که همسرش در جنگ کشته شده بود؛ هرچند که ایمانداری قدیمی بود ولی سال‌ها گذشته بود و او همچنان سوگوار و بی‌قرار به سر می برد. وی که در مورد شفا و آزادی مطالبی شنیده بود؛ به کلیسای ما آمد تا در آنجا برایش دعا شود. وی که افسردگی و تنهایی از چهره‌اش می‌بارید به همراه پسر کوچکش زندگی می‌کرد. در روزی که عشا ربانی داشتیم، او نیز آمده بود و با شروع مراسم و طی پرستش پر از روحی که داشتیم او را به جلو فرا خواندم و خواستم تا عشا بگیرد. پس از نان وقتی جام کوچک شراب را گرفت بر او اعلان آزادی کردم. او بلافاصله پس از نوشیدن به زانوان در افتاد و صدایی مردانه و ترسناک از او صادر شد و با فریاد و گریه از روح سوگ آزاد گردید. از آن روز زندگی او دگرگون شد و امروز نیز وی یکی از رهبران امین کلیساست. این تجربه، یک بار دیگر قوت بی‌حد خون عیسی را به ما نشان داد و اهمیت انجام این مراسم را به طرز صحیح. لازم به تأکید است که مانند این تجربه در حین عشا بارها برای افراد مختلف تکرار شده بود. این بار نیز خداوند تاجی به عوض خاکستر بر سر این زن گذارد.

«او بینوا را از خاک بر می‌گیرد، و نیازمند را از زباله بر می‌افرازد؛ تا ایشان را با امیران بنشاند، با امیران قوم خویش.» (مزمور ۱۱۳: ۷-۸)

۲) روغن شادمانی به عوض سوگواری

این دومین برکتی است که در این آیه بیان می‌شود. این شادی که به روغن تشبیه شده، در حین جایگزینی به جای غم شفابخش می‌باشد. در آن زمان وقتی مردم نوحه‌گری می‌کردند، خود را با عطریات تدهین نمی‌نمودند و از سوی آنها بوی خوشی به مشام نمی‌رسید. بله ...در واقع سوگواری همیشه رایحه بدی با خود به همراه داشت و دارد. اما عکس آن، در مراسم شاد و عروسی‌ها، مردم خود را با روغن مسح می‌کردند، تا بوی خوش ایشان به مشام همه برسد. وقتی مریم، خواهر مارتا گرانبهاترین روغن خود را بر پاهای عیسی ریخت؛ بوی خوش آن تمام خانه را پر کرد و در پاسخ مذهبیون ناخشنود، عیسا فرمود: «این برای تدفین من است.» در واقع مسیح با گفتن این حرف، بوی خوش قیام پس از مرگش را اعلام نمود؛ صحبتی از روغن شادمانی به جای ماتم. گفته شده که مریم این روغن را برای روز عروسی خود نگه داشته بود، اما آن را بر پاهای عیسی قربانی کرد تا روغن شادی و عروسی او، اعلانی برای رهایی‌اش قبل از مرگ باشد.

غم و ناله ارمغان سوگواری و ماتم است و شادی را از انسان می‌رباید؛ ولی روح‌القدس و مسح او به روغن شادمانی تشبیه شده است. شادمانی یکی از ثمرات پری روح‌القدس در ماست. یعبیص که ذکر وی در قسمت قبلی رفت، اسمش به مفهوم فرزند حزن است، دعا کرد تا خداوند او را برکت دهد و دیگر غمگین نگردد. او با غم زاده شده بود اما سر آخر روزی رسید که او با دعا به درگاه خدا رفت و خواست که آزاد شود. مسیح وقتی در مورد فریسیان صحبت می‌کرد به آنها گوشزد می‌نمود که چرا به هنگام روزه خود را ترش‌رو نشان می‌دهند و تعلیم می‌داد که وقتی روزه دارید ماتم زده نباشید بلکه خود را با روغن مسح کنید. همه اینها مؤید این حقیقت است که شادمانی ارمغان روح‌القدس است. خانمی را به یاد دارم که پس از فوت همسر خود تا یک سال تمام لبخند نزد، اما وقتی در دعا برای رهایی او بودیم؛ اندک اندک تغییرات مشاهده شد تا زمانی که بطور کامل آزاد گردید. خود او اعتراف نمود که «پس از یک سال توانستم بخندم». زمانی که تاج به جای خاکستر بر سر ما گذاشته می‌شود؛ شفای فکر ما تحقق می‌یابد؛ اما روغن شادمانی، شفای احساسات آسیب‌دیده ما را با خود به ارمغان می‌آورد. ماتم و سوگ یک عمل احساسی است و بیش از حد احساسات ما را تحت تأثیر قرار می دهد و به آنها صدمه می‌زند و انسان را تبدیل به موجودی زود رنج می‌کند و در این غلیان احساسات است که آسیب می‌بینیم.

«به سبب این چیزها گریه می‌کنم، از چشم من، از چشم من آب می‌ریزد زیرا تسلی‌دهنده و تازه‌کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده اند زیرا که دشمن غالب آمده است.» (مراثی ۱: ۱۶)

اما وعده‌های خداوند همواره انسان را امیدوار می‌سازد و تأکید می‌دارد که برایش تسلایی وجود دارد. خداوند از زبان ارمیای نبی می‌گوید:

«آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر، زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از الم‌ی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.» (ارمیا ۳۱: ۱۳)

داود در سرود تخصیص معبد با وجد و شادی و با تمام وجود خدا را برای رهایی از ماتم خویش شکر می‌کند.

«تو شیون مرا به رقص بدل کردی؛ پلاس را از تنم در آوردی و مرا به شادی پوشانیدی، تا همهٔ وجودم تو را بسراید و خاموش نماند. ای یهوه خدای من تو را جاودانه شکر خواهم کرد.» (مزمور ۳۰: ۱۱)

در برخی افراد افسردگی با درجات و شدت مختلفی پدید می‌آید، اما روغن شادمانی خدا؛ قادر است که هر نوع سوگ را بیرون راند. برای همین بسیاری اوقات افراد سوگوار را با روغن مسح می‌کنیم و به صورت نمادین بر آنها اعلام روغن شادمانی می‌کنیم. پولس رسول می‌گوید:

«ما عطر خوشبوی مسیح هستیم.» (دوم قرنتیان ۲: ۱۴)

عیسی با حضور خود این شادمانی را به حضور ماتم‌زدگان می‌برد. حتی رسولان وی نیز مانند پطرس و پولس باعث قیام مردگان و جاری شدن روغن شادمانی به جای ماتم شدند (اعمال ۹ : ۴۰- ۴۱ ؛ ۲۰ : ۱۰).

چراغ، خانه خدا را روشن و نورانی می‌کرد ما نیز خیمه و مسکن خدا هستیم و حضور روح‌القدس و پری آن وجود ما را روشن و منور می‌سازد. (خروج ۲۰ : ۲۷؛ استر ۹ : ۲۲).

۳) ردای تسبیح به جای دل پر کدورت (ردای ستایش به جای روح یاس) (ترجمه هزاره نو)

این سومین برکت (اشعیا ۶۱: ۳) برای ماتمیان می‌باشد. پس از شفای فکر و احساس اکنون به درون فرد و در واقع به ژرفای روح شخص می‌رسیم. روح یأس در ترجمه قدیمی «دل پر کدورت» و در ترجمه‌های دیگر، «دل خاموش» ذکر شده است. دل شخص سوگوار پر از غم بوده و کدر و غیر شفاف است. او زخمی و تنها می‌باشد و خداوند به جای این دل زخمی؛ وعده پوشانیدن ردای تسبیح و ستایش را به وی می‌دهد. ستایش از آن دل‌هایی پاک است که ازخدا رضایت دارند و در آرامش ساکن‌اند. دل سوگوارنه تنها قدرت تسبیح و شکرگزاری ندارد، بلکه برعکس، او از خدا دلگیر است و هزاران اما و اگر در فکر او جاریست؛ ولی خداوند برکت مسح را اعلان می‌کند و می‌گوید که ردای ستایش را بر دوش سوگوار خواهم انداخت؛ با اینکه شخص ماتم‌زده ردای سیاه و لباس کدر خود را ماه‌ها به تن می‌کند.

به یاد دارم که همسر خواهرم فوت شده بود و او مدت‌ها لباس سیاه را از تن خود در نمی‌آورد. وقتی برای او دعا شد پس از آزادی با اشک‌ها، لبخند بر لبان او آمد و برای اولین بار بلوزی با رنگ روشن پوشید. در واقع خداوند به او ردای ستایش داد. ستایش و شکرگزاری مانند ردا تمام وجود ما را می پوشاند. بارها مشاهده شده که ماتمیان و سوگواران غمگین به کلیسا آمدند و به هنگام پرستش و شکرگزاری، رهایی آنها از این سوگ با پوشیدن ردای ستایش حاصل شده است. مردم از خدا دلگیر می‌شوند و ردای تسبیح را از تن خود بیرون می‌کنند، اما خداوند برای دل‌هایی که با خدا کدورت دارند ردای تسبیح را پیشنهاد می‌نماید. در برخی سوگواری‌های کشور ارمنستان؛ مردم از سرایندگان دودوک (ساز ارمنی) که صدای جانگدازی دارد دعوت می‌کنند و شیون و زاری بسیاری از صدای حزین این ساز پدید می‌آید. در برخی خانه‌ها پیشنهاد کردیم که به عوض آن صدای حزین؛ سرودهای آرام کلیسایی پخش شود تا بوی خوش ستایش خدا منتشر شود و مشاهده کردیم که این سرودها توانست فضای حاکم بر خانه‌های ماتم‌زده را عوض نماید. برادر ایمانداری که همسرش را از دست داده بود و تا مدتی پس از دفن هنوز نتوانسته بود از شدت ماتم خویش بکاهد، وقتی همکارانش از من راهنمایی خواستند، پیشنهاد کردم که لااقل هفته ای دو بار درخانه وی پرستش انجام شود و نام خداوند ستایش شود. این روش در بسیاری از اوقات اثری مثبت و شفادهنده دارد. خداوند از ما می‌خواهد ردای ستایش را بر تمام وجود خود بیاندازیم تا دل‌های کدرمان در حضور وی از ماتم آزاد شود. سرود پرستش یکی از کلیدهای آزادی از ماتم است.

در سال ۱۹۶۹ م.؛ کشیش شهید «هایک هوسپیان» به همراه همسرشان، دریک سانحه تصادف در جاده، فرزند خود را از دست دادند و هر دو نیز مدتی در بیمارستان بستری شدند. در زمان بستری ایشان «ویگن» خواننده مشهور ارمنی-ایرانی بر حسب اتفاق؛ یکی ازمراجعین به آن بیمارستان بود. پرستاران بیمارستان به ویگن اطلاع می‌دهند که یکی از هموطنان همکیش‌تان، در اتاقی دیگر به همراه همسرش بستری و بخاطر از دست دادن فرزندش سوگوار می‌باشند. آقای ویگن برای عیادت سری به اتاق کشیش هایک و خواهر تاکوش می‌زند تا آنها را دلداری دهد. برادر هایک با سر باندپیچی شده و خواهر تاکوش با پای شکسته روی تخت بیمارستان بودند. آنها از دیدن او بسیار شاد می‌گردند. انتظار کارکنان بیمارستان این بود که شاید ویگن با ترانه‌ای آنها را تسلی دهد؛ اما وی با دیدن وضع اسفبار ایشان به لحاظ جسمی و روحی از این کار منصرف می‌گردد. اما هایک، تاکوش و خواهرش آنوش با هم سرودی در وصف خداوند می‌سرایند. ویگن بسیار تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد و بعدها در یک مصاحبه از این ماجرا یاد می‌کند که چگونه کشیشی جوان و همسرش که سوگوار از دست رفتن فرزندشان و بستری بخاطر جراحت‌هایشان بودند؛ با سراییدن سرودی باعث تسلی و آرامش وی شدند بجای آن که ویگن اسباب تسلی آنها را فراهم کند. آری ... خداوند ردای ستایش را بر دوش کشیش هایک و همسرش انداخته بود.

داستان یک سرود زیبا

همه ما سرود زیبای «هان چه دوست است ما را عیسی» را شنیده‌ایم. داستان نوشتن این سرود به این شرح است که ژوزف اسکریون[1] (۱۸۱۹-۱۸۸۶)، جوان ایرلندی با دختری نامزد بود و قرار بود به زودی با وی ازدواج کند. نامزد او یک روز قبل از ازدواج در حادثه واژگون شدن قایق در دریا فوت می‌کند و این خبر ناگوار به ژوزف می‌رسد. او که نمی‌دانست در شوک و ناباوری فقدان ناگهانی نامزدش چه باید کند؛ ناگهان به یاد عهدی می افتد که در زمان نامزدی با وی بسته بود. عهد این بود که اگر روزی در زندگی زناشویی به هر دلیلی دچار مشکل یا اختلافی شوند، قبل از هر جر و بحثی با یکدیگر در اتحاد دعا کنند. یادآوری این پیمان او را وا می‌دارد تا به اتاقی رفته و در تنهایی، دل خود را به حضور خدا بریزد و با فریادها و اعتراض و ناله خود را خالی کند. نتیجه این شد که وقتی که ساعت‌ها بعد از اتاق خارج شد؛ تا حدود زیادی آرام گرفته بود. پس از چهارماه مادر وی نیز در بستر بیماری فوت می‌کند و در آن هنگام است که کلمات این سرود بر ذهن او نقش می‌بندد و سراییده می‌شود. به هنگام مرگ ژوزف و به سال ۱۸۸۶، در کنار بالین‌اش که سرانجام در آن با دنیا وداع کرد، سرودی که توسط وی سراییده شده بود را یافتند. تا کنون بیش از ۱۷۰ سال است که این سرود باعث تسلی و برکت ایمانداران شده است. شایان یادآوری است که در متن اصلی پایان هر بند از این سرود، این کلمات به چشم می‌خورند «در دعا» و در ادامه تأکیدی زیباتر یعنی «آریم نزدش در دعا». متن این سرود از «What a friend we have in jesus» به «هان چه دوست است ما را عیسی» در زبان فارسی ترجمه شده است.

هان چه دوست است ما را عیسی که برده رنجهای ما
باید که طلب نمائیم، هر چیز از حق در دعا
چه رنج و غمهای زیاد، هجوم آورده بر ما
از آنرو که نمی خواهیم، هر چیز از حق در دعا.

اگر تجربیات داریم، اگر زحمت در هر جا
ما را چه دلتنگی، بریم جمله نزدش در دعا.
آیا کسی باشد چو او، تا بردارد غم ما
عیسی بداند ضعف ما، آریم نزدش در دعا .

خسته ضعیفیم جملگی، در زیر بار فکرها
عیسی پناه ما بود، آریم نزدش در دعا
جواب ار چه تأخیر شود، اصرار میکن در دعا
درظل رأفت او ما، یابیم همی آرام را.

[1] Joseph M. Scriven

دعا

ای خدای من؛ منبع تسلی و آرامش؛
دعا می‌کنم به جای خاکستر، تاج تسلی را بر سرم بگذاری
و افکار غمدیده مرا با تسلی‌ات شفا ببخشی.
با روغن شادمانیِ روح‌القدس مرا تدهین کن تا بجای بوی ماتم،
عطر و رایحه خوشبوی نجات و تسلی از من متصاعد شود.
مرا با ردای تسبیح و ستایش آراسته کن تا دلِ پر کدورت و مأیوس من به جای مرثیه،
مملو از حمد و ستایش تو شود.
خداوندا من تسلی تو را می‌پذیرم و با رخت تیره ماتم وداع می‌کنم
و به زیر سایه بال‌های تسلی‌بخش تو پناه می‌برم تا از سوگ مرا رها سازی.
در نام پر جلال عیسی مسیح؛ آمین

مرگ سرود ندارد،
اما ایمانداران با سرود به استقبال آن می‌روند،
تا در آسمان با فرشتگان سرود تازه‌ای را در وصف بره بسرایند.

فصل ششم

طریق‌های عجیب تسلی خداوند

«...خوشابحال شما که اکنون گریانید، زیرا خواهید خندید.»

لوقا ٦ : ٢١

در پایان فیلم معروف تایتانیک صحنه زیبایی وجود دارد. هنگامی که نوازندگان، مسافرین آشفته را که به این سو و آن سو می‌دوند می‌بینند، موسیقی را قطع نموده و پراکنده می‌شوند. اما یکی از آنان برمی‌گردد و به تنهایی شروع به نواختن سرود روحانی «نزدیک شوم بر تو»[٢] می‌کند. دوستانش با شنیدن نوای ویلنِ وی برمی‌گردند و با او هماهنگ شده و با نواختن سرود، سعی می‌کنند مردم هراسان را با نوای سرودی که یادآور نزدیک شدن به خدا را دارد تسلی دهند. در صحنه این سرود زیبا، ناخدای کشتی را می‌بینیم که با شنیدن این سرود گویی آرامش می‌یابد و آخرین دقایق خدمت و عمرش را با نغمه این سرود به سر می‌آورد. این نوای زیبا با هراس مرگ آمیخته می‌شود و تضادی دیدنی را رقم می‌زند. آری هنگام هراس از مرگ، نغمه نزدیکی به خداست که ما را از ترس مرگ، آزاد می‌سازد. در آن کشتی غول‌پیکر ثروت و قدرت نمی‌توانست به آن جماعت آرامش ببخشد، لیکن سرود «نزدیک شوم بر تو» به همگان یادآور می‌شود که در این لحظات طوفانی حضور خداست که دل متلاطم آنها را آرام می‌سازد و کشتیِ در حال غرق شدن را حتی برای دقایقی کوتاه با نوای حضور خدا رنگ و آهنگ می‌بخشد. به خدا نزدیک شوید که هراس مرگ از شما خواهد گریخت.

این مسافران با میل خود تصمیم به نزدیکی به خدا نگرفته بودند، اما خوشابحال آنان که با میل و اشتیاق خود در آخرین لحظات زندگی به خدا نزدیک می‌شوند و نغمه تقرب به خدا را سر می‌دهند.

نزدیک شوم بر تو، نزدیک شوم
هر چند بود بر تو مشکل راهم
باز حمد کنم بر تو، نزدیک شوم بر تو
نزدیک شوم بر تو، نزدیک شوم

«پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد.» (یعقوب ٤ : ٧ و ٨)

خداوند تسلی‌دهنده دل‌های ما می‌باشد. او پدر یتیمان و بیوه زنان است و انسان داغدار را به طریق‌های مختلف تسلی می‌دهد که گاهی به دور از انتظارات ما است. تسلی‌های عجیب خداوند که مافوق فکر و تصور ماست فرزندان او را به تعجب وا می‌دارد و باعث جلال نام او می‌گردد.

[٢] «*Nearer, O God to Thee*» اثر Sara Flower Adams، ترجمه فارسی برگرفته از سرودنامه کلیسای ایران

داستان برادر آلفرد ایوب زمان

نوجوانی بیش نبودم که با این مرد خدا آشنا شدم. متوجه شدم که برادر آلفرد دخترش را در یک تصادف اتومبیل از دست داده بود. در یک اردوی جوانان در باغ شارون همسرش مارگاریت را دیدم که با تمام وجود در آشپزخانه ما جوانان را خدمت می‌کرد، اما خبر بیماری سرطان وی همه ما را شوکه کرد. در همان سال همسر آلفرد نزد خداوند رفت !! آلفرد با دو پسرش تنها ماند. با وجود این درد، او همچنان به خداوند وفادار بود و امین در خانه او. پس از مدتی در حالی که او تسلی خداوند را داشت در پی سر و سامان دادن به زندگی خانوادگی‌اش برآمد، که متأسفانه اتفاق شوم دیگری زندگی آرام او را بر هم زدا بر اثر یک انفجار در محل کارش آلفرد از مرگ حتمی نجات یافت، اما برای باقی عمر مفلوج گردید. پس از ماه‌ها رسیدگی رهبران دلسوز و اعضا کلیسا حال او رو به بهبودی رفت و آلفرد به کلیسا آمد، اما قادر به سخن گفتن نبود. کلماتی نامفهوم ادا می‌کرد اما وفادارانه در صندلی آخر کلیسا خدا را می‌پرستید. پس از مدتی اتفاقی غیرمنتظره دل آلفرد را شکست و آن فوت نابهنگام پسرش ادوین بود !!!. واقعاً غیر قابل‌باور بود، اما آلفرد مثل ایوب به خداوند وفادار ماند و صندلی کلیسا را هرگز خالی نگذاشت و هر یکشنبه با لبخندی زیبا و قلبی پر از تسلی به مردم سلام می‌گفت که این خود باعث تسلی و بنای ما می‌گردید. هر چند متخصصین زبان با او کار می‌کردند تا بتواند سخن بگوید ولی او کلمات زیادی را نمی‌توانست به زبان بیاورد، اما دو کلمه زیبا بر زبان او جاری بود که با لهجه‌ای کودکانه ادا می‌کرد. هر گاه از او می‌پرسیدیم «برادر آلفرد چطوری؟» او با مسرتی وصف ناپذیر می‌گفت: «آمه، آله لویا !!!» یعنی آمین، هللویاه ! این کلام مزمور تسلی عجیب آلفرد بود. او سال‌ها بعد خود به دیار ابدی پرواز کرد تا با زبانی آسمانی در تسلی ابدی با فرشتگان بسراید؛ آمین، هللویاه.

خواب‌های الهی

خانم آنا از خادمین کلیسای ما می‌باشد، وقتی همسرش فوت کرد روزهای سخت در زندگی او با سه فرزند شروع شد. او هر چند زن با ایمانی بود لیکن سوگوار و دردمند می‌بود. سه روزی نگذشته بود که او را مجدداً ملاقات کردم و با کمال تعجب دیدم لبخند بر لب داشته و بسیار آرام بود. او منتظر نشد که من از او سؤال کنم، بلکه خودش با لبخند خاصی شروع به تعریف کرد؛ که چگونه خوابی دیده و در خواب خداوند به او نشان داده که شوهرش در دست‌های اوست و چند جمله زیبای دیگر که با همین پیام تسلی عجیبی در او پدید آمده بود. من شخصاً خیلی تشویق به اینگونه چیزها نمی‌کنم و در فصول قبل نیز شرح دادم. اما خواب‌هایی هستند که واقعاً الهی و از طرف خدا هستند تا فرزندان او در ماتم و غم نمانند.

تسلی از طریق کلام خدا

تاکنون بسیاری شهادت داده‌اند که چگونه آیه یا متنی از کتاب‌مقدس باعث تسلی آنها شده است. واقعاً کلام خدا مملو از تسلی و آرامش برای تمام کسانی است که اسیر روح سوگواری‌اند. سراینده مزمور می‌فرماید:

«در کثرت اندیشه های دل من تسلی های تو جانم را آسایش می بخشد.» (مزمور ۹۴: ۱۸)

در حقیقت تمامی نکات مطرح شده که شرح آن تاکنون بازگو شد؛ همگی بواسطه قدرت کلام عمل کرده‌اند و این کلام زنده اوست که منشأ تسلی و آرامش ماست.

«تسلای تو در مصیبتم این است که وعده تو مرا زنده می گرداند.» (مزمور ۱۱۹: ۵۰)

در کلام خدا و در هر دو عهد قدیم و جدید، بارها سخن از تسلی به میان آمده است. کتاب‌های عهد عتیق بویژه مزامیر، مملو از کلام تسلی‌بخش خداست که از طریق انبیا و مردان خدا به نگارش درآمده است. پولس رسول به هنگام زندان برای ایمانداران شهر فیلیپی، سخن از تسلای محبت‌آمیز خدا می‌گوید. او به نوعی از ویژگی‌های تسلایی که در مسیح داریم سخن به میان می‌آورد . تسلایی که در عهد جدید معرفی می‌شود تسلای محبت است و سوگواران به این نوع از تسلی احتیاج دارند؛ تسلایی که با عشق و محبتی آکنده و آمیخته با عشق الهی توأم است.

«پس اگر در مسیح دلگرمید، اگر محبت او مایهٔ تسلای شماست، اگر در روحْ رفاقت دارید، و اگر از رحم و شفقت برخوردارید» (فیلیپیان ۲: ۱)

پولس به فلیمون می گوید که مقدسین از محبت او تسلی و استراحت می‌یابند.

«زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آن رو که دلهای مقدسین از تو ای برادر استراحت می‌پذیرند.» (فلیمون ۱:۷)

محبت منبع تسلی است. محبت خدا از طریق فرزندان خدا جاری و باعث شفا و آرامی سوگواران می‌شود.

نویسنده رساله به عبرانیان از تسلایی قوی سخن می‌گوید.

«تا به دو امر بی تغییر که ممکن نیست خدا در مورد آنها دروغ گوید، تسلای قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که در پیش ما گذارده شده است تمسک جوییم.» (عبرانیان ۶: ۱۸)

این تسلی بر وعده‌های راستین خداوند استوار است. تسلای قوی‌ای که از طریق وعده‌های کلام خدا به ما و در ما انجام خواهد پذیرفت.

پولس رسول در رساله خود خطاب به ایمانداران شهر تسالونیکی از یک تسلی «ابدی» و یا در ترجمه جدید از دلگرمی جاودانی سخن می‌گوید (۲تسالونیکیان۲: ۱۶).

او پدر و مسیح را منشاء تسلای ابدی می‌داند؛ و البته که ما در ابدیت در تسلی خداوند غرق خواهیم شد ولی هم اکنون نیز، تسلایی که او حتی در این دنیا برای ما آماده می‌سازد از جنس همان تسلای ابدی می‌باشد. کلام خدا این تسلی را به ما معرفی می‌کند.

در کتاب مکاشفه نیز از پاک شدن اشک‌ها و محو سوگ و غم سخن به میان می‌آید و این کلام باعث تسلای همه سوگواران خواهد شد. به واقع؛ کلام خدا منبع تسلی است. یک آیه از هزاران آیه کتاب‌مقدس می‌تواند باعث تسلی و آرامش شخص سوگوار شود که برای عزیز از دست رفته غمگین است.

همانطور که در مبحث قبلی نوشتم، مزمور ۱۰:۲۷ باعث تسلای من در هنگام فوت مادرم شد. مرهم کلام خدا بهترین دارو بر زخم ماتم می‌باشد. بازگشت مسیح نیز در زمره بزرگ‌ترین تسلی‌های ماست. پولس برای ایمانداران تسالونیکی از بازگشت مسیح سخن می‌گوید و سپس آنها را تشویق می‌کند تا با این کلام یکدیگر را تسلی دهند. (اول تسالونیکیان ۴:۱۷)

و این تسلی امید است. البته منظور نویسنده این نیست که اهالی آن شهر ماتم‌زده هستند؛ بلکه هدف تشویق و نصیحت آنان می‌باشد. در جای‌جای کلام خدا برای تمامی مشکلات ما، کلام تسلی وجود دارد؛ بخصوص برای کسانی که در ماتم و سوگواری‌اند .

داوود در مزمور ۲۳: ۴ می‌فرماید:

«اگر در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، چون تو با من هستی و عصا و چوبدستی تو مرا تسلی می‌بخشد.»

وادی سایه موت بی‌شباهت به سوگواری نیست، اما تسلی داوود، حضور خداست. بودن او با ما بهترین تسلی است. عصا و چوبدستی؛ اقتداری است برای یک چوپان تا بوسیله آن وی، دزدان یا گرگ‌ها را فراری دهد. این برای داوود تسلی است. اکنون نیز حضور خدا و اقتدار حضور اوست که روح شریر سوگواری را فراری داده و ایماندار را تسلی می‌بخشد.

تسلی از طریق مردان خدا

در مورد کلام خدا و آثار شفابخش آن صحبت کردیم، اما خداوند علاوه بر آن، مردان خاصی را نیز مسح می‌کند تا خدمتی مؤثر در تسلای سوگواران انجام دهند. در مورد برنابا می‌خوانیم که مفهوم نام او «فرزند تسلی (تشویق)» می‌باشد که در فارسی قدیم به «ابن الوعظ» ترجمه شده است. حقیقت دارد که حضورخدا و کلام او که از زبان برخی از خادمین و فرزندانش که فرزندان تسلی هستند، باعث آرامی است. الیشع نبی با حضور در زندگی دو بیوه‌زن باعث تسلی و برکت آنان می‌گردد. شرح هر دو در فصل چهار از کتاب دوم پادشاهان نوشته شده است. الیشع در داستان اول فریادهای بیوه‌زن بدهکاری را که شوهر متوفای وی نیز نبی بود می‌شنود بخاطر اینکه طلبکاران می‌خواستند بچه‌های او را در عوض بدهی با خود ببرند. الیشع به فریادهای او گوش فرا داد و با تدبیری الهی از طریق معجزه افزودن روغن، باعث شادی و آزادی او گردید.

داستان دوم که شرح حال زنی از اهالی شونم است که فرزندش می‌میرد اما او به جای ماتم و مراسم دفن، پسرش را به اتاق نبی (الیشع) برده بر تخت وی می‌خواباند و سپس به دنبال نبی به بالای کوه کرمل می‌رود تا او را یافته و با خود آورده که پسرش را زنده نماید. این اتفاق نیز می‌افتد و با ایمان این زن، پسرش حیاتی دوباره می‌یابد. ما نیز مثل این زن باید سوگ خود را به اتاق دعا و نزد مرد خدا ببریم و شفای خود را بیابیم. در اینجا این آیه مصداق پیدا می‌کند که «زنان مردگان خود را به قیام باز یافتند» (عبرانیان ۱۱: ۳۵).

الیشع می‌توانست درون دل پردرد مردم را ببیند و وقتی این زن به پای الیشع می‌افتد و جیحزی خادم الیشع می‌خواهد که او را منصرف کند؛ الیشع به او می‌گوید که او را به حال خود واگذارد چرا که دردمند است. الیشع در زمره «مردان خدا»یی بود که درد مردم را حس می‌کنند و می‌بینند.

باید اذعان نمود که هر کس این مسح و دعوت را ندارد. به یاد دارم خانمی را که متأسفانه تنها پس از دو سال ازدواج، همسرش را از دست داده بود و اینک برای مشاوره آمده بود. چون عضو کلیسای دیگری بود از او پرسیدم چرا به شبانش مراجعه نکرده و او به صراحت جواب داد که در این زمینه شبانش، خود دارای مشکل است و نمی‌تواند به او کمکی کند. ابن‌الوعظ بودن کار هر کسی نیست و برخی واقعاً این مسح و قدرت را از خدا دریافته اند و چقدر همه کلیساها به چنین اشخاصی نیازمندند.

روانشناسان هرگز نمی‌توانند جوابی کامل برای سوگواران داشته باشند بلکه تنها دلی همدرد و زندگی‌ای پر از مسح و عطایا می‌تواند. پولس رسول در مورد فلیمون می‌نویسد «دلهای مقدسین از او استراحت یافته اند» (فلیمون ۷). و نیز در مورد تیتوس هم که فرزند تسلی است چنین می‌گوید.(دوم قرنتیان ۷ : ۷).

البته که تجربه زندگی، بسیاری را قادر می‌سازد تا در این موارد باعث تسلی و برکت ماتمیان شوند؛ اما پری روح و کلام خداوند است که مردان خدا را از سایر تسلی‌دهندگان تمایز می‌بخشد.

خادمی به یک مراسم تدفین رفته و به همراه سایر بازدیدکنندگان نشسته بود. صاحب عزا در هنگام خداحافظی نزد او آمد و گفت: «ممنون که مرا تسلی دادید.» او گفت: «من که حرفی نزدم، چطور توانسته‌ام باعث تسلای شما شوم؟!» فرد سوگوار که دوست او نیز بود گفت: «لازم نبود چیزی بگویید، حضور شما به تنهایی باعث تسلی من گردید.» بله ...حتی حضور ساکت و آرام برخی مردان خدا می‌تواند اسباب تسلی ماتمیان را فراهم سازد.

شبانی را به یاد دارم که نوه‌اش را از دست داده بود و انبوه جمعیت در حیاط خانه او منتظربودند تا برای تدفین آماده شوند. او بسیار دل‌شکسته بود. همراه با چند خادم دیگر او را به داخل اتاق بردیم و برای او دعای مخصوص رهایی کردیم و پس از دعا وقتی در راه بودیم او گفت : «برادر نمی‌دانم چه شد ولی گویا چیزی از من بیرون شد که با بیرون رفتنش، بسیار آرام و سبک شدم.» آری دعای متحد مردان خدا نیز قوت دارد تا روح سوگواری را بیرون براند.

در کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم:

«آنگاه اسحاق ربکا را به خیمه مادرش سارا برد و او را به زنی گرفت و دل در او بست. پس اسحاق پس از مرگ مادرش تسلی یافت.» (پیدایش ۲۴: ۶۷)

ربکا تسلای بزرگی برای اسحاق شد. سارا فوت شده بود و اسحاق به شدت احساس تنهایی می‌کرد و آمدن ربکا جایگزینی عالی برای تسلی یافتن از سوگ مادرش بود. البته شایان‌توجه است که دقت کنیم و بدانیم که هر جایگزینی نمی‌تواند باعث تسلی شود و برعکس می‌تواند بدل به تجربه تلخی گردد . ربکا که زنی بود اهل دعا و با خدا ارتباط خوبی داشت (پیدایش ۲۴: ۱۴، ۶۷)؛ توانست پس از مرگ سارا باعث تسلای اسحاق شود. همسران می‌توانند بهترین تسلی برای یکدیگر باشند بویژه وقتی که یکی از آنها عزیزی را از دست می‌دهد. در تجربه خود در خاطرم هست که وقتی مادرم را از دست دادم همسرم، ژانت، نقشی انکارناشدنی در تسلای من داشت؛ همچنین به هنگام فوت پدرش من نیز پدرانه در کنارش بودم. همسرم در سختی ها و ماتم‌ها، همواره در کنار من تسلایی بزرگ بوده است. روت نمونه دیگری از تسلی یک خادمه خداوند است، او با حضورش باعث تسلی و تشویق نعومی مادر شوهرش می‌گردد و او را تنها نمی‌گذارد. با آنکه آنها هر دو ماتم زده‌اند و شوهران خویش را از دست داده‌اند؛ ولی روت با اطاعت الاهی توانست تسلای بزرگی برای مادر شوهرش شود. در آینده نیز از ازدواجش با بوعز صاحب فرزندی شد تا تمام زنان به وقت برکت‌بخشی، به نعومی چنین بگویند که:

«این پسر جان تو را تازه کند و در وقت پیری برایت تدارک ببیند زیرا عروست که تو را دوست می‌دارد، برایت از هفت پسر نیکوتر است، او را برایت زاییده است.» (روت ۴: ۱۵)

بسیاری از عزاداران را دیده‌ام که تولد فرزندی جدید در خانواده، آن هم پس از فوت شخص عزیزشان، باعث تسلی و شفای آنها شده است. خداوند همیشه طریق‌های آسمانی خود را به کار می‌برد تا از طریق فرزندانش باعث تسلی و آرامی همگان شود .

آستقیک یکی از خواهرانم که این کتاب را به یاد وی نگاشتم، همسرش را در ۱۴ماه دسامبر از دست داد و در ۲۵ دسامبر همان سال نوه‌اش متولد شد که نام او را عمانوئیل گذاشتند و این نوزاد باعث تسلی بزرگی در زندگی آستقیک و خانواده‌اش گردید.

«او مرگ را تا به ابد فرو خواهد بلعید، خداوندگار یهوه اشکها را از هر چهره خواهد زدود و ننگ قوم خویش را از تمامی زمین برخواهد گرفت، زیرا که خداوند سخن گفته است.» (اشعیا ۲۵: ۸)

جلسات مخصوص تسلی

هر ساله در کلیسای ما یکی دو بار جلسات مخصوص تسلی برگزار می‌گردد. بدین نحو که تمامی کسانی را که عزیزی را از دست داده‌اند و سوگوارند به آن جلسه دعوت می‌کنیم و همراه خادمین کلیسا تدارکی خاص برای آنها می‌بینیم. پیغام‌ها تماماً در جهت تسلی و آرامش آنان داده می‌شود. سرودها و پرستش نیز در همین جهت انجام می‌گردد، گاهی از خوانندگان پر از مسح دعوت می‌کنیم تا با سرودی مخصوص باعث تسلی آنان شوند. تقریباً

تمامی روز را با آنها می‌گذرانیم که شامل صرف نهار، چای و شیرینی و قهوه می‌باشد. آنها خود را معرفی کرده و از غم خود می‌گویند و همین باعث تسلی آنان می‌باشد. در حین جلسه شهادت افرادی را می‌شنویم که از روح سوگ آزاد شده‌اند و در خاتمه برای همه آنها تک به تک دعا کرده و آنها را به روغن مسح می‌کنیم که نماد شادمانی بجای ماتم است (اشعیا ۶۱: ۳). گاهی از نمادهای دیگر مثل تاج، ردا و دیگر چیزهایی که می‌تواند نمادی برای تسلی باشد استفاده می‌کنیم. پس از اتمام جلسات همواره شهادت‌های زیبایی شنیده‌ایم که چگونه این افرد پس از مدت‌ها از غم و ماتم آزاد شده‌اند. امیدوارم این نمونه‌ای برای دیگر خادمین و کلیساها باشد تا با برپایی چنین جلساتی باعث تسلی سوگواران شوند.

انجام مراسم یادبود کلیسایی برای متوفی و حضور ایمانداران؛ تأثیر زیادی در تسلای نزدیکان متوفی دارد. یکی از خواهران کلیسای ما بطور ناگهانی فوت نمود و این مسئله برای همه ما شوک بزرگی بود مخصوصاً برای خواهر و فرزندانش که آنها نیز عضو کلیسا بودند. ماه‌ها بعد فرصتی فراهم شد تا برای وی مراسم یادبودی برگزار کنیم. دوستان و نزدیکان ضمن تأثری که داشتند؛ خاطرات خوش و زیبایی از او بازگو کردند و در نتیجه، فضای بسیار مثبتی پدید آمد. همگی به یاد او سرود خواندند و شعر گفتند و خاطره تعریف کردند. در انتهای مراسم خواهرشان پیش من آمد و ابراز نمود: «من در طول این مراسم بیشتر تسلی یافتم تا این چند ماه... این تسلی واقعی من و خانواده‌ام بود و به‌واقع، روز خوبی بود.» البته که انجام مراسم یادبود با ایجاد جوی مثبت و توأم با همدردی؛ باعث تسلی می‌باشد.

تسلی از طریق عطایا

نبوت در زبان عبری به مفهوم «سخن گفتن و یا سرود خواندن با الهام» می‌باشد. پولس رسول می‌فرماید: «نبوت برای بنا، نصیحت و تسلی می‌باشد.» البته این صرفاً تسلی ماتم نیست ولی بارها دیده شده است که یک کلام الهامی به شکل نبوت و یا کلام علم چگونه باعث تسلی و شفای ماتمیان شده است.

مادر داغدیده‌ای که پسرش خودکشی کرده بود برای دعا نزد من آمد. پس از دقایقی دعا تغییری در وضعیت او نشد، تا اینکه از طریق کلام علم روح القدس از رازهای مخفی او را در این رابطه برملا ساخت و او با شنیدن پیام خداوند بشدت گریست، سپس قلبش را گشود و آماده شفا یافتن از روح سوگواری پسرش گردید.

سال‌ها پیش در یک جلسه دعا ناگهان روح خداوند توجه مرا به سوی خانمی که در ردیف آخر نشسته جلب کرد. از او خواستم که برخیزد و سپس کلام خداوند را در مورد غم پنهان و سوگواری درون او و آزادی از آن اعلام کردم. این پیام باعث شد که او با صدای بلند گریه کند و در همان دقایق از سوگ آزاد شود. شهادت بعدی نزدیکان او، تأییدی بر آزادی او بود.

خانم هریپسیمه و همسرش هر دو ۴۸ سال داشتند که ازدواج کردند. متأسفانه پس از دو سال شوهر وی درگذشت. غم از دست دادن همسر او را شکست و بسیار افسرده نمود. وقتی او به من معرفی شد واقعاً مثل یک مرده متحرک به‌نظر می‌رسید. در اولین جلسه به حرف‌های او گوش دادم و با دعا کمی آرام شد. پس از دو سه هفته شرکت در جلسات شفا دوباره برای دعا آمد. من به خاطر عمل جراحی که داشتم از او چندین متر فاصله داشتم. ناگهان در دعا کلام نبوتی برای وی داده شد، در واقع آنها دلایلی بودند که از طریق روح خدا به وی گفته می‌شد که باید از آن سوگ آزاد شود. هر کلامی که به او گفته می‌شد او با اشک‌ها و گریه آن را تأیید می‌کرد و اذعان می‌نمود که این نبوت‌ها سال‌ها قبل نیز برای او گفته شده و با هر کلامی هق‌هق گریه او شدیدتر می‌شد. سپس به او نزدیک شدم و پالتویی که بر دوشم بود را بر شانه‌های او انداختم و گفتم که خداوند تو را با ردای تسبیح می‌پوشاند. در اینجا بود که او فریاد می‌زد و می‌گریست سپس کلامی برای انگشتری که در دست او بود داده شد و جالب اینجا بود که تمامی محتوی دعا نبوت بود. هریپسیمه فریاد زد و گریست و توانست از روح سوگ شوهرش آزاد شود. در واقع پذیرفت که باید او را رها سازد. سپس خنده‌ای عجیب او را فرا گرفت و تبدیل به لبخندی زیبا شد و او نفسی عمیق کشید و گفت: «یک سال بود نخندیده بودم خدا را شکر برای این آزادی.» هریپسیمه آزاد شد و به خدمت در کلیسای خود بازگشت. او چند وقت یک بار به ما سر می‌زند و ضمن تشکر یادی از آن روز آزادی با پیام نبوتی می‌کند.

تسلی از طریق شنیدن

شنیدن درد؛ رمز شفاست. یکی از سخت‌ترین تجربیاتی که در این رابطه داشته‌ام کمک به دختر جوانی بود به نام نارِه که مادرش را از دست داده بود و ماتم شدیدی او را فرا گرفته بود. هم او و هم مادرش عضو کلیسای ما بودند و سال‌ها بود که پدر خانواده آنها را ترک کرده بود. مادر نارِه که به سرطان مبتلا بود همراه وی عازم اروپا شد تا تحت درمان قرار بگیرد؛ ولی متأسفانه معالجه پزشکان کار به جایی نبرد و او پس از چندی در گذشت. از طرفی نارِه روزگار سختی را در دیار غربت سپری می‌کرد؛ از طرف دیگر سوگ از دست دادن مادر، هزار و یک اما و اگر، زخم از انسان و خدا، او را در ابری سیاه از افسردگی و ماتم فرو برده بود. دو هفته‌ای از فوت ایشان نگذشته بود که سفری کوتاه به اروپا داشتم و به دیدار او رفتم. نارِه را در اتاقک محقری

که در اردوگاه پناهندگان داشت و در آنجا زندگی می‌کرد، یافتم. چهره زیبای نارِه محزون و وجودش ماتم‌زده بود و چشمانش خبر از غمی سنگین می داد. غمی که کل وجودش را تسخیر کرده بود و او را درگیر خود کرده بود. سکوت با معنای او فریاد تنهایی سر می‌داد. او را به همراه دوستم به شهر هامبورگ بردیم تا چند روزی هوایی عوض کند و از این سوگ بیرون بیاید؛ ولی جلسات کلیسایی و ملاقات‌ها اثر چندانی بر ترمیم روحیه نارِه نداشت.

بعد ازظهر یکشنبه بود که او از من وقت ملاقاتی خواست تا با هم صحبتی کنیم. باید بگویم یکی از دشوارترین مشاوره‌هایی بود که تا آن زمان تجربه کرده بودم. نارِه با اشک شروع کرد، می‌گفت و گریه می‌کرد. به تلخی از تنهایی‌هایش و درد بی‌مادری در سرزمین غربت می‌گفت. از زمین و زمان ناراحت بود. همچنان که اشک می‌ریخت و از بدبختی‌هایش سخن می‌راند من در سکوتی عمیق فقط به او گوش می‌دادم. برای اولین بار در عمرم چیزی برای گفتن نداشتم، حتی جرأت سؤال کردن نیز در من وجود نداشت؛ چرا که هیچ جوابی برای تسلای او پیدا نمی‌کردم. نداشتن پاسخی که، تا به آن زمان بدین شکل تجربه نکرده بودم و همین موضوع باعث درماندگی‌ام شده بود؛ چیزی که تاکنون تجربه آن را بدین شکل نداشتم. او بیشتر می گفت و من بیشتر سکوت می‌کردم و در قلبم دعا می‌کردم که چکار کنم. تجربه عجیبی بود. نه هدایتی بود و نه صدایی از طرف خدا !!!.... تنها چیزی که به ذهنم آمد این بود «فقط گوش بده». چهل دقیقه تمام فقط گوش دادم تا نارِه آرام شد؛ ولی من باز حرفی برای آرامی وی نداشتم، به زحمت یکی دو جمله خطاب به او گفتم و از او راجع به کوتاهی‌های خودم و دیگران عذرخواهی کردم. سپس از پدر بودن برای وی گفتم و اینکه با عهدی تازه سعی خواهم کرد اورا پدر باشم. آنگاه با هم دعا کردیم، گویی رابطه پدر و دختری ما تازه شروع شده بود. ساعتی بعد او در مورد ازدواجش از من کمک فکری خواست. بله .. نارِه دوباره شکفته شده بود و لبخند می‌زد. نوری بر چهره‌اش پدیدار شده بود. تسلی همچون نسیمی آرام بر وی وزیدن گرفته بود و من دریافتم که این تغییر فقط و فقط درنتیجه شنیدن بدست آمده است. شنیدنی که البته برای من شنونده بسیار سخت بود. ماتمیانی هستند که فقط باید آنها را شنید تا ماتم را از خود بیرون بریزند. هزاران نارِه در این دنیا وجود دارند که محتاج شنیده شدن هستند. زمان‌هایی هست که باید در سکوت، تنها شنید و شنید و شنید. بجاست که کلام اشعیای نبی را به یاد آوریم که باید برای داشتن زبان شاگردی تسلی‌بخش، گوش شاگردی نیز داشته باشیم. «خداوندگار یهوه زبان شاگرد به من بخشیده است تا بدانم چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. او صبح به صبح بیدارم می کند؛ آری، گوش مرا بیدار می کند تا همچون شاگرد بشنوم .» (اشعیا ۴:۵۰)

تسلی با رها کردن

خانمی به مدت ده سال داخل کتاب مقدس خود عکس پدرمتوفایش را گذاشته بود. طبق گفته اطرافیان همواره غمی در چهره وی هویدا بود. روزی شبانِ وی از من خواست تا برای او که از این وضعیت خسته شده بود ولی نمی‌توانست از آن رها شود؛ دعا کنم. در واقع نمی‌خواست «پدرش» را رها کند. این باورهای غلط که «شخص متوفی مرا می بیند» و «همه جا همراه من است» و «او زنده است»؛ گاهی برخی را دچار این توهمات می‌سازد. این خانم نیز در چنین وضیعتی به سر می‌برد. او آنقدر با پدر فرضی و در حقیقت با دنیای مردگان ارتباط برقرار کرده بود که به سختی می‌توانست از آن رها شود. مدتی به توضیح این وضعیت گذشت، سپس دعا شروع شد. چیزی که باعث تعجب من گردید این بود که پس از آن همه توضیح، وی همچنان مقاومت می‌کرد و می‌گفت که نمی‌توانم او را رها کنم. روح مرگ او را بسته بود و نمی‌گذاشت آزاد شود. حدود بیست دقیقه طول کشید تا رهایی او اتفاق افتاد. من به طور جدی از او می‌خواستم که بگوید: «روح سوگ پدر تو را رها می‌کنم از من دور شو». اما او فریاد می‌زد که نمی‌توانم .... بالاخره پس از دقایقی با صدایی لرزان گفت: «روح سوگ پدرم، از تو انصراف می‌دهم، مرا رها کن». سپس نفسی عمیق با آهی بلند کشید و خطوط چهره‌اش باز شد و لبخندی زیبا بر صورتش نقش بست. او آزاد شده بود. بسیاری هستند مانند این خانم، که خود نمی‌خواهند تا از روح سوگ آزاد شوند.

دختر جوانی نامزدش را که قرار بود با وی ازدواج کند در یک سانحه از دست داد. او مدت‌ها نمی‌توانست از سوگ وی آزاد شود چون نمی‌خواست او را رها کند و انگار در درون خویش او را حمل می‌کرد و می‌توان گفت که با متوفی زنگی می‌کرد. در مشاوره‌ای که با یکی از همکارانم داشت در حین دعا به او گفته شد: «که تو در درون خودت جسد حمل می‌کنی و نمی‌خواهی او را رها کنی!! تو باید با واقعیت روبرو شوی، او مرده است و دیگر بر روی این دنیا نیست.» آن دختر گویی ناگهان چشمانش باز شد و با هق‌هق گریه پس از ماه‌ها آن پسر جوان را از وجودش رها کرد و از روح سوگواری آزاد گردید. بسیاری مثل او آزاد نمی‌شوند چون نمی‌خواهند شخص مرده را رها کنند. لازم به توضیح است که رها کردن به مفهوم فراموشی کامل یا بی حرمتی به متوفی نیست، بلکه به این معناست که اسیر او و خاطراتش نباشیم.

نِرسِس و سارا زوج جوانی بودند که یک پسر داشتند و با غیرتی تمام‌ناشدنی در یکی از کلیساهای محلی ما خداوند را خدمت می‌نمودند. آنها پس از مدت‌ها در انتظار فرزند دومشان بودند. دو روز از تولد نوزاد نگذشته بود که خبر فوت او آنها را سوگوار و ما را شوکه کرد. روزهای سختی شروع شد، با توجه به ایمان و تعهد آنها همگی فکر می‌کردیم که این دو بسیار زود از این وضعیت خلاصی خواهند یافت، اما چنین نشد. غم و اندوه درونی آنها

بر چهره‌شان مشهود و هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که ماتم آنان طولانی شود. البته به گفته خودشان آنها اندوه خود را پنهان می‌کردند و حتی نمی‌توانستند مثل سابق در خدمت خدا و کلیسا باشند.

یک سال گذشت و آنها به گردهمایی سالیانه خانواده‌ها آمدند. از من وقت خواستند و طی صحبتی که داشتیم اعتراف کردند که تا آن موقع در سوگ بودند و نمی‌توانستند طفل را فراموش کنند. در حین صحبت گریه‌های آنها شروع شد، با شناختی که از آنها داشتم چنین وضعیتی برای من هم جای تعجب داشت. موضوعی دیگر که آنها را می‌رنجاند اشتباه پزشکان بود و اینکه نمی‌توانستند آنها را ببخشند. سرانجام دعا شروع شد و گریه آنها تبدیل به هق‌هق ماتم گردید. از آنها خواستم که بچه را رها کنند و پزشکان و حتی کوتاهی‌های خود را ببخشند. چالش سختی بود و انگار روح سوگ تارهای خود را مثل عنکبوت در فکر آنها تنیده و آنها را اسیر خود ساخته بود. دقایقی سپری شد و آنها با اشک و ناله از سوگ آزاد شدند و خود را تسلیم روح القدس کردند. در طی آن گردهمایی هر روز درونشان پاک‌تر و چهره‌شان درخشان‌تر می‌شد. این زوج ارزشمند با آزادی از روح ماتم خدا را جلال دادند و خدمت خود را از سر گرفتند.

شهادت تسلی برادر ژوزف هوسپیان

شهادت کشیش هایک هوسپیان دنیای مسیحیت و کلیسای ایران را به غمی عمیق فرو برد. خانواده وی بیشترین رنج و درد را متحمل شدند و تسلی آنان بس دشوار به نظر می‌رسید. اما خدا را شکر که آغوش تسلی‌بخش پدر باز بود تا اشک‌های آنان را پاک نماید و تسلی عمیق خود را به فرزندان این خانواده عطا فرماید. ژوزف فرزند ارشد خانواده، اولین کسی بود که عکس خون‌آلود بدن پدر را دیده و با چالشی بس دشوار سعی در عبور از این گذرگاه غم داشت. در ادامه شهادت زیبای برادر ژوزف را می‌خوانید که چگونه از سوگ و غم نبود پدر آزاد گردید و توانست خادمی پر ثمر در ملکوت خدا شود. امیدوارم این شهادت برای بسیاری که سوگوار هستند باعث تسلی و شفا باشد.

چالش مرگ پدر

من با بزرگ‌ترین چالش زندگی‌ام در سن بیست سالگی روبرو شدم و آن زمانی بود که به صورت ناگهانی و غیرمنتظره خبر شهادت پدرم را شنیدم؛ آن هم در لحظاتی که فکر می‌کردم خداوند حافظ جان او خواهد بود و برای او که ناپدید شده بود اتفاقی نخواهد افتاد. ولی به یکباره با بدن چاقو خورده او و شهادت‌اش در راه خداوند مواجه شدم.

مسلماً که شهادت وی در راه خداوند افتخار بزرگی بود که نصیب او شده بود؛ اما درکش برای من که جوانی بیست ساله بودم بسیار سخت می‌نمود و در همان ابتدا سؤالات زیادی را در ذهن من پدید آورد. رویارویی با این تجربه جدید و ناشناخته یعنی از دست دادن پدری که همیشه الگوی من بود و احساس کمبود او در زندگی‌ام، برایم بسیار دردناک بود. از یک سو باور اینکه پدرم شخصی مقدس بود، ولی از سوی دیگر جستجوی دلیلی که چرا خداوند اجازه داد که او اینگونه از این دنیا برود، ذهن و اندیشه مرا آشفته ساخته بود و در نتیجه فقدان پدر باری سنگین را در قلب خویش حمل می‌نمودم.

در عین حال در ایران آن زمان و مطابق فرهنگی که وجود داشت و نیز انتظارات بعضی از ایمان‌داران که متوقع بودند که من بطور حتم باید راه پدرم را ادامه داده تا شبیه او شوم؛ باعث شده بود که تا حدی من هویت خودم را گم کرده و در آشفتگی ناشی از فقدان پدر عزیزم به سر برم، ولی پس از مدتی که آرامش خداوند را برای تسلای خویش کردم، در جستجوی هویت خودم بر آمده، که ژوزف چه شخصی است و قرار است که چه شخصی بشود و خداوند از او چه می‌خواهد.

شفا

گذر از دل این تجربیات جدید و سخت و آن اتفاق مبارک یعنی شفا و آزادی از حس نفرت و انتقام‌جویی که در وجودم انباشته شده بود؛ برایم پیش آمدی به یکباره نبود که گویی انگار در یک لحظه دکمه‌ای زده شده باشد و همه چیز نو شود. خداوند در مراحل مختلف، کار شفا را در زندگی‌ام به انجام رسانید و طی آن از عوامل مختلفی استفاده کرد.

تأثیر خانواده

یکی از این عوامل که خدا از آن برای شفا و آزادی‌ام از این تجربه سنگین بهره برد؛ خانواده‌ای بود که خداوند در کنار این غم به من بخشیده بود و این خانواده محدود به خویشانم نبود؛ بلکه به وسعت ایمانداران و برادرانی بود که نقش پدر را بعد از شهادت پدرم ایفا می‌کردند و با نصیحت‌های خود و یا در آغوش گرفتن‌هایشان و حتی گاهی با توبیخ‌هایشان و در مواقعی ندانسته با انجام کاری مطابق رفتارهایی که پدرم انجام می‌داد؛ جای خالی وی

را در زندگی من پُر می‌کردند. اکنون ضمن قدردانی از تک‌تک آنان باید بگویم که هر کدام از کارهایشان؛ چه کوچک و چه بزرگ همانند جراحی‌هایی بود که در قبلم و وجودم شفا را جاری می‌ساخت. پس وظیفه خود می‌دانم که خداوند را برای خانواده‌هایی که به من داده است شکر بگویم.

بی‌شک، این اولین تجربه‌ای بود که باعث شد تا دریابم در زمانی که دیگران نیز در چنین شرایطی قرارگرفته‌اند چگونه می‌توانم نقشی را به عنوان برادر بزرگ‌تر، یا حتی در برخی مواقع به عنوان پدر بر عهده بگیرم و اجازه دهم که خداوند از من نیز برای شفای دیگران، استفاده کند.

سؤالات بی‌جواب

نقطه دیگری که به واقع خداوند در من کار کرد تا بتوانم بر احساسات خویش برای به دست آوردن شفا و آزادی در سطح وسیع‌تری غلبه یافته این بود که:

بسیارمشتاق بودم بدانم چرا این اتفاق افتاد و اینکه احساسات پدرم در آن لحظات آخر چه بود و یا چه میزان دردی را تحمل کرده بود. جستجو برای یافتن پاسخ این سؤالات ذهن مرا مشوش نموده بود؛ اما خداوند به من نشان داد که لزومی ندارد و قرار هم نیست که جواب تمام سؤالات را بدانم؛ چون خداوند می‌خواست تا تمرکز فکرم را از روی این موارد برداشته و به سوی حاکمیت او معطوف نمایم و افکارم به جای حاشیه‌های دیگر به این سو هدایت شود که همه چیز در کنترل اوست.

به جرأت می‌توانم بگویم که در دردها توانستم روی دیگرِ چهره خداوند را مشاهده کنم. رویی که شاید در روزهای عادی زندگی‌ام مشاهده نکرده و به آن توجه ننموده بودم، ولی در متن دردها و قطرات اشک‌ها بود که این روی، نمایان شد تا طی تجربه‌ای جدید بتوانم **پدر بودن خدا** را و نیز شفابخش بودن دست‌هایش وهمچنین لذت زندگی با او را بهتر درک کنم.

البته از نظر نباید دور داشت که گفتن این که «در دردها هست که ما خیلی چیزها را یاد می‌گیریم» خیلی سخت هست؛ اما در کلام خداوند، چرایی حدودیِ این رنج‌ها را در رومیان ۵ : ۳، ۴ می‌خوانیم. باید شهادت دهم که بردباری بدست آمده در پس این رنج‌ها برای من در زندگیم؛ طی سال‌های بعد از تحمل رنج شهادت پدرم بوجود آمد. در مراحلی که شخصیت من بیشتر شکل گرفت و آموختم که در سختی‌ها باید قوی‌تر باشم و بیشتر به خدا اعتماد کنم. در طی این دوره از آموختن‌ها نیزباید بگویم گاهی با دیدن بعضی صحنه‌ها یا شنیدن برخی خبرها از ایران احساسات آشفته دوباره باز می‌گشت؛ ولی هر مرتبه با در «حضور خداوند رفتن و سپردن این وضعیت به وی و نیز اعلام کردن اینکه خداوند همچنان حاکم است و من می‌توانم با تمام قلب و وجودم به او اعتماد بکنم »، این بارها و دردها و احساسات از روی شانه‌های من برداشته می‌شد و بارها این اتفاق را تجربه کردم.

خداوند را ستایش می‌کنم؛ او در کنار شفا و آزادی که در زندگی ما تجربه جدیدی بود و طی آن دید ما را وسعت می‌بخشید؛ **بار بیشتری نیز برای بخشش دشمنان نیز به ما می‌دهد تا حدی که نه تنها در شفا و آزادی بتوانیم دشمنانمان را ببخشم بلکه آنان را خدمت و برایشان شفاعت نیز کنیم.** قسمت بزرگی از خدمت ما چه فردی و چه خانوادگی؛ اختصاص یافت به درمیان گذاشتن مژده خوش انجیل به فارسی زبانان و ایرانیان؛ که شاید افرادی از آنها دشمن ما نیز به حساب می‌آمدند. پس فکر می‌کنم همه اینها نتیجه شفایی است که همچون هدیه‌ای گرانبها خداوند به زندگی من آورد و دید وسیع‌تری به من داد تا بتوانم خداوند را چه در ایران و چه در نقاط دیگر جهان خدمت کنم.

تمام اینها تجربیاتی است که بدون شهادت پدرم با این سرعت و وسعت انجام نمی‌شد و در نتیجه این درس‌ها و اشک‌هایی که ریخته شد؛ و نیز به همراه ماندن در حضور خداوند و آغوش گرم برادران و نصایح‌شان، همه دست به دست هم داد تا خداوند در من بیشتر کار کند. اکنون نیز توصیه من به عزیزانی که از چنین تجربیاتی در زندگی خود عبور می‌کنند این است که در خداوند صبور باشند و از یاد نبرند که در همه حال خداوند حاکم است و اجازه دهند که این آزمایشات فرصتی باشد برای به وجود آمدن شهادت‌های بزرگ از اینکه «خداوند عمل می‌کند». اینگونه کار خداوند خیلی عمیق تر دیده می‌شود و تجربیات سخت می‌توانند بدل به شهادت‌های بزرگی شوند برای جلال خداوند.

پس از گذراندن آن روزهای سخت؛ حالا مسرورم که در گذر از این تجربیات تلخ؛ خداوند خود را بیشتر بر من آشکار نموده و اجازه داده تا خیلی بیشتر از گذشته به او اعتماد کنم و او را به عنوان خداوند شفابخش خود بپذیرم. البته حقیقتی که وجود دارد این است که پدر من هیچ‌گاه دیگر بر نخواهد گشت هر چقدر هم که افراد دیگر بخواهند جای خالی او را برای من پر کنند، من گاهی همچنان دلتنگ او هستم؛ ولی هیچ اشکالی در این دلتنگی نمی‌بینم چرا که می‌تواند باعث شود تا اشتیاق و عطش من برای آسمان و مقدس زندگی کردن در این دنیا تا رسیدن به آسمان بیشتر شود. و دانستن این حقیقت که قلب کوچک من جای محدودی دارد و باید اجازه بدهم که این قلب تنها برای خداوند بتپد و بجای تنفر و غم، مژده خوش انجیل را از هر طریقی که خداوند به من اجازه دهد اعلان کنم.

باز از تمام برادران و خانواده‌ها و ایماندارانی که در تمام این بیست سال؛ خداوند از آنها استفاده نمود تا این شفا در من جاری شود مراتب سپاسگزاری خود را تقدیم می‌کنم و خدا را برای وجود همه عزیزان شاکرم؛ و نیز شما برادر رافی عزیز. دعای من هم این است که هر کسی که این کتاب را می‌خواند بداند که خداوند ما شفادهنده است؛ در نتیجه در دردها صبور باشیم و برای رهایی از صدمات ناشی از درد عجله نکنیم و اجازه دهیم که روح خداوند کار کند تا خداوند ما را خیلی قوی‌تر ضمن کسب تجربیات عبور دهد. خداوند به شما برکت عطا فرماید.

تسلی خانواده دورودیان از مرگ دو فرزند

من علیرضا دورودیان هستم. حدود ۱۵ سال پیش، پسر ۷ ساله‌ام را که اسمش بنیامین بود به خاطر غرق شدن در استخر از دست دادم و به خاطر مسایل فرهنگی که مرد گریه نمی‌کند خیلی به خودم فشار آوردم و دردم را بروز ندادم. دقیقاً ۹ ماه بعد دخترم مریم به دنیا آمد، که مریم را نیز به خاطر مشکل تنفسی از دست دادیم. دیگر قادر نبودم این درد سنگین را تحمل کنم و حدود ۲ سال ارتباطم را با همه قطع کردم. قرص‌های ضد افسردگی را که پزشکان برایم تجویز کرده بودند باعث اضافه وزن من می‌شد. من که یک کشتی‌گیر در وزن ۴۸ کیلوگرم بودم، در اثر استفاده قرص‌ها بعد از چند ماه ۹۰ کیلوگرم شدم و فکر اینکه دیگر به سالن تمرین نخواهم رفت، آزارم می‌داد.

مدتی بعد دچار سردردهای متوالی شدم و به پزشک مراجعه کرده و متوجه شدم که در اثر استفاده از داروها کبدم از بین رفته است. سپس برای درمان به انگلستان آمدم. سال اول ضمن یادگیری زبان، به پزشکان بسیاری مراجعه کردم، البته قرص ضدافسردگی نیز مصرف می‌کردم. تا اینکه از طریق پسرم با کلیسا و عیسی مسیح آشنا شدم. در این راه کشیش و برادر عزیزم مالکوم نقش پدر روحانی را برای من ایفا می‌کرد و البته در دستان پدرانه، برادر عزیزم ادوارد، آرام آرام رشد می‌کردم. ولی همیشه به فکر فرزندان از دست رفته‌ام بودم و این زخم بر روابط من با مردم و اعضای کلیسا اثر سوء می گذاشت. تا اینکه یک روز برادری از کلیسای ارمنستان برای خدمت به کلیسای ما آمدند و به یاد دارم که در طول موعظه ۷ بار نام بنیامین را ذکر نمودند و من چون از زخم فقدان پسرم بنیامین شفا پیدا نکرده بودم، شروع به گریه کردن نمودم. در همین هنگام برادر رافی بالای سرم آمد و دست او برای دعا بر من قرار گرفت، در حالی که چشمانم بسته بود، خدا از طریق این دعا در من کار می‌کرد و تصویری در مقابل چشمانم ظاهر شد و پیکانی طلائی می‌دیدم که در حال تراشیدن چرک و خون‌های داخل وجودم بود و در حال تبدیل زخم‌ها به گوشتی سالم. آری بدین ترتیب به راحتی دوره ماتم من به اتمام رسید. می‌دانم که شفای احساسات، قلب و فکرم آن روز از آسمان جاری شد. و مرا که اکنون شفا یافته بودم مملو از عشق پدرانه او کرد.

از آن روزبه بعد توانستم خودم را ببخشم، چون همیشه خودم را مسبب این اتفاق می‌دانستم. خدا را شکر پس از آن به زندگی عادی برگشتم. طی دو ماه برای تمرین کشتی آماده شدم. اواخر سال ۲۰۱۱ توانستم مقام سوم قهرمانی کشتی انگلیس را کسب کنم. مشغول تحصیل در کالج شدم و اکنون در دانشگاه هستم. سپس شروع به کار نمودم و به طور کل داروهای افسردگی را به کناری گذاشتم و به طور کل دوره ماتم من تمام شد. در خاتمه خداوند را جلال می‌دهم برای کارهای عظیم بی‌شماری که در زندگی من و همسرم و فرزندم انجام داد و بنا بر وعده‌اش نجات، شفا، سلامتی، شادی و نیکویی خود را به ما چشاند و ما را از داغدیدگی و افسردگی عمیقاً شفا داد و با روغن شادمانی مسح نمود و لباس سفید شادی را به عوض رخت سیاه سوگواری پوشاند.

دعا

خداوندا؛ تسلی‌های تو جان مرا آسایش می‌بخشد.
تو را به خاطر راه‌های عجیبت برای شفایم از ماتم شکر می‌کنم.
با کلام تسلی‌بخشت با من سخن بگو و مرا با کلام زنده‌ات تسلی ده.
خداوندا، نه به خواهش یا روش من، بلکه از طریقی که اراده توست مرا تسلی و شفا ببخش.
مرا ببخش که سوگ را رها نکرده ام. امروز او (نام شخص) و روح سوگ وی را رها می‌کنم.
برای تسلی‌دهندگانی که در اطرافم گذاردی تو را شکر می‌کنم.
خود را برای شنیدن هر نوع کلام تسلی‌بخشِ مکتوب و نبوتی فروتن می‌سازم.
تسلی عمیق روح‌القدس را می‌پذیرم. در نام عجیب عیسی مسیح. آمین.

ما عطر خوشبوی مسیح هستیم و می‌توانیم برای مردم بوی خوش کسی باشیم که او را از دست داده‌اند.
و بدین ترتیب می‌توانیم اشک‌های آنها را پاک نموده، جای خالی را در زندگی آنها پر کنیم و باعث برکت، تسلی، شادی و خوشبختی آنها شویم.

فصل هفتم

جایگزینی الهی

بسیاری اوقات چنین چیزهایی را از افراد سوگوار می‌شنویم «او دیگر بر نمی‌گردد»، «هیچ‌کس جای او را نمی‌گیرد». واقعاً چه چیزی می‌تواند جایگزین عزیز از دست رفته باشد؟ جواب اینست، «خداوند؛ بهترین و بزرگ‌ترین جایگزین است». تفاوت بین افراد ایماندار و بی‌ایمان درمورد تسلی به روشنی مشهود است.

برادر «سِت یقنظر» یا چنانکه بسیاری او را «پاپا سِت» خطاب می‌کردند ،پدر کلیسای جماعت ربانی ایران بود و هنگامی که همسر عزیزش را از دست داد، پنجاه و پنج سال بیش نداشت. ایشان تا آخر عمر ازدواج نکرد اما برای همه شهادتی تأثیرگذار، از تسلی و عشق الهی خود گذاشت. شنیده ام هنگامی که همسرشان نزد خدا رفتند، پدر سِت چنین دعا کرد:

«خداوندا، مرا چنان از عشق و محبتت پرساز تا هرگز جای خالی همسرم را حس نکنم». این دعا نزد خداوند شنیده شد و همه ما شاهد این عشق و نیز حضور الاهی خداوند در این مرد سرسپرده به خدا بودیم. گویی او با همه فرق داشت. او در همه حال خدایی فکر می‌کرد و این کلید تسلای حقیقی ایشان بود. تنها عشق الاهی می‌تواند جای‌های خالی زندگی هر کدام از ما را پر سازد. درک پدر بودن خدا بسیاری را یاری نموده است، تا هنگام از دست دادن والدین درحضور پدرانه خدا جای خالی آنها را با عشق الهی پر سازند. در حقیقت پدری اوست که می‌تواند جایگزینی مناسب برای جای های خالی ما در زندگی باشد.

«چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، خداوند مرا برمی‌دارد.» (مزمور ۲۷: ۱۰)

می‌خواهم از یک نوع جایگزینی دیگر هم با شما سخن بگویم که تجربه آن زندگی بسیاری را تغییر داده و اسباب تسلای بسیار شده است.

مرا مادری کن

به یاد دارم در اواخر بهار سال ۱۹۹۲ وقتی هنوز یک سال از فوت مادرم بیشتر نگذشته بود، در سفر به حلب سوریه با گروهی از خادمین به سر می بردم. در یکی از روزها به همراهی گروهی از ایمانداران به پیک‌نیک کلیسایی رفتیم، اتفاقاً آن روز، روز تولد من بود. آن گروه تشکیل شده بود از اکثریتی از خانم‌های پا به سن گذاشته و نیز مردمانی مهربان که خداوند را با دل و جان می‌پرستیدند. هر کدام چیزی می‌گفتند و من نیز شعری خواندم و آن جمع با محبت خویش از من تعریف و تمجید کردند. وقتی دعا شروع شد حس کردم احساس خوبی مرا فراگرفته است. در همان وقت صدایی درونی مرا منقلب کرد که می‌گفت: «اینک مادران تو». من بغض کردم و حس کردم که خداوند می‌خواهد مرا تسلی دهد و از این روست که به یکباره این تعداد مادر دوست‌داشتنی مرا برکت می‌دهند و خدا تسلی را با مهر ایشان به من نشان می‌دهد . برادر ورویرآوانسیان که همراه من بود بالفور گفت این یک مکاشفه از خدا بود برای تسلی تو. این اولین باری بود که چنین تجربه‌ای را کسب کردم. واقعاً حال خوبی داشتم و می‌دیدم که گویی خداوند دست به نوعی جایگزینی برای من زده است. آری مادرانی مهربان مرا احاطه کرده بودند و با لبخند و دست نوازش گویی جای خالی مادرم را پر می‌کردند.

«شادمانمان گردان در عوض روزهایی که مبتلایمان ساختی، سال‌هایی که بلا دیدیم.» (مزمور ۹۰: ۱۵)

«عیسی فرمود آمین به شما می گویم کسی نیست که به خاطر من و به خاطر انجیل، خانه یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان یا املاک خود را ترک کرده باشد و در این عصر صد برابر بیشتر خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک و همراه با آن آزارها بدست نیاورد و درعصر آینده نیز از حیات جاودان بهره‌مند نگردد.» (مرقس ۱۰:۲۹-۳۰)

آیه فوق نشانگر این است که در این دنیا خداوند جایگزین‌هایی برای از دست داده‌های ما دارد.

به‌غیر از تجربه شیرین خودم، ده سال بعد طی یک کنفرانس تابستانی در سوئد شاهد تجربه زندگی دیگران در مورد این نوع از جایگزینی الاهی بودم که فارغ از تجربه شخصی من، اولین مورد محسوب می‌شد. در زمان‌های آزاد کنفرانس مشاوره و دعا برای عزیزان به انجام می‌رسید. برادری همراه همسرش برای دعا نزد من آمد، وقتی به او نگاه کردم متوجه دلتنگی‌ای که برای مادر خود داشت، شدم. وقتی با او این موضوع را در میان گذاشتم؛ وی به شدت گریه کرد و گفت: «۲۳ سال است که مادرم را ندیده‌ام.» اشک‌های او میز را خیس کرده بود. مادرش او را در آخرین مکالمه‌ای که سال‌ها پیش با وی داشت، نفرین کرده بود. چیزی به قلبم آمد، به یک مادر دلسوز احتیاج بود. خانم مهربان مسنی در آن اطراف بود، او را صدا کردم و گفتم: «مادر ممکن است بیایید و این برادر را مثل پسرتان در آغوش بگیرید.» او پذیرفت و دعا شروع شد. وقتی در حین دعا همدیگر را در آغوش گرفتند، صحنه عجیبی اتفاق افتاد که همه ما را به گریه انداخت. آنها دست و صورت هم را می‌بوسیدند و آن برادر موی آن خواهر را بو می‌کشید و هر دو به شدت گریه می‌کردند. مدتی که گذشت فهمیدم آن خواهر نیز سال‌هاست که پسر خود را ندیده است. پس از دقایقی آرامش خداوند هر دوی آنها را فرا گرفت. آن روز، روز تسلی و شفای آن برادر بود. تقریباً ده سال بعد او را دوباره دیدم که شهادتی زیبا از آن واقعه می‌داد. او به واقع با آرامش و شادمانی از آن روز به عنوان روزی بزرگ یاد می‌کرد که با فیض خدا؛ در زندگی‌اش تسلی یافته بود. درواقع، وی از زخم‌هایی که از مادرخورده بود شفا یافت. پس از مدتی او به ایران بازگشت و با مادرش آشتی کرد و ارتباط خوبی نیز بین‌شان بوجود آمد. ولی آن چه باعث شفای او شده بود، جایگزینی بود که خدا به وی بخشید. شهادت او این بود که آن روز نقطه عطف شفا و آزادی وی بوده است. هرچند این تجربه ارتباطی به سوگواری نداشت ولی از آن جهت که تسلایی بر تنهایی وی بوده؛ شایان‌توجه است.

پس از این جریان، چند ماه بعد در کنفرانسی در لس‌آنجلس، دختری را ملاقات کردم که در سوگ پدر و بسیار ماتم زده بود. او با دعای فراوان آزاد شد ولی انگار هنوز چیزی کم بود. به هنگام خروج از اردوگاه وقتی به او برای خداحافظی نزدیک شدم؛ گفتم: «نکته‌ای در قلبم مانده که به تو بگویم. من از این پس پدر تو خواهم بود. گفتن من همان و ترکیدن بغض او همان، با هم همراه شدیم و او در جواب با گریه می‌گفت: «سه روز بود که منتظر این جمله بودم.» وقتی به کشورم رسیدم دو روز بعد تلفنم زنگ خورد. خودش بود و اولین حرفش این بود: «سلام بابایی». و سیر عجیب و خوش‌آیند این تجربیات همچنان ادامه یافت.

بیایید به جلجتا برویم و ببینیم که آنجا چه اتفاقی افتاد. مسیح بر روی صلیب هفت سخن گفت که یکی از آنها این بود: «ای زن اینک پسرت و به یوحنا گفت: اینک مادرت.» (یوحنا ۱۹: ۲۵، ۲۶)

بیش از یوحنا که احتیاج به مریم داشت، این مریم، مادر عیسی، بود که نظاره‌گر مرگ تدریجی فرزندش بر صلیب بود و در تنهایی نیازمند کسی بود که جای فرزندش را بگیرد. مسیح برروی صلیب آن جای خالی را دید و ترجیح داد به جای اشخاص دیگر، شاگرد جوانش آن جای خالی را پر کند و یوحنا با محبتی که داشت آن را به انجام رسانید. کلام خدا می‌فرماید که یوحنا، مادر را به خانه برد. این جایگزینی الهی است. عشق و محبت الهی است که بالای صلیب و پای صلیب، سبب پیدایش جایگزینی الهی برای تسلی می‌شود. ما وقتی که متولد می‌شویم شش رابطه صمیمی داریم که عبارتند از؛ پدر، مادر، برادر، خواهر، پدر بزرگ ، و مادر بزرگ. وقتی یکی از این عزیزان را از دست می‌دهیم، تعادل روحی و روانی ما بر هم می‌خورد. بسیاری نمی‌توانند این جای خالی را پر سازند. از این رو در متن تجربیاتی که کسب کردم و آیات و مکاشفاتی که از کلام خدا گرفتم، به این نتیجه رسیدم که ما وظیفه داریم به عنوان خانواده الهی به طور سالم و روحانی جای خالی افراد را نزد سوگواران پر کنیم.

خانمی در زلزله ارمنستان دختر ۱۱ ساله‌اش را از دست داده بود. داستان او را پیش‌تر برایتان نقل کردم. پس از آزادی از روح سوگواری و در طی یک کنفرانس تابستانی دختری جوان به ایشان نزدیک شد و گفت: «من از این پس دختر تو خواهم بود، لطفاً مرا به فرزندی قبول کن.» این خانم با چشمان اشک‌آلود دعا کرد و او را در آغوش گرفت. هر دو با چشمانی اشک‌بار یکدیگر را پذیرفتند. آن دختر نیز در کودکی، مادر خود را از دست داده بود. این یک بازی روانشناسانه یا یک نقش‌آفرینی نیست، بلکه عملی است که تنها باید با هدایت روح‌القدس انجام شود، در غیر این صورت، نتیجه احساسی لحظه‌ای خواهد بود که در آن شفا و آزادی صورت نمی‌پذیرد. این کار را با دلسوزی نیز نباید انجام داد. پدر، مادر، برادر یا خواهر بودن به عنوان جایگزینی الهی؛ دعوتی است که همه آن را از خدا ندارند.

سال‌ها پیش دو خواهر کرد ایزدی که مسیحی شده بودند به اردوی تابستانی ما آمدند. شب در حین دعا هدایت شدم که نزدشان بروم. دستم را روی شانه‌هایشان گذاشتم و گفتم که می‌خواهم برای شما پدر باشم. با گذشت زمان دریافتم که پدرشان به مدت پانزده سال است که از آنها دور شده. اینجا بود که ناگهان صدای فریاد آنها بلند شد. به شدت گریه می‌کردند. مدام دست‌های مرا بر صورت خود می‌گذاشتند و می‌بوسیدند. آن شب آنها پدرشان را بخشیدند و شادمانی به چهره آنها برگشت. یک ماه بعد اتفاق عجیبی افتاد. پدرشان در روسیه درحادثه رانندگی کشته شد. دردآور بود. وقتی به منزلشان برای تسلی رفتم، آرامش عجیبی در چهره‌های آنها هویدا بود. آنها برای پدر دردمند و سوگوار بودند، اما در درونشان آرامش و تسلی موج می‌زد؛ چرا که جایگزینی الهی در آنها، درست و به موقع انجام شده بود.

یکی دیگر از تکان‌دهنده‌ترین اتفاقات که بر شخص من نیز بسیار تأثیرگذار بود، داستان مادری است در آفریقای جنوبی که پسرش توسط پلیس سفید پوست به قتل می‌رسد. پس از فروپاشی دولت نژادپرست، برای رسیدگی به این جنایت دادگاهی تشکیل می‌شود و این مادر سیاه‌پوست در جلوی دیدگان بهت‌زده حضار این پلیس را می‌بخشد. زمانی که پلیس سفیدپوست به پاهای او افتاده بود و اظهار ندامت و پشیمانی و طلب بخشش می‌کرد، این مادر داغدیده اعلام کرد: «من تو را می‌بخشم، ولی از تو یک تقاضا دارم. باید به من قولی بدهی.» آن پلیس جوان با گریه پاسخ داد: «چه قولی؟» پیرزن گفت: «می‌خواهم هفته‌ای یک بار به منزل من بیایی و به من سر بزنی و جای پسر من باشی. از این پس تو باید جای پسر مرا بگیری.» با این اعلام، بهت و تعجب همه دو برابر شد !!!

بوی مادر

این داستان روایتی است از فقدان مادر و جایگزینی مادری دیگر.

در روز اول سال تحصیلی، خانم تامپسون معلّم کلاس پنجم دبستان وارد کلاس درسی شد که باید در آن برای بچه‌ها معلم می‌بود. پسر کوچکی در آنجا بود به نام «تدی استوارد»؛ که خانم تامپسون چندان دل خوشی از او نداشت، چرا که همیشه در ردیف جلوی کلاس روی صندلی لم می‌داد و همیشه لباس‌های کثیف به تن داشت، با بچه‌های دیگر نمی‌جوشید و به درسش هم نمی‌رسید و به آن اهمیتی نمی‌داد. تدی سال قبل نیز دانش‌آموز همین کلاس بود. او واقعاً دانش‌آموز نامرتبی بود و خانم تامپسون از دست او بسیار ناراضی بود و سرانجام هم در آن سال به او نمره قبولی نداد و او را مردود کرد.

سال بعد که دوباره تدی در کلاس پنجم حضوریافت، خانم تامپسون تصمیمی جدید گرفت تا قبل از شروع آموزش در این سال، به پرونده تحصیلی سال‌های قبل تدی نگاهی بیاندازد تا شاید بتواند به علت درس نخواندن و بی‌مبالاتی‌های وی پی ببرد و در صورت لزوم، کمکش کند.

معلّم کلاس اول تدی در پرونده‌اش نوشته بود: «تدی دانش‌آموز باهوش، شاد و با استعدادی است. تکالیفش را خیلی خوب انجام می‌دهد و رفتار خوبی دارد، «رضایت کامل».

معلّم کلاس دوم او در پرونده‌اش درج کرده بود: «تدی دانش‌آموز فوق‌العاده ای است که همکلاسی‌هایش دوستش دارند ولی او به خاطر بیماری درمان‌ناپذیر مادرش که در خانه بستری است دچار مشکل روحی شده.»

معلّم کلاس سوم او در پرونده‌اش مکتوب کرده بود: «مرگ مادر برای تدی بسیار گران تمام شده است. او تمام تلاشش را برای درس خواندن می‌کند ولی از آن رو که پدرش به درس و مشق او علاقه‌ای ندارد؛ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. اگر شرایط محیطی او در خانه تغییر نکند به زودی او با مشکل روبرو خواهد شد.»

معلّم کلاس چهارم تدی در پرونده‌اش نوشته بود: «تدی درس خواندن را رها کرده و علاقه‌ای به مدرسه نشان نمی‌دهد. دوستان زیادی ندارد و گاهی در کلاس خوابش می‌برد.» خانم تامپسون با مطالعه پرونده تدی و نظرات مختلف به مشکل او پی برد و از این که دیر به فکر افتاده بود خود را نکوهش کرد.

از قرار فردای آن روز، روز معلّم بود و همه دانش‌آموزان هدایایی برای خانم تامپسون آورده بودند. هدایای بچه‌ها همه در کاغذ کادوهای زیبا و نوارهای رنگارنگ، اما هدیه تدی داخل کاغذی ساده و معمولی و به شکل نامناسبی پیچیده شده بود. خانم تامپسون هدیه‌ها را سرکلاس باز کرد. وقتی بسته تدی را باز کرد به یك دستبند کهنه که چند نگینش نیز افتاده بود و یك شیشه عطر که سه چهارم‌اش مصرف شده بود برخورد. این امر باعث خنده بچه‌های کلاس شد، امّا خانم تامپسون خنده بچه‌ها را قطع کرد و شروع به تعریف از زیبایی دستبند نمود. سپس آن را همان‌جا به دست کرد و مقداری از آن عطر را نیز به خود زد. تدی آن روز بعد از تمام شدن ساعت مدرسه مدتی بیرون مدرسه صبر کرد تا خانم تامپسون از آن جا خارج شود. سپس نزد او رفت و به او گفت: «خانم تامپسون، شما امروز بوی مادرم را می‌دادید !!»

خانم تامپسون، بعد از خداحافظی از تدی، داخل اتومبیلش شد و برای مدت زیادی گریست. از آن روز به بعد، او آدم دیگری شد و در کنار تدریس خواندن و نوشتن و ریاضیات و علوم؛ به آموزش بچه‌ها پیرامون «ارزش زندگی» و «عشق به همنوع» نیز پرداخت؛ ضمن اینکه توجه ویژه‌ای نیز به تدی مبذول می‌داشت.

پس از مدتی، ذهن تدی دوباره زنده شد. هر چه خانم تامپسون او را بیشتر تشویق می‌کرد؛ او هم سریع‌تر پاسخ مثبت به این تشویق‌ها می‌داد و به سرعت بدل به یکی از با هوش‌ترین بچه‌های کلاس شد. خانم تامپسون با وجود دروغی که در ابتدا گفته بود که همه دانش‌آموزان را به یك اندازه دوست دارد؛ امّا اکنون تدی به واقع تبدیل به محبوب‌ترین دانش‌آموزش شده بود.

یك سال بعد، خانم تامپسون یادداشتی از تدی دریافت کرد که در آن نوشته بود شما بهترین معلّمی هستید که من در عمرم داشته‌ام.

شش سال بعد، یادداشت دیگری از تدی به خانم تامپسون رسید. تدی نوشته بود که دبیرستان را تمام کرده و شاگرد سوم شده است. و افزوده بود که خانم تامپسون ! شما همچنان بهترین معلمی هستید که در تمام عمرم داشته‌ام.

چهارسال بعد نیز، خانم تامپسون نامه دیگری دریافت کرد که در آن تدی نوشته بود با وجودی که روزگار سختی را سپری کرده امّا دانشکده را رها نکرده و به زودی از دانشگاه با رتبه عالی فارغ‌التحصیل می‌شود. بازهم تأکید کرده بود که خانم تامپسون بهترین معلم دوران زندگیش بوده.

چهار سال دیگر هم گذشت و باز نامه‌ای دیگر رسید. این بار تدی توضیح داده بود که پس از دریافت لیسانس تصمیم گرفته که به تحصیل ادامه دهد و این کار را کرده است. باز هم خانم تامپسون را محبوب‌ترین و بهترین معلم دوران عمرش خطاب کرده بود. امّا این بار، نام تدی در پایان‌نامه کمی طولانی‌تر شده بود: دکتر تئودور استودارد.

صبور باشید. ماجرا هنوز تمام نشده است. بهار آن سال نامه دیگری رسید. تدی در این نامه گفته بود که با دختری آشنا شده و اکنون هر دو تمایل به ازدواج دارند. او توضیح داده بود که پدرش چند سال پیش فوت شده و از خانم تامپسون خواهش کرده بود تا اگر او موافقت کند در مراسم عروسی در کلیسا، در محلی که معمولاً برای نشستن مادر داماد در نظر گرفته می‌شود، بنشیند. خانم تامپسون بدون معطلی پذیرفت؛ حدس بزنید چه کار کرد؟ او دستبند مادر تدی را با همان جای خالی نگین‌ها به دست کرد و علاوه بر آن، شیشه‌ای از همان عطری که تدی برایش آورده بود خرید و روز عروسی خود را به آن عطر آغشته نمود.

تدی وقتی در کلیسا خانم تامپسون را دید او را به گرمی هر چه تمام‌تر درآغوش فشرد و در گوشش گفت: «خانم تامپسون از این که به من اعتماد کردید از شما متشکرم. به خاطر این که باعث شدید من احساس کنم که آدم مهمی هستم از شما متشکرم. و از همه بالاتر به خاطر این که به من نشان دادید که می‌توانم تغییر کنم از شما سپاس‌گزارم.»

خانم تامپسون که اشك در چشمانش حلقه زده بود، زیر گوش او گفت: «تدی، تو اشتباه می‌کنی. این تو بودی که به من آموختی که من چگونه می توانم تغییر کنم. قبل از آن روزی که تو بیرون مدرسه با من صحبت کنی، بلد نبودم چگونه باید تدریس کنم.» بد نیست بدانید که «تدی استودارد»هم اکنون در دانشگاه آیوا یك استاد برجسته پزشکی است و بخش سرطان دانشکده پزشکی این دانشگاه نیز به نام او نامگذاری شده است. تمامی این تغییرات در زندگی تدی انجام گردید، چون از خانمی بوی مادر او به مشام رسید. **زندگی بسیاری تغییر خواهد کرد وقتی ما بوی پدر، مادر، خواهر و برادر گمشده ایشان را بدهیم. این جایگزینی الهی است.**

ما با عطر خوشبوی مسیح هستیم و می‌توانیم برای مردم بوی خوش کسی باشیم که او را از دست داده اند. و بدین ترتیب می‌توانیم اشک‌های آنها را پاک کرده، جای خالی را در زندگی آنها پر کنیم و باعث برکت، طراوت، شادی و خوشبختی آنها شویم. برای برخی عطرمادری، برای برخی عطر پدری، برای برخی عطر خواهری و برای برخی بوی خوش برادری.

تسلی خداوند با همه شما باشد.

سخن پایانی

خداوندا، همه چیز خوب است

سال‌ها قبل کشیش مالکوم استیر تصویری به من نشان داد که مربوط به صفحه آخر کتاب‌مقدس کارِن دختر بزرگ مارک بلیس بود که به همراه دو خواهرش در سال ۱۹۶۹ در سانحه دلخراش رانندگی به دیار ابدی شتافت. در پایان کتاب‌مقدس او و انتهای کتاب مکاشفه نوشته شده بود «پایان». کارن که در آن موقع سیزده سال بیش نداشت کلمه پایان را خط زده بود و به جای آن نوشته بود «آغاز». آری برای آنانی که تسلیم خداوند هستند پایانی وجود ندارد چون آسمان وطن و مقصد آنهاست و همه چیز از نو آغاز می‌شود.

بعدها والدین او مارک و گلادیس بلیس که سالیان متمادی خدمات درخشانی در ایران انجام داده بودند، پس از مرگ فرزندانشان شعری سرودند تحت عنوان « خداوندا همه چیز خوب است» که بیانگر وفاداری عمیق آنان به خداوند بود:

همه چیز خوب است خداوند

خداوندا هنگامی که سال‌ها پیش «آری» را زمزمه نمودیم،
تو اجازه ندادی که آنچه را که انتظار ما را می کشد ببینیم.
ما بلی گفتیم در نور درخشان آفتاب و با قلبی شادمان و آزاد
و آنچه می‌دانستیم این بود که محبت تو ما را در دریای زندگی هدایت خواهد کرد.
ناتوان از تشخیص و محاسبه آن بودیم که می‌بایست بپردازیم،
بهایی که برای صید جانها بپردازیم تا آمدن تو را بشتابانیم.
لیکن تو ای خداوند عیس،ی ما را در زیر آسمانی آشفته رهبری کردی
و زمان دردها و فریادهای ما را در آسمان نگاشته است،
و اکنون می‌دانیم که بلی ابدی ما چه چیزی را در خود می‌پروراند.
بلی پیروزمندانه، در میان تجربیات آتشین آرام گرفتن گنجینه‌های زنده
آکوردی پیروزمند تا کنون در قلب‌های ما طنین می افکند
و با شیرین‌ترین هماهنگی ما می گوییم:
« خداوندا همه چیز خوب است.»

دعا

پدر آسمانی؛ با تمام قلبم، تو را می‌ستایم که تو تنها تسلی‌دهنده من هستی.
تو از خلاء زندگی من آگاهی و دلتنگی‌های من از تو پنهان نیست.
چنانچه پسرت بر صلیب جای خالی خود را در زندگی مادرش، با یوحنای رسول پر ساخت.
دعا می کنم که زندگی مرا با آن رسول و منتخب خود پر سازی.
درون خالی مرا از روحت و جای خالی «عزیز» مرا با آن کس که می‌تواند تسلی و مونس من باشد پر ساز.
پدری تو، شیرین و پر از فیض است.
با دست‌های پدرانه‌ات مرا در آغوش خود بگیر
و اشک‌هایم را پاک کن و مرا از سوگواری رها ساز.
در نام شادی‌بخش عیسی مسیح؛ آمین.